

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

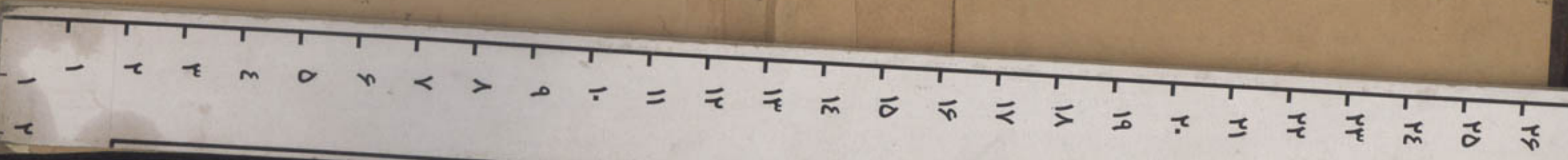
۲۰۸۳۹۴

کتاب کفّ شاهیه

مؤلف قاضی زاده نوری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۲۲۹



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۳۹۴

کتاب کفّ شاه

مؤلف قاضی زارگروردی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۲۲۹

۱۷۲۲۹
۲۰۸۳۹۴

عقلیه



دانند که ذاتیکه آنیز پیش می بخیزد رسول صلی الله علیه و آله ظاهر او بالذات
باین مرتبه رسید و امتزاج صورتی و مستوی بجای کشید که درین دو
از وزن صدقه احتمالاً عقیقه در و اینست که پرون زرقه میماند
و ولی اتحادینی و دینی بعنوان چهره نموده و بنوعی سر از کربان مساحت
و و همالت پرون درده که مجال درخت اعیانرمان حروفی و توی
و کلید دوی و جدای از لوح خاطر صاحب ایمان اتفاق خود کشیدم در صورت
کجا مضایقه در خلافت و نیابت آنحضرت نماید که اقل مقامات و حالات
آنحضرت نسبت بکفرت رسالت است و ترجمه عبارت مذکور علی حال
اینست که چون اوصاف کمال ذاتی شاه ولایت پناه از ابدان کائنات
و نوشتن و قیاس نمودن متجاوز است اولاً حضرت در عبارت رسالت
بان نموده میسر نماید که اگر خوف این نبود که جمعی از منت در ماده آنحضرت

جمهوری اسلامی
شماره ثبت
۱۳۹۴

آنچه نصاری در ماده عیسی گفتند که او را خداوند استند و بعضی میفرمودند که حضرت راست
معذرت میخواهد که از خوف است که بعضی از حقان عظیمه و وقایع خفته
که آنجسده حالات آن خیر خلیفه است اطهاران میفرماید که اگر آن اسرار پرده خفا
مرفوع کرد و در طایفه که آنحضرت را بر نیان مروری واقع شدی از خاک پای
او قدری برداشته آن افتخار نمودی و بجز آنکه آنحضرت با طهارت نموده
شغای امر اضحی و از آن ملاحظه نمودی و چون آن مؤمنان آنحضرت از غیب در پرده
خفا احتضار یافته که مبادا آنحضرت رسالت رباعی ضلالت کرد و آنچه
توان گفت و نظماً نمود نیست که حضرت رسالت پناه با حضرت امیر
علیه السلام خطاب نموده میفرماید که کافیت ترا آنست که تو از منی و من از تو و تو
صاحب اختیار نمودنت بعد از من و گوشت تو گوشت من و خون تو خون
من و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من و آشکار تو آشکار من و پنهان تو

پنهان من

پنهان من و جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من و دوست تو دوست
من و دشمن تو دشمن من است و من و تو از یکدخت و از یک اصل و از یک
خاک و از یک نوریم و تویی که ذمت مرا از حقوق بری کردانی و متقابل کنی
در اجرای احکام شریعت و نظام امور و سنت من و مرا درین مقام نیست
در مقابل و صیبت بلکه مقصود تو این شریعت و قواعد مضبوطه دین است
آنحضرت و بعد از آن فرموده که تویی در آخرت همراه من و تو بر سر من
باشی من و صاحب اختیار من و تویی که پیش از همه کس پوشیدنی کردی
همراه من چه اهل عرصات عمران و دخل آنست که شومند الا آنحضرت و حضرت
امیرالمومنین و میفرماید که تویی اول کسی که از امت من همراه من در جهشت
شود و تویی که شیعه تو بچند خصلت از اهل قیامت ممتاز خواهند بود اول
آنکه بر سر من ای تو بر من باشی و دوم آنکه روغبند بجزای محشر آید و این است

پنهان من

مخصوص شیشه اشعی عشر سیم که در هشت بهیای حضرت مرصی علیه السلام
 سرساز باشند و بعد ازین بتارات و بیان بعضی از کمالات دیگر با
 بزرگ بعضی از خدایان و برای آنحضرت توجه نموده میفرماید که حق با تو است یعنی
 آنچه رضای حق است و نشود وی در است مصاحب تو بوده از تو جدا
 نمیگردد و چون حق پوسته با آنحضرت باشد معلوم است که بزبان آن
 در اول آنحضرت و برابر آنحضرت آنچه که زد و گفته شود و بغسل آید تمامی
 و موافق رضای حق است و تعالی خواهد بود اما جبه تا کید این امر حضرت راست
 صبر است عیال که بفرج بان نموده تقضیل بعد از اجمال که بهمانا محتاج آید
 می بوده و میباید فرستاده و بعد از بیان امور مذکور اجمالا تقضیل
 با آنچه اصل اعتقاد و اساس اعمال صالحه و اقوال و افعال حسنه است و میان آنحضرت
 و حضرت همیشه شریک بوده در آن باب تفاوتی بینها صورت پذیر نیست

بابت

که ایمان

که ایمان مخلوط و مفرج است بخون و گوشت تو پیمان گوشت و خون من خنط
 یافته و بعد از آن تمام اغراض و مقاصد مهمه مخصوصه بدرجه امانت
 و ولایت و آنچه مشترک میان بنی و ولی تواند بود بشمارتی دیگر ختم
 کلام صدق انجام فرموده که هر که دشمن تو باشد یعنی بخلاف آنحضرت در هر
 اولی قایل نبوده و دیگر را خلیفه اول و پنجمین کسی محروم از نور و عوض گوشت
 بوده ابدالا بدین مضمون مقام خذلان و حرمانت و بر صاحب عقل کامل
 و عالم و جاهل و اعی و بصیر و بزرگ و کوچک اصل هر که قوت سامعه
 داشته باشد و مضمون این مضمون وی گردد و بدان مقدار از عقل
 شده و علم بوجود باری تعالی حاصل نموده حکم مینماید که غرض حضرت راست
 از اثبات حالات مرتضوی که احدی از انبیای سابقین معلوم نیست که مستف
 با و صاف مذکور بوده باشند است که بر شئون این کلمات بنیات

نبوتی که چون آیات محکم الهی از شباهت مخالفت نفس امر تبر و معرفت ظاهر
وروشن و معلوم و متیقن کرد که خطا صوری و مستور و امتزاج ظاهری و باطنی
و حالات علمی و علمی آینه نشانی نام کامل میان نبی و ولی و خصائص شیعیان آن حضرت
نجات در عرض عصمت و دیگر نفوت حمیم و اخلاق پسندیده که از عبارت
و انی هدایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منطوقاً و معنیاً و ظاهر و باطناً
و سراسر سلطنت درجه ظهوری باید بجای رسیده که هر کس از اهل ایمان با بدان استعداده
ذاتی وین دولت از شاهان شایسته مقصود از کلمات مذکور روشن داده
و پروردگاری اسرار از وای استار جاجیب پس گشوده رخسار مقاصد علییه
دین باب در آینه صافی عقیده کامله بر وجهی وی نماید که چون چراغ صافی
و مراراه نیافته ظاهر و پدید روشن و موهبید کرد که در جانب پرده و حجاب
علیه و کمالات خفته و جلوه و تعلقات جسمی و جسمی آن حضرت با حضرت خیر البر

و خصائص

و اختصاص آن حضرت بجزایا و خصائص مکه نبیره و اتصاف ذات احدی تصفات
آن مظهر تجلیات ربانیه ازان گذشته که خلافت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بنا بر اصطلاح امت عبارت از قیام بمقام آن حضرت بعد از آن
زمان رسالت صلی الله علیه و آله کسی را و غرضه در آن بوده باشد استعداده آن حضرت
درین امر باید استحقاق دیگری عقل را مجال نامی مانع با وجود ایمان صحیح و ادیان
رسول الله و شهادت بصدر کلام آن حضرت در آنچه فرماید و عدم حمل سخن
آن صانع القول بر بواضعات رستینه خالی از وقت واقع که شجره از نفاق
و قبی از کذب و خلاف واقع است مسلماً و مطلقاً نفس امارت سرکش و عقل را
قدرت مخالفت مانع بطوع و رضا و غیبت قبول کند و اذعان نماید و ایمان
آورده و هیچ آنچه مخرج بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله در بار برادر و پسر عم
و داماد و پدر و لاد او و شریک دین او تمام رسالت و حکم نبی است و کشف

کروب و ناصر و در حروب کفر و نوشته از جانب پنجم آورده تمامی حق و صدق
و موافق واقع و مطابق فرموده الهی و اراده رسالت پناهی بوده دیگر را
در خلافت و نیابت و قیام بقیام حضرت رسالت من حیث الاله استحقاق
والاستعداد حق نبوده و اسباب این امر مناسبت بدیگری نداشته از جانب
خدا و رسول بر طبق دلولالت است و تترکات سماوی و مضافات
نبوتی و تائیدات مصطفوی با حضرت مخصوص منسوبش مخالف آن مخالف
خدا و مصطفی و دشمن علی مرتضی است و بر کافر و مسلمان و دوست و دشمن
و غیره ظاهر است که در یک صفات کمال بجای رسیدن که تکلف آنچه
درین اوراق مرقوم گشته نسبت بان پیش نسبت قطع بدیاریست
حصیا و حجرت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باین معنی کلام فرموده
که ترجمه آن بفارسی اینست که اگر در جهان مسلم کرد و طبقات آسمان

کمالش
اوارق

دریام کرب و نبی آدم کاتب و خیمان حسابند از عهد شام و کفر پرتون
نمی توانند آمد و عبارت منسوبه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اینست
که لو کانت الریاض اقلاما و لیهوت صحفا و البحار مداوا و الانسان کتبا با این
حسابانما حصوا فضایل علی بن ابیطالب و کتبها که درین باب تا لیس شش آیه
دوست و دشمن و سر اعراب و عجم قدیم و جدید اقصاید و مشونات و غیره
من اسالیب الکلمات المنظومه نبوی در ششمه بیان نظام داده اند
که هیچ امری از امور الهیه مثل دلایل و جوب وجود و وسیله حدت و است
و صفات و دلایل اثبات نبوت و همچنین دلایل احکام شریعت که طوائف
اسلامیه از قرآن و حدیث استنباط نموده و بر آن تسرار داده معمول و متداول
علیه و محکوم به گردین نزد انصاف باین مشابه و مرتبه بر رسیدن که
عقلی و نقلی بلکه کشفی و ذوقی از انصاف نبی آدم و انواع استدلالات و اقسام

فصائل

دلالت و شبهات و خطابیات و ظنیات و عیلتیاتی و یقینیات و اتفاق
کافه مخلوقات برحق اوصاف کامله و نعوت شامله و کمالات حاصله
و خصایص جمیع و شمایل پندین و عوارض منزه و معارف بسیار
و مکارم پیشمار که در وقت شمان و حکام تعدل و ایچه مقدور قوت
بشر و ذنور حاظه حالت عرضی تواند بود و چکس از مخفیات ملت رباری
نفی آن و انکار سطر و اصرار سطر بر رد سطر و نمانن تمامی بسول و عن
کشته بسول جلگی در انحضرت اقرار و اعتراف نمایند بر وجهی که اجاب
مستلزم اقرار و اذعان بخلایف آن عالیقدر بوده مصنف یافته نماید
و چون خصوص لفظ خلیفه و نایب رسول استیلا بقدره که بزبان اسل
ایمان بسریان یا بفرخ الدین از عمامه از سر انداخته و قاضی غصه سینه شکفته
و پضاوی کریمان چاک کرده و تفت زانی خاک بر سر کرده و سیر جان

رده

بگویند

بر خود چسبند و دوانی سبزه نموده و اعراضه بساکنان خانقاه ابو بکر رسیده
مرهم جرات جگر سوختگان تعزیت عثمان کردند لغتم الله و آخر اثم و غل
لهم عبد الیمما و از نجاست که قاضی میر حسین در شرح دیوان بعد از نیمه امام
و وصی و نایب و وارث بوده اما خلیفه نبوده زیرا که خلاف حفظ سلسله
ظاهرت و آن امر است که خصاص با حضرت داشته باشد و مرکه مخفی
خلافت را بر وجهی که وی در آن کتاب از شیخ علاء الدین و له در عرق لفظ
نموده محض اضطراب و الحاد و عناد است **حدیث** علامه روح الله
روح الغرید در کشمیری از رسایل خود بر وایت حمد بن علامه مومنی
احواز می از ابو ذر غفاری نقل مینماید از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که فرموده که من با علی بن ابی طالب **بیت** فهو کافر و قد جاز
و رسول و من شک علیا فهو کافر و این روایت کشمیرین روایت

بگویند

و آله بر طلوعت پنج پانچ و لیلیت روشن بر مانی متین بر آنکه خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بلامجلس مخصوص حضرت ابیالمؤمنین است بچنان
 شملت بر آنکه هر که با آنحضرت درین امر عداوت نموده منازعت نماید در
 زمره کفره داخل بوده از جماعتیست که محاربه با خدا و رسول خدا نموده باشند
 و شملت بر آنکه هر که در ماده آنحضرت یعنی در خلافت وی و نیابت او از
 جانب رسول صلی الله علیه و آله بعد از حلت حضرت رسالت متشکک آورده
 یعنی شیطان کفر و سوسه نماید او را که مبادا یکی خلیفه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و ماده و سواس می نماید این که جمعی کثیر از امت محمد
 صلی الله علیه و آله که از اهل علم و تقوی و حدیث و از مشایخ علمای اسلام
 مشتمل بر رازی و ماتن و شارح مقاصد و مواقف و امثال ایشان
 در کتب و تصانیف خود ذکر نموده اند که خلافت حضرت در اول مرتبه

بگردد

بگردد و آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس بنظر شیخی نماید
 وسیله از وسایل باشد شخصی داخل کفره است و از دین اسلام پی نذر دو قبل این
 نذکر شد که هر که امام زمان خود را نداند و معرفت او حاصل نماید در آن حالت بمیرد در
 زمره کفره اموات زمان جاهلیت خواهد بود بنا برین هر که تشکک نماید در امر امام
 مخصوص من الله منسوب از رسول الله صلی الله علیه و آله پس معرفت امام خود
 نداشته باشد و هر که معرفت امام نداشته باشد پس می گویند و سوسه
 بگردد مردم درین امر جوایش است که همیشه در زمان سابق این روزگار احباب
 فوسیق جماعت اهل ایمان پس نموده اند و در قرآن مجید واقع است که قلیل
 من عبادی اشکور و همچنین واقع است که لایسره کثیر و مثل نیست کریمه
 قلیل است و کثیر و الطیب و لوطی و عجب کثرت است و در کتب مشایخ
 ذکر یافته که هر لوازیست اعدا آنحضرت و از طیب شیعیان و مجانبان لایسره است

بوده است

در مطاوی قرآنی درج یافته که اطاعت اکثر مردم موجب ضلالت و طغیان است
چنانچه منطوق صحیح این آیت دلالت مینماید و آن تطعم اکثر من الارض لیسوا
عن سبیل الله و تدل آن آیه باینکه آن نموده که آن تبعون الا الله و ان هم
الاخر صون و طمحه آیت دال بر فساد مدعی مخالفین است پس طریق
نجاست منحصر در اعتصام بحیل الله است که مراد اهل بیت رسول الله است
چنانچه میفرماید که و اعلموا ان کل شیء عاکل باعتراف معاذین اشارت بخاندان
رسالت و گفته اند که و تمت کلمة ربکم صدقاً و عدلاً لا یبدل کلما اشار
بهمیر المؤمنین چه آنحضرت بکلامه معروف و موصوف است و در کلمات
آیات آنحضرت در توصیف ذات احدی شمس در و دیافه که و کللت الله
لا یوصف و صورت است که حضرت نوح علی نبیاء علیه السلام بعد از هزار سال
که قوم خود را دعوت اسلام نموده بود پنجاه سال نقران مردم پشتر ادعا

آیه

و ولیست

نموده

نموده و دعوت حضرت نوح در آن زمان ایلیان مندرج بوده بر طرف کفر
باقی بودند و در حکایت حضرت موسی علیه السلام و بنقاد کس از بنی اسرائیل
انتخاب نمودن و آنجماعت نیز طریق مخالفت اختیار کردند از سرور
و میان علمای هیات مذکور است که با وجود آنکه هزار سال شد که صیت سلام
در شرق و غرب عالم اشراف یافته و بلا و کثیره از پادشاهان عظیم ایشان
در دیار اسلام بر تخت سلطنت نمیکند باقی هنوز چهار دهانک کرده ارض
بلکه پنج دهانک در تحت حکومت کفره و حکام غیرت مظهره داخل بوده است
در جب ایشان بغایت سل منماید پس معلوم میشود که همیشه بطلان در طرف
کثرت و حق در جانب قلمت اشراف یافته و یک از عرفان فرموده که حقیقت جانب قلیل
از اینجا ظهور یافته که چون کثرت طغیان پذیرد بدو وجه کمال رسید در مرتبه ابرار
توقف نموده و بر مری از امور استغفر اسیافه علویات و سفلیات و مجرور است

و مادیات و فلکیات و عنقربات و جن و انس و نباتات و حیوانات ^{مخلوقات}
 الانواع و جمادات و اعراض و جواهر و غیر نامن الامور المکمله از حیث ^{در}
 احتیاج قدم گذارنده و بوجودی اعسباری حاصل بین این گفته نموده و بر
 وحدت و وحدانیت تصاعد نموده بخبر کثرت من جمیع الوجود از حیث ^{استغناء}
 وی از الزامه یافته مندرجین مبتنی و یکتای گردید بارگاه و جوب و وجود
 ذاتی موطن وی گردید و طنطنه و حقیقت بجهت شده و ارکان اربعه
 رساین و وحد لاشریک که فایده خطه و حدیثش گردید و قطع نظار
 تحقیقات را با حقیقت بر اهل ادراک مخفی نخواهد بود که کثرت حاصله
 از عامه مخلوقات و طبقه اجلا اجامه و زمره جمال و نادان نه است
 که موجب مزیتی و برجانی تواند بود اما کثرت و اتفاق حواص و اهل پیش
 و پیش که عقلا و نقلیست و قول علیه است ^{تدکیم} که جانب اهل پیش

دکتر

و کثرت علما و فقها و محدثین و متفسرین این زمره عظیمه و وزیر و زبونی
 نماید یافته و کثرت پذیرفته که از مقوله عدو احصا متجاوزست و جمیع علمای
 اهل خلاف آنچه از جهت تالیف و تصنیف در بیان خصوصیت ملت ^{نقش}
 از ایشان بر صفحه زمان مانع موجب ضلال دیگران شده باشد تمامی در برابر
 تالیفات که از مشایخ عظام امامیه اهلیت مقابله دارد و چنانچه محقق ^{مستحق}
 گفته و در کتب رجال استغضای نذکور است که از فقهای کرام این طایفه ^{شخص}
 واحد قریب سیصد مجلد تصنیف امور متعلقه بدین بسین نبوی صلی الله علیه و آله
 مرتب شده و این قسم از فقهای عظام در طایفه اعیان شری بسیارست
 شیخ معین رحمه الله دولیت مجلد تصنیف دارد و این بویه دولیت و هفتاد
 مجلد و ازین مقوله که شری برین نهج دولت مظهره اجتهاد نموده اند
 سید رضی قدس الله سره الغریز که میانه یقین مشهور و معروفست

و صاحب عمق المطالب که از اهل سنت و از علمای اوست در کتاب مذکور که
بیان نساب ذریت رسول الله صموده گوید که سید مرتضی نورالدین شیخ محمد بن
که بفارسی میر شتاد است ملقب شده بود از نجیب که از مرفوع از جهانبخش
مختلفه صاحب شتاد و فرزندان نوع بود چنانچه از علما مان هشتاد و از کثیرین
شتاد و از مزارع و تسه شتاد و از کتب هشتاد و هزار مجلد که بعضی از آن بر آوا
خوان و بعضی تصنیف نموده و بعضی بملکیت متصرف آن شده بود و عبارت
کتاب مذکور است که در کان له من الکتب تا من الف مجلد من مفرداته
و مضافاته و محفوظاته و در یک عصر و شش حله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین
حسن بن مطهر روح الله روحهاست چهل شخص داشتند که بر بخت اجتهاد
معوت بودند در شهر اجتماع داشتند که از آنجا شیخ مذکور و والد ماجد حضرت
شیخ المحققین شیخ ابوالقاسم خالوی شیخ جمال الدین و شیخ فخر الدین خلف صدق شیخ جمال الدین

و دیگر قول

و دیگر قول آن یقه مجتبی بود و در عصر دیگر در مدینه المومنین قم رسید و شتا و نفر
از فقها و محدثین و راویان فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشتند و در اقطار
ارضی از علمای شیخ شریک پیش از پیش نامردین و حافظ شریک خیر الدین
بوده روز بروز مرتد گردیدند و از آن یقه مقتصد فقطع و ابر القوم الذین
ظلموا اثری نماند و بر طبق الا ان حرب الله هم الغالبون سر شتاد فلاح
و نجاح است محمد علیه افضل الصلوة و احوال التیمات نیز کتبه و نوشته است غنیة
تعلق باقره نایب حضرت ائمه طاهیرین و ما ذول ان زمره طیبه ما دین
متمیدین بودند و محمد بقدرت العالین و غرض از طول کلام در بی مقام
آن بوده که گاه باشد که شیطان بنا بر وجود کثرت در انظر
و سوسه احتمال حقیقت نماید و جواب او اولایت که برتر است بحقیق امر
مذکور و پس صحت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات کثرت از

الصلوة

وصاحب عمق المطالب که از اهل سنت و از علمای اوست در کتاب مذکور که
بیان نساب ذریت رسول الله صغوده گوید که سید مرتضی نورالدین شیخ مرتضی
که بفارسی میر شتا و است لقب شده بود از نجیب که از مرفوع از جهانب
مختلفه صاحب شتا و فرد از آن نوع بود چنانچه از علما مان شتا و دوازده تن
شتا و دوازده مزارع و تسه شتا و دوازده شتا و دوازده مزارع که بعضی از آن بر آستان
خوانه و بعضی تصنیف نموده و بعضی بملکیت متصرف آن شده بود و عبارت
کتاب مذکور است که وکان له من الکتب ثمان الف مجلد من مفرداته
و مضافاته و محفوظاته و در یک عصر در شهر حله که مسکن حضرت شیخ جمال الدین
حسن بن مطهر روح الله روحهاست چهل شخص داشتند که بر بخت اجتهاد و
سعوت بودند در شهر اجتماع داشتند که از آنجا شیخ مذکور و والد ماجد آن حضرت
و شیخ المحققین شیخ ابوالقاسم خالوی شیخ جمال الدین و شیخ فخر الدین خلف صدق شیخ جمال الدین

و در کتب

و دیگر فحول آن نایب مجتبی بودند و در عصر دیگر در مدینه المومنین قم رسید و شتا و نفر
از فقها و محدثین و راویان فاضل عادل صاحب تصنیف اجتماع داشتند و در اقطار
ارضی از علمای شیخ شریک پیش از پیش ناصردین و حافظ شریک و غیره از علمای
بوده روز بروز مرتباً دیدند و از آن نایب مقصود فقطع و ابر القوم الدین
ظلمه اثری نماند و بر طبق الا ان حرب الله بهم الغالبون سر شتا و فلاح
و نجاح است محمد علیه افضل الصلوة و احوال التیمات نیز کتب نوشته شده است
تعلق یافته نایب حضرت ائمه طاهیرین و ما ذول ان زمره طیبه مادیان
مهدیین بودند و محمد بن عبد رب العالمین و غرض از طول کلام در بی مقام
آن بوده که گاه باشد که شیطان بنا بر وجود کثرت در آن طرف
و سوسه احتمال حقیقت نماید و جواب او اولایت که برسد بحقیق امر
مذکور پس صحت مدعا نتواند بود زیرا که غالب اوقات کثرت از

الصلوة

لوازم بطلان و عدم حقیقت و ثابته اگر حکایت کثرت کافی نیست و می تواند بود
که علماء و سلمی و زمانه و مجتهدین و روایات ثقات و امثال این قیوم از مردم
که مدار نظام مهم ملت شریعت پریشان است در میان طایفه پیش از
طایفه دیگر بوده مدار علیه قوی این بین نبوی باشند و شدت کثرت تمنی
در جانب انجی شریک و شتر از آفتاب عالم است امور مفرقه مختلفه که کثرت
امیر المؤمنین علیه السلام محل صدور آن شد و بنا بر نظریه تجلیات ذاتی و
و اسامی و لغت علی منظر آن کردین و از آنجا که مکرر بشریه خصوصاً
و نسل موجوده زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مثل آن علماء و
سمن صدور و نیافه امور مذکور من جهت الاجتماع و الانفرادی است
الحقت کجای بعضی سینه بارگاه احدیت است بر وجهی که خلاف نسبت تازیه
و منسرت آسان بن مراتب حالات و کمالات آن عالم تر است و از آنجا که

اربع

اربع ای آن عظیم المیزان بر کشف نبوی صلی الله علیه و آله و شکر است اصنام برود
مشهور شرق و غرب و مذکور بر زبان عرب و عجم گردین و جوده اوراق
انجیز و آثار نظام و شتر اندک آن است و مفرق است چنانچه این شایسته
آنکه صحیفه اعتقادش هر قوم رقم نفاق و شقاق بوده که راه و نامه سیاه
درین باب جوهر زوایا هر در می صدق و سواد در شسته قومی نظم نظام
و شاهد دلاری سخویر پیرانه جمال کمال آنحضرت کرد پسین و عبارت می
انیت شمر قبل قل لعلی مدحا ذکره کجما را موصد قل لا اقدم فی
احده ضل ذوالالبی ان عبدی و البنی المصطفی قال لنا لیس لکم
لما سعد و وضع الله نظهری من فاحس القلب ان قد برده و
واضع اقامه فی محل وضع الله من پوشین است که جان در است
این عبارت نهایت مدحی را با نهایت مدح تقصیر در مدح آن

رتبت جمع نموده و خلاصه سخن آنکه عیاشان بیابان استماع کلام مدح نظام
 از زلال فیض خصال حقیقت حال زبان و سیراب گردانند بسال عیار
 قدسی اشارت شرفای نوایر صطراب استماع لاجرم آن والا رب
 نموده و پیمانۀ معذرت از مدانه حقیقت حال بنمینوال ملآن ساخته که
 اقدام بر امر مذکور از دو وجه صورت تغذریافته اول آنکه ذرات که طبقه
 از طبقات عقلا بلکه طوائف مستکثره از زمره آدمیان در مراتب ملآن
 است بصورت ربوبیت منکوشته بجه عنوان پیرمؤمن مدحت
 احدی صفاتش توان کرد و بد چه هر چه گفته شود ماحت رتبه ربوبیت
 و یقین است که در برابر مرتبه مسبوک قدر و منزلت نماید پس از نیت
 اقدام بر مدح آنحضرت با حضورت مینماید و وجه دیگر آنست که چون حضرت
 رسالت علی الله علیه آله از امور واقعۀ شب معراج پس نقل نموده که بعد از آنکه

منصور

برسد

برسد به معرفت محبت مؤید فاجی الی عبد ما او که و بسا چنانکه عرش
 مقامش مننون بکلام صدق نظام سبحان الذی اسر بعد لیلانش پیغام
 دوست بدوست رسین و جاذبه محبت از جانب محبوب قوت یافته
 چنانکه گفته اند **پت** اگر از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشقان
 بجای نرسد بکشتن آن و کوشش بلند او آن بر طبق **نظم** شبی روشن چرخ
 زندگانی نشاء منسرا چو ایام جوانی شبستان چیت چون روز صبا
 دوستان روح منسرا و چون طلعه صبح جو ابر نور و صفای او
 نیز را که برق اشتیاق کردین بذوق چاشنی وصال مشوق و موصول
 بمقام اتصال از خود چو خود گشته و دین و دل و خود و خودی و غیر جمال
 باقی تمامی در شش عشق باخته و از ساقی خمخانه و سقیم رتبه سرباط طور
 پیمانۀ ان الله لا ولیا له شرابا اذا اشربوا و اذ اسکر و اذ اسکر و اذ اسکر و اذ اسکر

رتبت جمع نموده و خلاصه سخن آنکه عطشان بیابان استماع کلام مدح نظام
 از زلال فیض خصال حقیقت حال ریان و سیراب گردانند بسال عباد
 قدسی اشارت شرفای نوایر صطراب استماع ^{لله} آن والا رب
 نموده و پیمانه معذرت از مدانه حقیقت حال بنمینوال ملآن ساخته که
 اقدام بر امر مذکور از دو وجه صورت تقدیر یافته اول آنکه ذرات که طبقه
 از طبقات عقلا بلکه طوائف مستکثره از زمره آدمیان در مراتب ملآن
 است بصورت ربوبیت منکوشته بجه عنوان پیرمؤمن مدحت
 احدی صفاتش آن کردید چه هر چه گفته شود ماحت رتبه ربوبیت
 و یقین است که در برابر مرتبه مسبوک قدر و منزلت نماید پس از نیت
 اقدام بر مدح آن حضرت با حضورت مینماید و وجه دیگر آنست که چون حضرت
 رسالت حق اله علیه آله از امور واقعه شب معراج پیش نقل نموده که بعد از آنکه

مفسور

برسد

برسد به معرفت محبت مؤید فاجی الی عبدی ما او که در بیابانه عرش
 مقامش مسنون بکلام صدق نظام سبحان الذی اسر بعین لیلانش پیغام
 دوست بدوست رسین و جاوید محبت از جانب محبوب قوت یافته
 چنانکه گفته اند **پت** اگر از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاقلان
 بجای نرسد بکشتن آن و کوشش بلند او آن بر طبق **نظم** شی روشین حج
 زندگانی نشاء منسرا چو ایام جوانی شبستان چست چون روز و صبا
 دوستان روح منسرا و چون طلعه صباح جوایر نور و صفای او
 نیز راکب برق اشتیاق کردین بزوق چاشنی وصال مشوق و موصول
 بمقام اتصال از خود چو گذشته و دین و دل و خود و خودی و غیر جمال
 باقی تمامی در شش عشق باخته و از ساقی خمخانه و سقیم رتبه سر با ظهور
 پیمانه ان الله لا ولیا له شر ابا اذا شر لواء اسکر و او اذا اسکر و اطربوا و او اذا

طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا ذابوا و اذا ذابوا اخلصوا و اذا اخلصوا
وصلوا و اذا وصلوا اقبلوا و اذا اقبلوا انصرفوا و اذا انصرفوا اقبلوا
بمقتضای آنکه پت کلی برودن این همسیره پت بان درگاه جاوید است
قدم رنگ حدوت از جان اوشت و وجوب الایش امکان اوشت
منازل معینه سماوات بسته طی کروین و صعود بر درجات رفیع مقامات
فرب بارگاه احدی نموده بروق شعله ملعات نزول در منازل اقصی و خفص
منازل خاص تم و می نشسته و جلوس بر بساط ارباط و مکان قاب و توشن اواد
عبارت حش آثار تعلقات صوریه است بارزیه که غیر از اساحت و ات
و حدت سمات کسید کانیات از ازاله نموده و خاکساک توجهات لازمه
بلکه کانیات احراق پذیرفته میانه جیب و مجوب ملاقات میسر
تحقق یافت در مقام حضرت رسالت الله علیه و آله نطق که چون

در شرف

و شستی عظیم آنحضرت را روی نمود و سر او زیاد از اندان حادث شد که
دست حمت و رفت لکمی برکت حضرت رسالت پناهی وقوع نیافتی تحمل
شدت حدت آن شدن مشکل نمود و چون ظهر بلند قدر آنحضرت محل ظهور
ید الله کروین میفرماید که آن حرارت حادثه از هیبت و دهشت باطن
الهی بیکت فیضان فیوضات رحمت الهیه تو توجهات ربانیه و فطر
امطار رحاب قدرت کامله و غنایتش که بنیای دست حمت قرین رب
مینمود احساس مروت نموده حرارت مذکور زایل گردید و فرمود که هنگام نماز
اصنام یعنی دست که بر المومنین علیه السلام متوجه است نه باین بود و با بارک
برکت رسول آخر الزمان که انشته بان امر اشتغال میفرمود و از اشتغال
آنکه همان موضع که الله تعالی بر آنجا دست گذاشته بای آنحضرت بر همان محل واقع
و مذکور شد که این شعرا زحمان بن ابی سبت و علما اهل سنت این شعرا

در کتب خود نقل نموده اند و حسان مذکور از جنس مردم است که بشرف حیات انکسرت
 تشریف یافت و ظاهر در زمره جماعت است که بشوخی پیت نمودن با مویه ریور
 همراه آن ملعون مجبور خواهد بود و بر مرتبت آن باری نبوی صلی الله علیه و آله ظاهر است که این
 قسم از امور عظیمه نبی اگر حضرت رسول الله من جانب الله مأمور بآن بشمارد کتاب
 آن نسیف نماید و معلوم است که امر الهی درین باب بنا بر اینست که ارتقاء قدر
 عالیه نبویه بر عالمیان درجه ظهوریابد که اگر در زیادتی محبت و ارتقاء درجه ظهور
 آن والاربت العیاذ بالله محلی ارفع از مقام خلافت توهم نماید با وجود این
 رتبه عالیته و مرتبه تعالیته و شرف رفیع و رفیع منیفه خلافت و بنایت
 محلی تا مل و توقف بوده قطع نظر از مقولات صحیح و تنزیلات صریح که رهنمای عقل
 در نسبت باین امر احد از مخلوقات علوی و سفلی تجویز نموده مخصوص آن عالم
 درجه خواهد داشت مگر آنکه درین بصیرت کور و چراغ ادراک کشتن نور بوده

تبتین

در بیان تفاوت ازلی و علوت نبوی در کردن بدست بیان کینان
 تقریب مقام غلب الیم کرد و وارث نبی مشهور است که در او این سلام ایجا
 رسول الله صلی الله علیه و آله هر کدام را از خانه خود در می مسجد گشوده بود که در
 نماز باشد داخل مسجد شوند و بعد از آن امر الهی ترفیص در ریافت که
 در نامی تحملی صحاب از جمله بر شش ابواب مذکور تمام مسجد مقرر و در
 در خانه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که از خانه دیگر
 مسلامی که تردد تو اند بود مستوح شد چنانچه حضرت عباس حرم پندگما
 نمود که جهت اعزاز و تمیاز وی از ما عداخانه او را کشتنی ساخته شد
 نکرد و التماسی درجه قبول یافت چنانچه او رضی بالله عنهما که او را کما
 بمسجد تواند نمود و آن باب ما وون کرد و طمس اجابت نیافتن حق جانان
 رحمت کرامت نظر نموده عباس با کینه نمود که میرسد بر امام وی بو

و اسیان

منصوب کرد که در وقت باران آب از پشت بام عباس صحن مسجد برشته
 بیفتد و از امیاز تا موجب باروی کرد و حق تعالی در غیرت بر رضا بان داد
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدست مبارک نصیب برآید و نموده
 فرموده که لعن الله من سلح هذا المذیبر لعن الله من اذی عی عباسی فیها
 یعنی لعن بر کسی که این میرزاب ازین موضع بکند و لعن بر کسی که عباس عم مراد
 امر از ارکند و چون نوبت حکومت بر خطیب رسید میرزاب منصور از ان
 موضع قلع نموده میانه او و عباس بن امیر خطه خستونت بسیار شد از جهت
 عباس بن لغایت آزرده شد و تقصیر پل انجکایت در محل خود مذکور است و معلوم
 ارباب عقلمت که مبادا کفرت در امور دینی و دنیوی و اختصاص داد
 وحدت سمانش بزواد الطاف ربانی و عطاقت بجادلیل استحقاق تقوی
 امور المعنی کفرت بوده غیبت بر سر سدسرداری و صاحب خنباری بندگان

خداک

خدا که موقوف با امر و اشراف ربانیه است استعداده گمان داشته قیام مقام رسالت
 علیه و آله و سلم منحرف در ان عالمیست است و بنا بر شدت توهمات الهیست که
 در هر مرتبه حضرت سید صلوات الله علیه آله پیغامی از درگاه ربوبیت بشاه ولایت
 مشور خلافت و ولایتش بر قیام برپا نموده میگرداند اما از کثرت لغوض
 نیابت آن عالیجناب بدیجان پیمان است رسیده قبول و عیان و حصول
 ایمان و ایقان شرک کجایات پوشیده و ما و ملات باطله که شکر کن و اهل ان
 فاسد مثل آن متکلمند اند ایشان متکلم نموده سالک سالک فوهم و
 مستقیم کردند و از جمله روایت خطب خوارزم بسند دست از حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله که خطاب بکفرت بر سر ایشان نموده میفرماید که یا علی لوان عبدا
 عبدا الله تعالی ما فاه لروح فی قومه و کان له مثل احد فربنا انفق فی
 سبیل الله و تدفی عمره حتی حج الف عام قدیمه ثم قبل من الصنف و الموده

خداک

مشغول باشم لم یوالک علی علیهم السلام و لم یذخرها ترجمه کلام سید الانام است
 که خطاب بامیرالمؤمنین علیه السلام نموده میفرماید که یا علی اگر بسند از جدان
 حق تو را عبادت کنند گمانند که آنقدر عمر که نوح علیه السلام نموده که از هزار سال
 متجاوز است و شخص مذکور را مثل کون احد طلبا با مجموع آنرا در راه خدا صرف نماید
 و منتظر آن عمر کند که بخرایج پیاده مؤفق گردد و بعد از آن میانها متفاوت و
 او را بظلم و ناحق بکشند و با وجود این حالات تو تابت نموده باشی یعنی که گویا
 امام و خلیفه و قائم مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اندکس بوی بهشت باشد
 نرسد و داخل بهشت نگردد و در روایت واقع است که بوی بهشت با نصداله
 راهیست و دو شخص مذکور از آن محروم و بی نصیب است و اینکه فرموده که داخل
 بهشت نکند و میسب شود که چو قوت داخل نکند چه اطلاق باین مقصود است
 تا ظهور امر که تعقیب سیدان بوقتی نماید محقق گردد و در نظر این روایت را در یک

الذی

از سبیل اجل است و درم که مضمون آن بتدقیق است و او بود که
 خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده در شب سراج به حضرت
 فرموده که یا محمد اگر بسند بند که من بخانید تا آخرین رویت و اگر شومنی با من
 علیه السلام نباشد و مضمون خاندان رسالت مانع نگردد بهمین روایت گفت
 می نماید و از آن جمله روایت است که اینها خطاب است نموده بوی از دیگران
 مثل ابن مساری و از تابعین و صحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بطریق
 مختلفه نقل کرده و در کتب اجل خلافت مطبوع است که حضرت رسالت فرمود
 که لاجری علی بن طالب فضایل آنحضرت کثرت من ذکره فضیله من فضائله
 مقرا بها عذر الله له ما تقدم من ذنبه و ما اخر من کنت لم تنزل
 الملائکه یستغفرون له ما لک الزم من تنم فضیله من فضائله عقر الله
 له من الذنوب التي اکتبها بالاستماع من سراج حاصل کلام است که حضرت پیغمبر

در کتاب فضائل حضرت رسول
 از کتاب فضائل حضرت رسول

منصوب کرد که در وقت باران آب از پشت بام عین صبح منجد ریخته
 بیفتد از آماز تا موجب باروی گردد و حق تعالی در غیره رضا بان داد
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدست مبارک نصیب بر آب نموده
 فرموده که لعن الله من سلع هذا المنيبر لعن الله من اذی عی عیاسی
 یعنی لعن بر کسی که این منبر را ازین موضع بکند و لعن بر کسی که عباس عم هر او
 امر از اراکند و چون نوبت حکومت بر خطب رسید منبر را منسوب از اراک
 موضع قلع نموده میان او و عباس بن علی بر خط خونست بسیار شد این نخب
 عباس بغایت آزرده شد و تقصیر این بیگنایت محل خود مذکور است معلوم
 ارباب عقلمت که مبادا حضرت در امور دینی و دنیوی و اختصاص داد
 وحدت سمانش بزود اید الطاف ربانی و عطا است بجا دلیل استحقاق توفیق
 امور الهی اینجفت بوده عین بر سر بند سوادری و صاحب خبایر بندگان

خداک

خدا که موقوف با امر و امان زبانیه است استخوان ممکن باشد قیام مقام رسالت
 علیه و آله و سلم مخفی در ان ایتمه است و بنا بر شدت توجهات الهیه است که
 در هر وقت حضرت سید صلوات الله علیه آله پیغامی از درگاه ربوبیت شاه ولایت
 مشور ظرافت و ولایتش بر قیام سر بنویسند موهب میگرداند از کثرت نفوس
 نیابت آن عالیجناب بدیجات بیجا یا ان است اسبب قبول دعای
 ایمان و ایقان کشنده بجایات پوسید و تا ویلات باطله که کشمیر و اهل او
 فاسد مثل آن متمسک شدن اندیشیان تمسک نموده سالک مسالک قوم و
 مستقیم گردند و از راه رویت خطب خوارزم بسند درست از حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله که خطاب بفرست امیر المؤمنین نموده میفرماید که یا علی لوان عبدا
 حیدر الله اعلم ما قام روح فی قومه و کان له مثل احد فربنا انفق فی
 سبیل الله و تدفی عمره حتی حج الف عام قدیمه قولین الصفا و الطوره

لین

مغلوب ما شرم لب بوالکتاب علی لم یشرم لیکه تجتبه ولم یذخها ترجمه کلام سید الانام است
 که خطاب بامیرالمؤمنین علیه السلام نموده میفرماید که یا علی اگر بسند از بسند که
 حق است را عبادت کنند که انقدر عمر که نوح علیه السلام نموده که از هزار سال
 متجاوز است و شخص مذکور را مثل کوه احد طلبا و مجموع از راه خاص نماید
 و مقصد از عمر کند که بجز خرج پیاپی موقوف کرده و بعد از آن میان صفای و صوره
 او را بظلم و فتنی کشند و با وجود این حالات تو لا تبون نموده باشد یعنی کسی که در راه
 امام و ضیفه و قائم مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اندک پس بوی بهشت میباش
 نرسد و داخل بهشت نکرده و در رویت واقع است که بوی بهشت با صداله
 راه میسر و در شخص مذکور از آن محروم و بی نصیب است و بس که فرموده که داخل
 بهشت نکرده و میسر شود که چو حق داخل نکرده و اطلاق عبارت مقتضی است
 تا ظهور امر که تعیین بدان بوقتی نماید محقق کرده و یقین رویت را در یک

الذی یبالی

از رسایل اجل است و بدم که مضمون آن بتدقیق است و او بود که
 خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده در شب سراج بحضرت
 فرموده که یا محمد اگر بسند بسند که من بخانید تا آخرین رویت و اگر دشمنی با من
 علیه السلام نباشد و مضمون خاندان رسالت مانع نکرده و همین رویت گفت
 میخاید و از آن جمله روایت است که ایضا خطاب تسلی نموده و وی از دیگران
 مثل ابن مساری و از تابعین و صحاب رسوله صلی الله علیه و آله بطریق
 مختلفه نقل کرده و در کتب اجل خلاصه مطبوعه است که حضرت رسالت فرمود
 که لایحی علی بن ابی طالب فضایل خاصی گفته من ذکره فضیله من فضائله
 مقرا بها عذر الله له ما تقدم من ذنبه و ما اخر من کنت لم تنزل
 الملائکه یستغفرون له ما ملک الرعم و من تمن فضیله من فضائله عقر الله
 له من الذنوب التي اکتبها بالاسماع و من سراسر حاصل کلام است که حضرت پیغمبر

از کتاب فضائل حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 از کتاب فضائل حضرت رسول صلی الله علیه و آله

علی و امیر فایده که برادر عم علی بن ابیطالب از فضایل پیش از آنست که بشما
 پس هر که فضیلتی از فضایل او را ذکر نموده بان متوفی باشد حق سبحانه و تعالی
 گنا مان که پیش از آن کرده و بعد از آن کند تا میرا می هر زود ظاهر را او صیغه
 باشد و هر که فضیلتی از فضایل آنحضرت را بنویسد پیوسته ملائکه جهت مستغفار
 نمایند مادام که اثری از آن کتاب باقی باشد و هر که گوش کند یعنی خود را بشنود
 فضیلتی از فضایل آنحضرت دارد حق تعالی گنا مان که از جهت استماع او حاصل
 شد یا شد یا هر زود و هر که نظر کند در کتاب که فضایل آنحضرت در آن نوشته
 شد باشد حق تعالی گنا مان که از جهت نگاه کردن بر نوشته شدن باشد
 امر زین کرده اند و از آنجمله حکایت مرغ بریان و شاکر روی جبرئیل علیه السلام
 و کھوان جنت با بیدن اسرافیل و رفیق اثر و مائبر بر آنحضرت و جوی شدن
 در جنگ احد از آسمان بروجهی که حصار همگی شنیدند که لایف القفا

و کاتب

و لا تقم الا علی و اختصاص آنحضرت بقاطره علیها السلام در قول ملائکه در کتب
 مخالف و موافق و قصص و کتب حدیث طیفین مفصلا شرح یافته و تروده
 جبرئیل علیه السلام میانه آنحضرت و الله تعالی در یوم الطایف چنانچه شرح
 رجب برسی و فاضل نیا بوری ذکر نموده اند و در کتاب سرق الانوار
 و کتاب غایط مذکورست از قیس بن سعد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه که در جنگ احد شازده زخم برآورد و در چهار زخم آخر فویش صنف
 یافته ششم و جوانی خوش روی خوش بوی نیکو کلام در نهایت و جا
 بختیرین ادای سلام برین کرده و هر دو بازوی مرا گرفته برین رسانید و مرا
 بکنک ترغیب نمود و میگفت که خشنودی الهی در محاربه نمودن است
 و چون این حکایت بر سر صلوات الله علیه نقل نمودم سر مود که با غلظت
 روشن که جبرئیل علیه السلام بود و تروده جبرئیل نزد آنحضرت در کتب تکرار یافته

و شنیدم که یکی از فضلاء روزی که در مجلسی بود بر سر علی السلام عرض کرد
 نزول نماید این حکایت مسلم است لکن محمول است بر آنچه تبلیغ و احکام است
 متعلق باشد و بنا برین بی خصوصاً ولی که معیارت میانه آن حضرت و وی در
 تسمیه باشد این مضایقه سهل است و مع هذا خصوصاً بصره درین باب واقع است
 و نمیدانم که شخصی درین امر مضایقه نماید در باب صحف فاطمه علیها السلام
 بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله السلام بر اهلای حبس رسول و کتابت حضرت
 امیر المومنین تمام یافته و من حیث الکتابه سه برابر آن غیر زینت چنانچه
 در اوایل کتب معتضبه در طرق مختلفه مسطور است چه در آنچه از آن حضرت حاصل گردید
 حالات سه برابر امیر المومنین بر احوال دیگر اولیا و سایر نبیا نمودن از اولت متبع و پیرو
 فضایل مختصه با مظهر عجایب و مظهر غرایب نبی و دینی است چه خوب است که
نظم ای ز شکرین طرهات بر مرزلی سبیدی و کرمشده جازر ابحر موی تو پونزی و کرم

که در این کتاب

که بر سر خود کشید و ماجرا به بلای آن پیش ازین ناید ز خوبی چون کوسر ز بند
 آری ذات و حدت سمات هر قصوی که بی محنت او شتر طمع از امید گنج
 کعبه است و بی ولایتش العالیب فوز در جاست شسته و جو اسین تحلیلات و او نام
 کرد و سر اوقات غرت و جلالت راهیت و حقایق شناسان عقول و افهام
 از ادراک که کمالش آگاه **نظم** هر عقل از کز او آگاه نیست چه عاقل را در
 حرمتش راهیت و اما غفای قلایه اسرار راستیانه پسته پنهان کرد
 و خورشید آسمان تغیر از زینت زدن طلوع پذیرد و مشهور است که حضرت
 صاحب الامر صلوات الله علیه چون متوجه زیارت آن حضرت شد فرمود
 که السلام علیک یا مجهول القدر و وجهت این کلام است که طایفه
 از نبی آدم بنا بر آنکه گفته ذات آن حضرت در آینه ادراک استعاش نداده
 بعضی از صفات الوهیت که حضرت متعلق آن شده بود زیاده از آنکه

در حجت غلو نموده با لوقیت وی استراف آوردند و جمعی دیگر خیار نشانی
 انراط و رزیدند اینها تفریط نموده و از حالات آنحضرت با لکله چشم بسته
 او را در مرتبه چهارم از خلافت تشرار داده رابع اربعه تصور نمودند و طایفه
 دیگر که حد متوسط است یار نموده کمان ایشان نیست مگر شناسای آنحضرت حاصل
 نموده اند نهایت معرفت و نهایت محبت ایشان همین است که آنحضرت را امام
 اقول از اینم ^{اشی} شریعت است معصوم مظهری از کائناتان صورتی و معنوی است
 نموده اند اما تائید در از معرفت آنحضرت اگر چه بکسب شریعت و آنچه جزو
 اعتقاد صحیح و ایمان در دست سفایر مندرست اما در جنبه دین
 حقیقت این امر گرداننده ولایت و هدایت از مقوله قطع بدربار و اکتفا
 بقدر شناسا نمودن و از لب آن محروم نبودند همان حکایت است که
 بحر ذخا را پس از ربا قطع بنیوا چه شناسای و قرص اعظم از شعاع سما چه

روشنای

روشنای **نظم** چنانکه روشنای ماست پیوسته وجود الهی است حاصل آنکه
 بیان کیفیات ذات وحدت سما و حالات متزیه از صفات مجرب
 آتیش بر این عقلیه و دلائل نقلیه و معبود بر شواهد فلک فکار و انظار و
 و ابدان مکتب خیال از دایره آرزو سپرون بوده بوساطت عمل حرو
 که گفته اند **نظم** عقل جزوی کی تواند گشت بر سر آن محیط غنکونی کی توان
 کرد و شیخ شکار بهینم دی کی باشد شپهر روح لعن شد خانه آریاں شریکا
 در آن مطنج چکار پیر نمون ساحت جلال انمقال کردیدن از سودای محال
 و از نیجاست که هر چند هست بر تکشف بر اوج شبهات از جمال ^{مقدم} نمود
 و مصروف گشت هر گزنا هر طلب کجا منعی بر طبق اعلی لایعرفک لا اله الا الله
 فضلا قناع از جنبه نور مطلوب آینه خویش نگشوده و دو شیزه خر غوب
 از و رای تعاب سر ار الله المودعه فی المیکال ان شیره چهره نموده **پت** او بر

از آنکه عتق گوید بلالتر از آنکه روح جوید **بنام** سیم در ذکر امامت حضرت ائمه
 طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين و مراد از آن حسن بن علی است تا محمد بن حسن
 صاحب الزمان برین تیب که بعد از ائمه المومنین علیه السلام است
 بحضرت امام حسن اختصاص یافت و بعد از او سید القصد حسین بن علی
 و بعد از او زین العابدین علی بن الحسین و بعد از او با امام محمد باقر و بعد از او
 بحضرت صادق و بعد از او با امام موسی کاظم و بعد از او جعفر بن محمد بن رضا و
 بحضرت تقی و بعد از او جعفر بن محمد بن عسکری و بعد از او بحضرت صاحب
 الامر محمد بن حسن صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين و دلیل بر این مطلب او لایزال
 اجمالی روایت است که میان خلافت شهور است که اتی ناکت فی کمال الشان
 کتب الله و سر اهل بیتی آن تکلم به التفضیل و البیضاء قبل ازین که گویند
 که مراد از اهل بیت طاهران مضمون حضرت سید مرتضی صلوات الله علیه و آله

چون

چون متمسک باهل بیت است ب عدم ضلالت ابدی بوده سالک سالک فویم
 او هر که استقیم باشد بالبدیهه سر او را امامت ایشان بوده دیگر را مدخلی در آن نباشد
 دیگر روایت است که مثل اهل بیتی که کل غیبه نوح من کتب پنجابی و مختلف
 عثمان غرق و این روایت نیز من حیث العموم دلیل خلافت اهل خلافت است
 رسالت صلی الله علیه و آله بوده هر کس درینکه خلافت و امامت اهل بیت
 منصوص بوده و هر که بر غیر ایشان اعتماد نماید بوجب قول حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خارج از زمره اهل کفایت بوده مستحق خلافت
 و اند سالک طریق ضلالت و غوایت کرده زیرا که کتلف از اهل بیت رسالت
 صلوات الله علیه و آله خواهد بطریق امامت و خواهد بطریق مأمومت هر مرد و
 یکد بر عتاب و عقاب بوده حتی خلوه و غلبه کنند و توان گفت که هر که را
 و غنچه امامت شود چون باعث ضلالت است خواهد بود و کفایت اهل بیت

چون

در وی پیشتر از جماعت مومنین است زیرا که اوضاع و احوال مختلف است بجهت آنها
که دیگر آنکه چون بسبب این ثابت شد که عصمت از شرایط امامت است و هر که در مقام
نیاست سزاوار این درجه رفیعه نتواند بود و معلوم از آیه تطهیر حق اهل بیت
رسالت را تمامی پاک از لائیس و بری از نقایص و مظہر از ذنوب و معصرا
از عیوب گردانیدن و جهت بیان این مدعا آیه کریمه انما یرید اللہ لیتزین
عنکم الرجس اهل البیت و تطهیرکم تطهیرا نازل کرده پس و بنیدکان از این
معنی خبر داده تا خلائق پر وی پاکان و پاکیزگان و کسان که حق تعالی
ایشانرا مظہر ساخته است بکجاست خود و مطہر و مطہرین و هر مان بر او باشند
و بنا برین چون حضرت رسول در روی زمین مذکورین تصریح باطاعت اهل
بیت نموده و حق سبحانه و تعالی موافق قول غیر صلی اللہ علیہ و آلہ کلمه اهل بیت
ایمان نموده تا هر دم دهند که آنها که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ خلائق را

باطاعت ایشان ترغیب نموده و لفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی نیز
ایشانرا پسندیدن بود و گفته چنانچه موافق اراده الهیه بوده و اصرح ازین دلیل
برسد عام معلوم نیست که ذکر شده باشد و بیانات و ترجمات فخر را برای
که در آیه تطهیر از روی تعنت و عناد ذکر نموده با احوال پسندیدن را و غیر
مذکور است و دیگر آنکه بسبب این مذکور شد که حق تعالی بنده کار را بموید پیشتر
رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ تحریص نموده چنانچه فرموده که قل لا اله الا اللہ
علیہ اسبر الالاموۃ فی القبری و محمد بن طلحه شافعی تصریح نموده که هر که از ذنوب
اهل بیت رسول است و اقل مرتبه مودت و محبت اطاعت حق تعالی است
مخالفت این پس این شریفه و ایشانرا بطاعت احوال اهل بیت مخالفت
سایر مخالفین و هر از امامت و جوب اطاعت او امر و نواهی و عدم احترام
بر مخالفت ایشان کماهی است و مذکور این نیز ظاهر الدلاله بر مطلوب است **لطیفه**

صاحب کتاب در آیه تصدق و وجه بیان الهی بصیغه جمع پس میگوید که غرض الهی
 است که مردم ترعیب بنویسند و غلبه کند در وقت نماز است نمیشد مثل
 این سیر یا بند و ظاهر است و پیش ازین تفصیل ذکر شد و ظاهر است که ایشان بعضی
 مذکور یا بواسطه تعظیم و تکریم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سب یا نظر بر او
 در سر آن غیر معمول شد که پس از او احد بصیغه جمع نمیشد به مقصود اشارت
 بخلاف حضرت امیر ائمه شریعت با جمع زیرا که در کتاب مشارق الانوار
 یا کتاب عالمی است که حضرت امیر علیهم السلام قفای آنرا در بزرگوار و وجد
 عالمیت دار نموده و همگی در وقت صلوات و چون تکریم بر او است ابراهیم مذکور
 یعنی تصدق با صلوات نموده اند و برین تصدیق چنانچه آیه مذکور من جنب الظاهر
 دلیل صحت خلافت است و ولایت من حیث الباطن اثنی عشر با امامت سید
 عشریه بود و وجه تکلم بکلی جمع نیز در وجه ظهور یافت و بکار تفسیر نقل شده

که در اول آن

که مراد از آیه شریفه یا ایها الیدین امنوا من یرتد منکم عن ذنوبه فیا الله یوم
 یحکم و یجوزونه انقره علی المؤمنین انه علی الکافرین حضرت امیر المؤمنین است و این
 نیز از اکابر اهل خلاف نقل نمیدادند و انعمت علی من اتبع الهدی است منقولست که مراد از جمع است
 ائمه علیهم السلام اند و ترجمه آیه شریفه نیست که و الله اعلم که هر که ظاهر در ذمه اهل
 ایمان داخل بود چنانچه مفاد کلیه شماست بعد از آن شیطان کریبان ایشان
 از پس گرفته گشت آن بیابان عباد و خاستان الحاد و ارتداد گشتند و کلام
 حق جل و علا بر روی بداندته فوق اید هم غمان خستیار و روزگار و استقامت
 از خیل شاد بدست طایفه گذارد که ایشان بر بند محبت و محبت میکنند
 سیر و پدید محبت طریقی لغز قدوم عفت لرزوم این منور گردانند و انعمت
 دین معاه ندان و دومان سید المرسلین مغلوب و مقهور ایشان شد لطیف
 اهل ایمان در روز صفا بمقدسات اعزاز و احترام و ترفیه و اکرام فارغ السائل

جمع

وتمسک الحوائج کردند و شخصی نیست که قطع نظر از کوهی اهل سنت نزول این در میان
شاه ولایت چون در موضع مستعد و مذکور معلوم شد که تحت حاصله میان خدا
و بندگان او محض است در ایام مومنین و در ذریع طلب این است غیر متمسک برین که
جمعی من جانب الله مفوض باغزار اهل ایمان و امانت مردین این طایفه اند
بصفت محبت و محبوتی می یابند که موضوع شهیدان و این صفت مخصوص اهل
رسالت و باقی شرايط و اوصاف نیز که در مدلول آیه اندرج یافته از خصایص
معبودان ایشانست پس مراد از مدلول آیه مبارکه که ذوات مقدره ائمه طاهران
و درین آیه از فخر رازی که محقق رومی بسکوید **فخر رازی** اردوالتی کند
و زبیری گوید که کان فی فی کند و سخن مذکور است یکی آنکه گفته اند که مراد ابوبکر
زیرا که مقصود بیان حال کفره و اهل ایمانست و محاربه امیر المومنین با طایفه
اسلامیان بود و حرب ابوبکر با جماعت کفره و اینجانب طایفه اهل طهارت

و مخالفت آن با مدلول آیه امر است که تا علی در آن دیده شود زیرا که الله تعالی خطاب
با اهل ایمان نموده میفرماید که جماعتی که صفت ایشان است که از اهل ایمان
هر که مرتد شود از شما یعنی هر که در جرم شما داخل شده باشد و بعد از ایمان
باز رجعت نموده و باز از ایمان برگشته باشد چنین چنین شود و از
اهل کفر هم داخل ندارد و طاهر است که محاربه امیر المومنین علی علیه السلام با
و قوع یافت که نشان من حیث الظاهر قابل کلمتین شده و از اهل تسبیح
کردین بعد از آن بوسیله مخالفت امام واجب لاطافه و خروج
بصفت ارتداد و موافقت آن از جمله جمعی بودند که مدلول علیه کلمه
منکم است ظاهر است که ارتداد معنی است که از اسلام برگشته بر کفر
رجوع نمایند نه آنکه بر کفر ذاتی باشند و اگر گویند که نشان با وجود خروج
بر امام زمان ارتداد نیافته همان بر صفت ایمان باقی اندازند نیز در ضمن

تریف است اما اولاً ازین جهت که اصطلاح علماء باجمعهم در معنی خوارج است که از اسلام
بواسطه خروج بر امام زمان بیرون رفته با حکام کفر محکوم اند و اکثر و چون و با
نمایند ازین جهت که تحت اهل سنت در مقاله خالد و سید باطنیه مالک
نیزه و کشتن جنجال و اسیر کردن زنان و اطفال و مضاجعه و بیعت
خالد ملعون با حلیه مالک در همان شب است که نشان بنا بر منع زکات
اهل اسلام ارتداد و یا قهر محکوم علیه حکم کفر شده بودند و چون مخالفت
خلیفه شکوک فی وجه حکم ارتداد و انقضای او اند بود و مخالفت خلیفه
متفق علیه مضموم از خدا و رسول بطریق اولی با آنکه مقدمات مذکور
مخالفتین نهای فاسد است اولاً خلافت امامت ابو بکر بر وجهی که
خلافت می توان نمود و نمایان منع زکات نشان غیو که مانع ضرورت است
وین بوده ازین جهت بعامل ابو بکر مضایقه نموده باشند بنم آنکه عرض است

درین آیه اشارت بجای نموده که از جمله اهل اسلام بوده بر جمع کفر نموده باشند و این
در نهایت ظهور است وینکه نشان کافر شدن احکام کفر من جمیع الوجوه
بریشان جاری کرد و در حلیه این محبت و همچنین مقصود از آیه مذکور است
که در محل خود از آن بحث شد و دیگر سخن دویم از غیو است که نشان غیو خود
از نقل نموده است که وی گفته که هر ذوالدلیل علی فساد عهد است و در بیان
استدلال چنین فکر نموده که چون عهد امامت است که صحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بنا برین کفایت علی در ماده حضرت
امیر المؤمنین علی السلام نموده و همگی درین امر شریک بوده هر قدر است
و میگوید که اگر این مدعا صحیح بوده عند الله تعالی ایشان نص اینکار جانی نموده
و ازین جهت باز در توصیف یا قهر باشند باینکه الله تعالی نظر بفرموده
و و عن کفر نموده طایفه که محبت و محبوت الهی موصوف باشند بقرتاد

در حجت غلو نموده با لوقیت وی استراف آوردند و جمعی دیگر چنانچه ایشان
 اسراط و رزیدند اینها تقریظ نموده و از حالات آنحضرت با لکله چشم بسته
 او را در مرتبه چهارم از خلافت سرار داده رابع اربعه تصور نمودند و طایفه
 دیگر که حد متوسط است یا نموده کمان ایشان نیست مگر شناسای آنحضرت حاصل
 نموده اند نهایت معرفت و نهایت محبت ایشان همین است که آنحضرت را امام
 اقل از آنحضرت ^{ایشی} معصوم مطهر بری از کثمان صورتی و سنوی عقدا
 نموده اند اما تا به وقت دراز معرفت آنحضرت اگر چه بکجه شریعت و آنچه جزو
 اعتقاد صحیح و ایمان در دست استغفار مندرست اما در جنبه دین
 حقیقت این امر کز دایره ولایت و هدایت از مقوله قطعه بدریا و اکتفا
 بقدر شیا نمودن و از لب آن محروم نبودند همان حکایت است که
 بحر ذخا را پس در با قطر بنواچه آشنای و قرص اعظم را از شعاع سماچه

روشنسای

روشنسای **نظم** چنانکه در شناسائی است پیوسته بود انسانی است حاصل آنکه
 بیان کیفیات ذات و وحدت سما و حالات متزعمه از صفات و محو
 انانیست بر این عقله و دلائل نقلیه و معهود بر شواهد فلک انکار و انظار و
 و ابدان مکتب خیال از دایره آرزو سپرون بوده بوساطت عمل حرو
 که گفته اند **نظم** عقل جزوی کی تواند گشت بر سران محیط غنبلونی کی توان
 کرد و شیخ شکار بهینم دیکی که باشد شپهر روح لغتدس خانه اریان عیقا
 در آن مطنج چکاره پیرمونساحت جلال انمقال کردیدن از سودای محال
 و از نجاست که هر چه همت برستگاف برام شهبات از جمال
 و مصروف گشت هر گزنا بد طلب کما یبغی بر طبق اعلی لا یعرفک الا الله
 و فضل فاع از جبهه نور مطلوب آینه خویش نگشوده و دوشیزه مرغوب
 از و رای نقاب سرار الله الموده فی المیاکل استیر چهره نموده است او بر

از آنکه غسل گوید بلامتزاز آنکه رُوح جویید **بمنهج** سیم در ذکر امامت حضرت ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و مراد از آن حسن بن علی است تا محمد بن
صاحب الزمان برین تیب که بعد از امیر المومنین علیه السلام است
بحضرت امام حسن اخصاص یافت و بعد از او بنی هاشم است
و بعد از او بنی العابدین علی بن الحسین و بعد از او با امام محمد باقر و بعد از او
بجعفر الله سادق و بعد از او با امام موسی کاظم و بعد از او بنی موسی الرضا و
بمحمد تقی و بعد از او بنی تقی و بعد از او بنی عسکری و بعد از او حضرت صاحب
الامر محمد بن حسن صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و اولیای علی بن ابی طالب
اجمال بدو نیست که میان خلافت شورست که ائمه تبارک و تعالی که الشاهین
کتاب الله و سوره اهل بیت آن است که به التفضیل و التبدیه که قبل ازین که گویند
که مراد از اهل بیت ذریه طاهرین معصومین حضرت سید مرتضی علیه السلام و آله

پس چون

چون متمسک باهل بیت است عدم ضلالت ابدی بوده ساکن مساکل قوم
او هر اطمینان باشد بالبدیهه سزاوار امامت ایشان بوده و دیگر بر مدخلی در آن است
و دیگر روایت نهون مثل اهل بیتی که است نوح من کتب پنجاهی و مختلف
عمما غرق و این روایت نیز من حیث العموم دلیل خلافت اهل خلافت
رسالت علی است علاوه آنکه بوده حرکت درینکه خلافت و امامت اهل بیت
منصوص بوده و هر که بر غیر ایشان اعتماد نماید بوجب قول حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خارج از زمره اهل بیت بوده است خلافت
و اند ساکن طریق ضلالت و عوایت کرده و زیرا که خلف از اهل بیت رسالت
صلوات الله علیهم و آله خوار طریق امامت و خواه بطریق نامومیت هر مرد
یکد بر عتاب و عقاب بوده است حتی خلوه و غلبه کنند و توان گفت که هر که را
و عندئذ امامت شود چون باعث ضلالت است خواهد بود همچنان عباد

پس چون

در وی پست از جماعت مومنین است زیرا که اوصاف مضرت بکلیت آنها
که دیگر اگر چون بسبب این است شده که عصمت از شرط امامت است و هر که ^{مقصود}
نیاست سر او را این درجه رفیعه نتواند بود و معلوم از رایه تطهیر حق اهل بیت
رسالت را تا ما جای پاک از آلایش و بری از نقائص و مظهر از ذنوب و معرا
از عیوب گردین و جهت بیان این مدعا ای که گریه آنها بریدند لکن
عنکم الرجس اهل البیت و تطهیرکم تطهیر انمازل کرده اند و بنده کار ازین
معنی خبر داده تا خلائق پر روی پاکان و پسنیرکان و کسان که حق تعالی
ایشانرا مظهر ساخته است بکلیت خود و مطیع و فرمان بردار باشند
و بنابراین چون حضرت رسول در روایتین مذکورین تصریح باطاعت اهل
بیت نموده و حق سبحانه و تعالی قول غیر صلی الله علیه و آله بکلیت اهل بیت
ایمان نموده تا هر دم دهند که آنها که رسول صلی الله علیه و آله خلائق

باطاعت ایشان ترغیب نموده و لفظ اهل بیت مذکور ساخته حق تعالی نیز
ایشانرا پسندید بود و گفته بچندین مواضع آراذه الهیه بوده و اصرح ازین دلیل
بر مدعا معلوم است که ذکر شده باشد و نباتات و ترنات فخر را می
که در آیه تطهیر از روی تعنت و عناد ذکر نموده با اجوبه سزاوار و غیر
مذکور است و دیگر آنکه بسبب این مذکور شد که حق تعالی بندگانرا بجهت اهل بیت
رسالت صلی الله علیه و آله تحریر نموده چنانچه فرموده که قُلْ لَّا اسئلكم
عليه ابرار الا المودة فی القربی و محمد بن طلحة شافعی تصریح نموده که هر که از ذنوب
اهل بیت رسول است و اقل مرتبه مودت و محبت اطاعت حق است و محبت
مخالفت او است پس این شرفیه و دلیل بر اطاعت افعال اهل بیت است
سایر مخالفین و مراد از امامت و جوب اطاعت او امر و نواهی و عدم اتمام
بر مخالفت ایشان گماهی است و مذکور است این نیز ظاهر الدلالة بر طوبی است ^{لطیف}

صاحب کتاب در این تصدیق و وجه بیان الهی بصیغه جمع پس بنویسد که عرض
است که مروه ترغیب باینطور فعلیکه تصدیق در وقت نماز است نمیشد
این است باینکه ظاهر است و پیش ازین تفصیل ذکر شد و ظاهر است که بیان
مذکور یا بواسطه تعظیم و تکریم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است یا نظر بر آنکه
در قرآن غیر معمول است که پس از واحد بصیغه جمع نماید بقصود اشارت
بخلاف حضرات ائمه اثنی عشرت با جمع زیرا که در کتاب مشارق الانوار
یا کتاب عالمی دین که حضرت امیر علیه السلام قفای آنرا در بزرگوار و جود
عالمیت در آورده و همگی در وقت صلوات و حین تکریم بر کوفت امام برادر
یعنی تصدیق باین نموده اند و برین تصدیق بر هیچی آنچه مذکور است جنبه اظهار
و ایلحاح خلافت شاه ولایت من حیث الباطن است با ما است
عشریه بود و وجه تکلیف جمع نیز در ظاهر با وقت و کفر از غیر نقل شده

که در اول آیه

که مراد از آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا من یرزقکم عن ینیه من قبلنا ان یتلقوا
بکلمة و یخونوه انقره علی المؤمنین انه علی الکافرین حضرت امیر المؤمنین است و این
نیز از اکابر اهل خلاف نقل نماید و انعمت علی من اتبع الهدی است منقولست که مراد جمع است
انتم علیکم السلام اند و ترجمه آیه شریفه نیست که والله اعلم که هر که ظاهر در هر حال
ایمان داخل بود چنانچه مفاد کلمه شکست بعد از آن شیطان کریبان ایشان
از پس گرفته گشت آن بیابان عباد و خاستان الحاد و ارتداد گشا نذیر کلام
حق جل و علا بر نور باروی بداندته فوق اید بهم غنا خست سوار و در کار تمام
از خیل اشرا بدست طایفه گذار که شایسته از برسد محبت و محبت بکنند
سیر و پدید محبت طیفین بغرق و عفت لرزوم این منور گردانند و نمان
دین معاهدان دو دمان سید المرسلین مغلوب و مقهورشان شده طیفان
اهل ایمان در روزنات بمقدسات اعزاز و احترام و ترفیه و الکرام فارغ

جمع

و متحسن الخصال کردند و سخنی نیست که قطع نظر از کوهی اهل سنت نزول این آیه در زمان
شاه ولایت چون در موضع معتدله مذکور و معلوم شد که تحت حاصله میان خدا
و بندگان او محضست در ایام پیشین و در وقت ظهور این آیه نیز مثل است برین که
جمعی من جانب الله منقوض باغزاز اهل ایمان و امانت مرتدین این طایفه اند
بصفت محبت و محبوت می باید که موصوف شوند این صفت مخصوص اهل سنت
رسالت و باقی شرایط و اوصاف نیز که در مدلول آیه اندراج یافته از خصایص
معتبره ایشانست پس مراد از مدلول آیه مبارکه که ذوات معتدله ائمه ظاهرین
و درین آیه از فخر رازی که تحقق روحی بسگوید **فخر رازی** آرد الی کنه
و ز برای گوید کان فی کنه کنه دو سخن مذکور است یکی آنکه گفته اند که مراد ابوبکر
نیز که مقصود بیان حال کفره و اهل ایمانست و محاربه اهل المومنین با طایفه
اسلامیان بود و حرب ابوبکر با جماعت کفره و این بغایت ظاهر التکلیف

و مخالفت

و مخالفت آن با مدلول آیه امر است که باقی در آن دیده شود زیرا که الله تعالی خطاب
با اهل ایمان نموده میفرماید که چنانچه صفت ایشان است که از اهل ایمان
هر که مرتد شود از شما یعنی مسرکه در جرم شما داخل شده باشد و بعد از ایمان
باز رجعت نموده و بازار ایمان برگشته باشد چنین چنین شود و از
اهل کفر صمد داخل ندارد و ظاهر است که محاربه اهل المومنین علی علیه السلام با
وقوع یافت که نشان من حیث الظاهر قابل کلمه شده و از اهل سنت
کردین بعد از آن بوسیله مخالفت امام واجب الطائعه و خروج
بصفت ارتداد و موقوف گشته از جماعتی بودند که مدلول علیه کلمه
منکم است ظاهر است که ارتداد معنی نیست که از اسلام برگشته بر کفر
رجوع نمایند نه آنکه برگردانی باشد و اگر گوید که نشان با وجود خروج
بر امام زمان ارتداد نیافت همان بر صفت ایمان باقی اندازین نیز در ضمن

ترتیب است اما اولاً ازین جهت که اصطلاح علماء با جمع هم معنی خوارج است که از اسلام
بواسطه خروج بر امام زمان بیرون رفته با حکام کفر محکوم اند در اکثر وجوه و اما
ثانیاً ازین جهت که محبت اهل سنت در مقابله خالد و سید با طایفه مالک
نیزه و کشتن جال و اسیر کردن زنان و اطفال و مضاجعه و بیعت
خالد ملعون با حلیله مالک در همان شب است که نشان بنا بر منع زکا
اهل اسلام ارتداد یافته محکوم علیه حکم کفر شده بودند و چون مخالفت
خلیفه مشکوک فی وجه حکم ارتداد و شخص بودند و مخالفت خلیفه
متفق علیه مضموب از خدا و رسول بطریق ماولی با آنکه مقدمات مذکور
مخالفتین نمامی فاسدت اولاً خلافت و امامت ابو بکر بر وجهی که
خلافت می نتوان نمود و ثانیاً منع زکون ایشان بخوبی که مانع ضرورت است
دین بوده ازین جهت بعامل ابو بکر مضایقه نموده باشند بنم آنکه عرض است

درین آیه اشارت جمعی نموده که از جمله اهل اسلام بوده بر جمع کفر نموده باشند و این
در نهایت ظهور است و این که نشان کافر شدن احکام کفر من جمیع الوجوه
بریشان جاری کرده و داخل این محبت و همچنین مقصود از آیه مذکور
که در محل خود از آن بحث شد و دیگر سخن دویم از رو بگوید که نشان بوری در
از نقل نموده است که وی گفته که هنا اول دلیل علی فساد عهد است و در بیان
استدلال چنین فکر نموده که چون مدعی امامت است که صحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت بنا بر این کفایت علی در ماده حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نموده و همگی درین امر مشترک بوده هر چند اند
و میگوید که اگر این مدعی صحیح بوده عند الله تعالی ایشان نص اینکار جانی نموده
و ازین جهت باز رد او توصیف یافته باشند باینکه الله تعالی نظر بفرموده
و و عن کفر نموده طایفه که محبت و محبوبیت الهی موصوف باشند بفرستاد

که باطل ارتداد مقاتله و محاربه نموده ایشانرا مغلوب و مقهور کرده پس همیشه
قبضه برنگس بوده طبقه ششم مغلوب و مقهور بوده اند معلوم می شود که عقدا
ایشان فاسد است و بعد از ذکر مضمون عبارت سرر از علامه نیا بوری در جواب
گفته که ناصر الشیعه ان یقول ما یدریک انه تعالی لایب بقوم یجربون و لعل
مخرج الممدی هو ذلك فان محاربه من ان بدین الاوایل محاربه الاوایل
خلاصه جواب نیا بوری است که شاهد طایفه مقهور که خسرو درج نموده اهل از
را مغلوب و مقهور کرده اند هر ازان ممدی موعود در آخر الزمان باشد
اگر چه با مردودین ایام ماضیه و مرتدین ایام سابقه مجادله نموده باشند
زیرا که مقاتله و محاربه جماعتی که متدین با ویان بقه باطله با حکم مقاتله با حاکم
ندکون است و پوشیدن نیت که این جواب است متضمن با تعریف مغلوب و شیع
در جمیع ازمه و اوقات و نه چنین است و جواب شبهه ندکون اول است که در

بکه نرفته

آیه شریفه چنانکه دلالت بر فوریت این امر نماید همچنین میشود و اخبار آورده
که کج مدلول عبارت وقوع آن بغایت قریب بنماند هنوز در پس در کمال
متوقف مثل اقرب للناس حاسبهم و مثل اقرب الساعة و انشاق القمر
که الی الان وقوع مدلول آن در تیره تاخیر است پس اگر ارسال طایفه معهوده
که متضمن فوریت نباشد تاخیر ماقیه باشد دلالتی بر فساد عقیده شیعی
نداشته متوج حکم سلطان عقیقه میشود زیرا که این امر نیز یعنی خلف و عن
از جمله امور موعوده است نه از امور موعوده و در عبارت اکابر دین است
که الحمد لله الذی اذا وعد وفی واذا الوعد عفی و در متن فصوص ندکون است که
بصدق الوعد البصدق الوعد بل التجاوز عن التماس مع الوعد علیها
و بر تقدیریکه در امور موعوده باشد که عقدا متضمن است که خلف در آن
مشتمل صد و نرس از بار است با باشد در صورتی که سلم حکم سلطان عقیقه

اقرب

طایفه تواند بود زیرا که بر طبق قواعد مذکور ایشان خلف و عن از جانب الهی
یا از انصاف بر قبح خالیت یاد وقت امور چه است که مصداق آن است
بوده تجویز آن نموده اند دیگر آنکه مراد از غلبه قهر بر جماعت مرتدین است که در
اوقات و از منتهی جمع اوج مغلوب و مقهور باشند و بنا برین غلبه
ابراهیم شتر و مختار ثقفی بر بنی مروان که بعد از تقضای زمان یزید پدید واقع
گردد مجموع مترض نشده که در یک مرتبه بداند که زیاد با صد سوار و سیاه که کجا
گرفته می آید بچه عنوان گشته کردیدند و صد و سی نفر از زمان و سنه زندان اهل
خانه آن ملعون بدست ابراهیم تمامی قتل آمدند بجز یک که مفضل در ساک کبر
محرز و مطورت و بعد از قتل عید الله زیاد عامر بن ابی ریحان نیز با صد سوار
سوار و سیاه بر وجهی که در محل خود مذکور است عزمه شتر ابراهیم مذکور و در آن
و انصار وی کردیدند و بنی امیه با کشت عیثه و شمشیر و غنمت تمام که چنان

کھوان

کھوان مرصع در میان ایشان از جمله اسباب تقطیع شد بود اثری از ایشان
نماند و بنی عباس نیز بر نیوج و شیعیان خاندان ولایت روز بروز
در ولادت و ولایات منزه گشته آثار عظمت بر وجود ایشان ترتیب یافت
و در زمان حکومت و سلطنت دیلم طوایف ناصیان مغلوب و مقهور
گشته به مقام مخالفین دو در مان سید المرسلین در زمان ایشان است
دوستان و معتقدان آن خاندان عظیم النبیان شمس شد عماد الدوله
که یکی از اکابر دیلم است مقرر شده بوده که ابواب مسجد و مدارس و سخنر
و غیره که در دارالسلام بعد از او بود تمامی بتیطرانگیات زکیات محرز
گشت که لعن الله معویه بن ابی سفیان و غضب فاطمه علیها السلام فدکا
و من منع ان یدفن الحسن علیه السلام عند قبر جد و من ابان العفاری
و من اسرج العباس عن الثوری و حاصل مدلول عبارات مذکور لعن صریحت

بر عیبه و بر ابوبکر و عمر و عثمان و پسین صحرکت و طعن علیه و طایفه بی
و ماقبر و غلب بر علی دین و دشمنان دو دمان خیر المصلین بر سر علی
نرسد اینچنین طعن صریحی بر در و دیوار بغداد نوشتن متعذر بود و در تواریخ مذکور
که ششصد نفر از مخالفین اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نفرموده
پویه که دیالیز لقب ایشان است کشته شدند و سوی آنچه در مکر که قتال و جدال
کشته شدند و اگر نمیتواند از مغلوبیت عادی و غالبیت معتقدان خاندان
نبوت بر تحقیق مدلول آیه کفایت ننماید هیچ پسر فایز مندر و اما جریده
عبارت مکتوبه بر ابواب دارالسلام بغداد ظاهرست که من غضب فاطمه فدکا
اشارت بظلم ابوبکر و عمر است که در باب رک بحضرت خیر انوار و ادا
و ترک شریعت و متابعت قوانین ملت نموده و بدعتها را احترام
خود بنا در حبس تند و پل انجمن قبل ازین در رساله مکتوبه کردید و عبارت

من

من نفی با ذرات الغفاری اشارت بطفیان و عصیان عثمان است که بود که از کجا
صحابه رسول است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در لجه بود
کذب و خلاف واقع جاری شد و بنا بر آنکه فضیلت خاندان بنوی صلی الله
علیه و آله و قبایح نبی امیه ذکر می نمود عثمان او را از مدینه اخراج نموده صحرا
مشهور بر بنده که در اینجا بی و کیسای نبی بود و ستا و تفصیل این قضیه در غیر این
رساله مسطور است و اما عبارت و من اخراج العباس عن الثوری که جریده
آن است که لعن کما اخراج عباس ثوری نمود اشارت ببدعت امام
عمر که چون روانه سفر سمرقند شد امر خلافت را بمشورتش نفرار صحاح
رسول الله صلی الله علیه و آله اندخت و عباس که عم حضرت رسول^ص
بود و عم طایفه نبی ما ششم بود و دخل نکردند و آنش تقریر می عثمان
و عبد الرحمن و ابوعبید جرح و طعن و زهر و در تاریخ انتم کوفی عوض ابوسعید

سید بن ابی وقاص است و بعد از ایشان حضرت امیر المومنین علی را نیز داخل کرد
و سر او که مهری برایش نشانی نکرده و خلافت مخصوصی باشد
و حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه شریفه اشارت باین حکایت نموده و در آن
ضمن تکالیف بسیار فرموده و عبارت حضرت نیست که و جعلنا فی جماعت
نزعنا فی احدیهم نعی خلافت را بجای حقیقی حواله نمود که گمانی است که من نیز یکی از
ایشانم و ظاهر است که حضرت در عبارت انظما از روی بسیار فرموده و مقصود
اینست که خلافتی که بر سر فرموده تعیین حضرت رسالت پناهی من مقوض شد
اکنون کار بجای رسید و غیظ و غلظت عمری بنوعی لغیان کرده که اول آنست
در رسول منظور وی نیست و ثانیاً خود را درین امر صاحب شمار میداند و ثالثاً که
مبصحت جماعتی مقرر داشته که گویا من از ایشانم و این مضمون نهایت
شکایت و از روی کجاست از عداوت من سرشته غیظ و غلظت و این طایفه است

میداند

در کتاب

در کتاب طرایف بحکایت را از طریق اهل سنت برین وجه نقل نمایند که چون
خلافت بمشورت قرار یافت از عمر پرسیدند که بسبب چیست که از اصحاب
رسول است مشورت این شش نفر را اعتبار نموده و یکی در آن ضمن کرده است
از جهت آن کشیدیم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود که من
ازین شش تن راضی و خوشنودم و چون حضرت از جماعت مزبور نظر
رسانا فرمود پس بسیار از جهت مدار خلافت را بر مصلحت ایشان گذاشتم بعد
پرسیدند که اگر میان ایشان مخالفت شود کدام طرف را اطاعت باید کرد
گفت طرفی که عبد الرحمن طرف باشد و این سه کس دیگر اقل باید نمود و بعد
نقل بحکایت ابن دویس گوید که غرض می اشارت بقول امیر المومنین است زیرا که
در طرفی که عبد الرحمن باشد عثمان نیز در آن طرف خواهد بود و بسط موعی و
و عقداخت و عنی سر تا و هر جا که این دو شخص باشد حضرت امیر المومنین علیه السلام

انکه

با ایشان مجمع نشد در طرف دیگر خواهد بود پس امر قبلیه نفر که مخالف عبد
جنت است که شاید آنحضرت در میان ایشان نشسته شود و این دو سبب میبود که ای
مسلمانان بپسیدید که شخصی کو ای میدهد با آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از شرف
ندکواراضی خوشنود بوده بنا برین سبب است که چون بیانه ایشان محافت
واقع شود و خلاف رای عبد الرحمن نمایند باین سبب و جب القصل شود
~~لعود بآئینه من النفاق فی الدین و قدیم عبد الرحمن علی ابن المومنین فلیتین~~
المومنین لجمعه التارکین لآمره و نسیه و اما عبارت و من منع ان بدین
الحسن علیه السلام عند قبر جده یعنی دارد که لعن بر سبب کند است که امام
حسن علیه السلام را نزد قبر جد آنحضرت دفن نمایند و این اشارت
بجکایت صادر از عایشه و جمعی زنی مروان که اطاعت می نموده
مانع شدند که آنحضرت را در حرم جدیم بزرگوارش کن غالب اوقات

کشف بکبریا

کشف مبارک را نشین از کما هان گوشوارن عرش می نموده و مذنون کرد اینس و
و شهور است که عایشه در آنروز بر بستر می سوار شدن بود و همیشه سوار مردانی
اطاعت می نموده سر راه گرفتند و بر جان آنحضرت که حاملان عرش عظمی نقل
آن شده بودند نیز خستند و در حضرت که عایشه خود اولا تر کب نیز از آن
گشت و تحریرین دیگران نیز برین امر نمود عبد الله بن حسن علیه السلام روی بجا
عایشه نمود و قباچ و اقمه او را در لباس نظم نظام داد که کجالت بعلت و لو
تعلقت لک التبع من الثمن و ما اکل منک کت و معنی این عبارت است که ای
عایشه بر بستر سوار شدی چنانچه در حرم بصره نموده بودی و بر بستر نیز سوار
کردیدی چنانچه در آنروز مرگت آن شد بود و اگر زن بمانی بر قبیل سوار
خواهی شد و ترا در حجره رسول الله از پیشانی که حق زنان بعزیزت نیکی
خواهد بود و بنا بر آنکه آن عشت یک میانه رز جات آنحضرت چون نفا هم باشند

ند

نه نفر ایشان یکی عایشه پس حصه او از عشت یک نه یک باشد و حال آنکه تمام این
ملک خود کرده اندی و باید دانست که درین قضیه از دشمنان بدان صلوات
عنه و آله که عبارت از ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و جمیع نبی است و این
و ندعین صحت اعمال افعال ایشان است قباحتی چند صادرند و عدالت و محاف
که در سینه ایشان پنهان بودی درین باب نوعی پرده از روی آن برداشته
مظاهر و علانیته بتبیین اهل بیت علم عصیان بر او نشسته و وضوح این امر
چند وجوه است **وجه اول** آنکه عایشه و حفصه که در زمان خلافت عمر و عثمان
با عانت و فرموده ایشان پدران خود را من حیث الظاهر در آن مرقومند
و مدفن اقدس جای داده و سینه آن بقعه مشهوره و حجره منظره که اهل
بقاع زمین معبد ملاک مقررین است بی خصت آن حضرت و ورثه آن
مرکز دایره رسالت غفا و عدو ناغصبا و غضبا این امر شنیع که گوش اهل

زمین و زمان و خیل افلاکیان از گریه و سینه در و خاستن بر آواز گشته قیام
و جد دویم آنکه فاطمه علیها السلام که بضیغه نبوی و عضو از اعضای مصطفی
اورا ازین نعمت بی بهره گذاشته و بواسطه کثرت اذیت و امانت که آن
نور پاک و عمره شجره لولاک از ایشان کشین بود پنهان از او میان آن
گشته ظاهر از دولت مجاورت روضه مرضیه نبویه محروم گردید و چه تیمم که
حسن بن علی علیه السلام که نسبت بیدان نام با جان شیرین همغان و باجای
صوری و سوسن و ان و تواناست او را از دخول این حجره منوره و روضه منظر
منوع گردانید چنانکه باطن و بی سپتان صورت منعی از این
این رتبه عظیمه خیمه خصاص دادند و بی دغدغه مراعات لوازم محبت خاندا
نبوت این حکایت و یلیت روشن بر ما فی سیقین و حتی پیدا و
هویدا برینکه مودت اهل بیت مصطفی و مرتضی که بقصا فرید کار ارض و سما

بر جمیع سبندگان واجب و لازم بوده از نشر این معتبره صحت این است
اینطایفه همراه و زمره نامه سیاه عمد و عدوانا تبدیل آن امر واجب است
بعد از آن صریح نموده صد و هفتاد نفر اولیا هم الطاعت
یخرجونهم من النور الى الظلمات من مخصوص بن خطاب و ابوبکر
بلعنهم الله و لعنهم اللعنون کردیدند چون امر میراث بنا بر کوفه ابوبکر نقل کرد
و می بینماید بر طرف باشد پس در این بگویند حسن علیها السلام در آن مقام
قدسی اختتام که میانه سایر مؤمنین شرک باشد از مقوله ظاهر صریح بزرگوار
رسول الله صلی الله علیه و آله و محمد و طغیان و عصیان مقتضی آن باشد حاصل
اگر اعزاز بنوی بجای رسیده که فاطمه علیها السلام از مجاورت پدر بزرگوار
عالمیقت در محجوب و ممنوع تواند بود در صورتی که بگری نسبت چکانه
و شمن خاندان نبوت چنانست مدفون آن رضی الله عندهم و سزاوارند

و اگر نظر

و اگر نظر حرمت شامله نبوی که حرمت للعالمین من این قیم از مردم مجوز تواند بود در باب فرزندان
نامی کرامی بگر گوشتان آن رسول تسامی مجاوله نمودن و به نیراندختن این قیم از پسر
و بی ادبی با ذریت نبوی رسیدن غیر کفر و ضلالت و طغیان و جهالت و عصیان
حضرت رسالت و جمال کبریا و خیر خیر خیال تهافت پذیر نیست و طی کلام نموده معلوم
اهل عقابت که این قیم از سگ و کبک با ذریت پسر سبب آزار بلکه موجب عقابت
آن سید و سرور است و آزار و امانت و بر طبق آیه کبریة الدین بود و در آن مقام
اولیک لعنتم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عبدیاً مینما موجب استحقاق
لعن از درگاه الهی و بعد از حرمت نامتسامی بوده در درجه کفر و شرک داخل
باید بود و الله علم و جلد چهارم چون حکایت سابقه فی الجمل طول انقبه از در آن مقام
خارج می نماید بعد از غور از کتاب آن نموده میشود که از جهت دلایل و ابراهیم
حضرات ائمه طاهیرین روایت منقول از حضرت رسالت که در کتاب اهل

خلاف مکرر ذکر یافته که چون از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تحقیق خلفا
بعدا زمان حضرت نموده اند فرموده که عدد تبعای بنی اسرائیل و از زده بوده اند پس
خلفای پس بر بفرموده آن حضرت منحصر در دوازده است و در کتاب
جامع الاصول ابن سیرین مذکور است بروایت مسلم لایزال لاسلام غیر االی
اشی عشر خلیفه و همچنین بروایت ترمذی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و بروایت مذکور در کتاب مذکور بر روایت
ابن داود از رسول رب العالمین لایزال من الذین قاموا حتی یکون علیکم اثنی عشر
خلیفه و در کتاب مذکور اصرح ازین واقع است مضمون آنکه شخصی شخصی بگوید
میگفت که بنی امیه میگویند که علی خلیفه نیست آن شخص جواب گفت دروغ بگو
زیرا که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود یکون بعدی اثنی
عشر امیرا و ظاهر است که دوازده خلیفه که علی در آن عبارت است از دوازده

مضموم

مضموم از اهل بیت رسالت و مؤید مقام است آنچه بر زبان آن بزرگوار حضرت
صالح علیه السلام جاری شده که سخن قوم سررض اند غر و جبل طاعت علی
ما یم طایفه که حق تعالی طاعت ما را بر خلائق واجب کرده پس هر
از امام شخصیت که من عند الله مفروض الطاعه باشد و در کتب
مستور است که از حضرت صادق سوال نمودند که طایفه منصوبه است
که اندر من فرمود که هم الذین قال الله غر و جبل طعیوا الله و طعیوا الرسول
و اولو الامر منکم و قبل ازین حضرت صالح علیه السلام ذکر شد که مراد از او
لی الامر حضرت ائمه ظاهرین است و مدلول این روایت موافق است
و لهذا حضرت صالح تا کید عبارت مذکور بین کلام صدق استظام نموده
که و هم الذین قال الله غر و جبل انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقولون
اصح و یؤتون الزکوٰۃ و هم را کون و از تقریر حضرت صالح علیه السلام معلوم

میشود که اگر چه آیه مذکور من حیث الظواهر بعضی از خصایص ابراهیم است
لکن نظر بر مجموع کلمات تا آنکه آیه دانسته میشود که حق جل و علا
در اسناد آیه کریمه اشارت بجملات محققه بقیه ائمه طاهرين نموده
و مؤید روایتی است که قبل ازین بصفحه بیان جریان یافت که مقصود از ایشان
بصفت جمع بیان اقصاف مجملی حضرت ائمه باوصاف مندرجه در ضمن
آیه شریفه است و از جمله دلائل ظاهره برخلاف آنرا اظهار روایت سیدنا
وقاص است از جابر بن سمره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنوعی که در صحیح بخاری
و مسلم مستور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لا یرال ^{القرین}
فانما حتی یقوم الساعة و یكون علیهم شیخ خلیفه و این روایت در
نهایت طراوت بر حقیقت مذمت شیخ شری چه حال مذمت ایا
رحمتم است که زمانه تا انقضای هر روز ما هم نمانده و امام زاید بر او

و ناقصان

و ناقصان در دوازده امکان جایز نبوده در هر جزوی از زمان که از دوازده
انتظام مقام دین و دنیای اهل زمان از مدلول حدیث مذکور موافق
عقیده فخریه نایجه است زیرا که مشتمل برینست که لا یرال ^{القرین} این سلام قیام
یا قه تا انقضای و بعد خلیفان یا نیاید و مدار آنرا در استقرآن بر آورده
خلیفه بوده یکی بعد از دیگری بر سزایمات متکثر کرده و در کتب مشهور
و غیر مشهور از طریق مخالفین احادیث ظاهره دلالت بر امر مذکور را
از اندازه است و تمامی شیخین یا شیخ که همیشه دین محمدی بوجود آورده
مستقیم بوده زمانه ازینان یعنی از وجود یکی خالی ننماند بود و در فصل اول
از باب اول از کتاب رابع از جامع الاصول ذکر یافته که قال سعید
قلت لیف ان بنی الورق فایر عمون ان علیا لم یکن خلیفه قال کذب انما
بنی الورق ان بنی مروان قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول کیون ^ب

اثنی عشر امیر و صاحب کتاب میگوید که این روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم
 و روایت دیگر از مسلم پس نقل نموده این خبر صلی الله علیه و آله این است
الدین قائمنا غیرنا میثقالا اثنی عشر خلیفه و ایضا روایت مسلم آن حدیث
الامر لایقض حتی مضی فینا اثنی عشر خلیفه و اما روایت داله بر خلاف آنست
احمه طاهرین سلام الله علیهم بر وجه تقضیل و ترتیب از آنجا که روایت از
صدر الائمه ابو محمد حسن بن محمد البغدادی از نور الهدی ابو طالب
حسن بن محمد زینی از محمد بن احمد بن شاذان از احمد بن محمد بن عبد الله حافظ
از علی بن سنان مو از احمد بن محمد بن صالح از سلمان بن محمد از زین ابان
از عبد الرحمن بن زید از جابر از سلام از ابی سلیمان عن رسول الله و وی
حضرت رسول رب العالمین حضرت ابراهیم امین و اوار ملک
جلیل جل جلاله که در فضاله مضمون این که در تفسیر سراج چون حاجت نصرت کبریا

روایات

وساط

و بساط وحدت انبساط پروردگاری از بر تو اشتراقات لمعات نور خورشیدی
 و ضیاء مرور مصطفوی که از بارقه تشعشع انوار فیض انوار متوقد و ترجمه مبارکه
 محبت ربانی و افاضه و ستان از مشکون محبوت صمدانی اقباس یافته
 نیز و ستیز و متفیض گشت و به نزل مشاهیر عجایب علویات از هم
 نیز به آیاتنا عجا اخصاص یافت نظم مرغ آتش قفسش شده فالش از
 سبک شده چون کل ازین یه فیرون فروش دست بدست آن قاسم
 عرش هم سفرانش پسر آید خستند بال تکستند و پسر آید خستند پسرده
 نشینا که هر مشرف خستند هوموج او یکتسه بگداشتند رفت بدان که هر نه بود
 این قدش از ان قوم آگه بودند در ان شب خزان خزان فلک معنی سنج
 کتوغی و رموز لایبی و معارف الهی و عوارف نامهای که بقدر احتفا
 از خدمت لوح و قلم و طبقه نبی و مقفل بود به پرده داران حجرت

قبله بنویسید پس در آنجا درج است فی خبر رب زونی علیاً یوتیانی نمود و بجای
 انوار ذاتی مندرشتین سراج وصال و خلوت که بزین کیفیت منتهی گردد
بیت پرده انداخته دست وصال از در عظیم سراسر جلال دیدن آن
 پرده مکانی نبود فرستادن آنرا زمانی بود چون سخن از خود برآمد تمام
 باخترش یافت قبول سلام و ازین جهت تمام آنرا عظمت ربوبیت و عبادت
 فلکی و فلکی در حرارت مشابهن بنوی ارتسام یافته بکن در سندان قاب و تو
 و اطلاع بر معالم کونین است یاز یافته پیمانان اصحاب راز که دید بیت خور
 سرپ که حق امتیحه جرعان در دل طریقه لبش که خن بسیار است خود را
 همه در خواسته راوی گوید که اولین کوه بهر محیط کلمات احدیت که در رشته
 سامعه رسالت منسلک است این بود که با محمد نظر الهی محکم است بیت حضرت
 مامور شد که بجانب زمین نگاه نموده از امور غیره پیشتر ملاحظه بنوی کرد و چنانچه

حضرت

حضرت رسالت بر حسب نموده که بلاحظه آنطرف پروخت و دید که تحت
 بین المحبت و المحبوب بر خاسته و شاه ولایت چون آفتاب طلوع از بروج حاق
 عادت روی مبارک بجانب آسمان نموده و میان بنی و ولی ابواب کلم
 و کلام گشاده گشته بنوعیکه آنچه آن محرم راز از حرمان سپردن جلال احد
 ششین بود با حضرت شاه ولایت در میان آورده حقه مخصوصه بر راز بر
 سر کشوده پنهان جوهر شریف حقیقه حالات هر تفسیر در رشته بیان آن حضرت
 و از آنجمله آنچه از بارگاه احدی حضرت رسالت اولاد بشنیدن آن شخص
یا قومه نیست که با محمد اتی جعلت علیا و صیك و وزیرك و خلیفك
من بعدك فاعلمه فاعلمه یومئذ کلما یكس علی بن ابیطالب مخصوص است
 از جانب من بومایست و وزارت و خلافت تو بعد از تو پس بیت
 بوی باز نمای که نیست او می شنود سخن ترا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

را سر و علی
 صلی الله علیه و آله

فرمود که آنچه حق سبحانه اشارت بان نموده و چون حجابها بر طرف شدن بود بجا
زمین بر انداخته آن کلمات پسندین ربانیه را بعلی میگفتم و وی شنید
میانه زمین و آنچه فرموده البقره بود تمامی گفت و شنید کرد و بعد از آن
حکایت و تمام اظهار این غنایت دیگر بران حق سبحانه و تعالی است
خلافت برودت چه پس فرمود که در میان است امر خلافت چه عنوان
یافت میفرماید که گفتم الهی کی چون کردم که بهترین است بود و چون است
در مقام استغفار این امر فرمود که علی بن ابی طالب حضرت سالت
علیه السلام در جواب فرمود که نعم و حضرت میفرماید که حق تعالی در غیرت فرمود که
یا محمد چون نظر انداختم ترا اختیار کرده از اسمای خود اسمی جهت تو پرورد
آوردم و بنام این هر جا اسم من مذکور کرد و نویسنده را بمن گوی و من
محمود و تو محمدی و بعد از آن نوبت دیگر نظر انداختم و علی بن ابی طالب را برگزیدم

زمین

و از جهت او نیز

و از جهت او نیز اسمی از اسماء خود اشتقاق نموده من او و علی و بعد از آن
فرمود که یا محمد بر بستیکه خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین را نیز از اولاد
حسین از انوار من و ولایت شمار از اهل آسمان و زمین عرض نمودم و هر که
قبول نموده بان اعتراف نزد من از مؤمنین است و هر که قبول نموده و انکار
و رد نزد من از کافرین است یا محمد اگر بنده از بندگان من منعت در عبادت
کنم هر که منقطع کردین مشایخ پوین خشک شدن کرد و با وجود
اینحال منکر ولایت ننماید که مان وی آرزین نکرد و بعد از آنکه انهم
حضرت ائمه بر وجه اجمال ذکر یافت حق سبحانه و تعالی خواست که انوار
و ارواح منوره ذوت قدسی سمات حضرت را مفصلاً در این
حضرت سالت تهافت دادده درجات موثره آن زجره مطهره
معلوم حضرت کرد و بنام این آن سپرده سلسله نبوت مامور است که بجا

و از جهت او نیز

پس عرش القیامت فرموده برویت آن افوازی بجای آورد و سر زبانی مسرور و مجرب
 و چون بر حسب اراده الهیه آنحضرت بجانب راست نظر انداخت دید که حضرت
 امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب حسین علی بن مجنون و علی بن ابی طالب و جعفر بن
 موسی بن جعفر اکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و علی بن محمد اوجین
 العسکری و محمد بن الحسن المهدی در خصاصی از نور استاده نماز میکردند و محمد بن
 الحسن المهدی در میان آن چنان ستان در خشان بر زمین و آریسار و
 قرار گرفته اند و بعد از آن حضرت شنبه که با جمعی انجاعت توحید اندر جا
 من بر خلق و اشارت بصاحب الامر فرموده سر نمود که تمام عمرت تو بر
 دست او از خلق شین خواهد شد و فرمود که قسم بقرت و جلال من اوجت من
 بر دوستان من و مستقیم من است از دشمنان من و ایضا در کتاب مذکور است
 از جماعتی بابت این نشان از محمد بن حسن العسکری البطری از احمد بن علی از سلیم بن

انحصار المار فی القیامه
 فی شرح کتب اربعه

بلکه از سلمان مستند و وی روایت میکند که روزی بخدمت حضرت شریف ما و دیدم
 که امام حسین علیه السلام بزبانوی مبارکش علی نموده و آنحضرت بر سر در و نورانی
 آن سپهر خاندان نبوت و ولایت بوسه و نوازی او بنمایید و میفرمایید که
 نوی سید پسر سید پدید ساد است گو امام پسر امام برادر امام پدرت تویی حجت
 پسر حجت پدر حجت از پشت تو نهمین نشان ای قلم مقام این است و این روایت
 بعبارت مختلفه در کتب اهل سنت از علمای محدثین این نوعی ذکر یافته که گویا
 محفل و انکاری نماز حجت حدیثا بر بندگانش چون بوم شد که حضرت
 انما شیء شر صلوات الله علیهم بما نبض الی و شخص و تعیین بر با بقضایک
 شایسته خلقی و در غنچه شبهه و شکی بان راه بناق در غایت روشنی و وضوح است
 باید دانست که شیخ ابراهیم رحمہ الله در رساله فرقنا جیه روی ذکر نموده از علمای
 مخالفین من کتابی که مصنف آن از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده

وایشان از حضرت علیت روایت نموده اند مثل بزرگ حضرت ائمه اثنی عشری
من جانب الله بامامت و خلافت و میصل مضمون حدیث است که عبد الله
بروایت مینماید از ابوالفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی و وی از احمد بن
بن سوار بن حسین قاضی بکلیه فدرسه و قاضی مذکور از ابوحاتم مہلبی از
بن مہلب از عبد الغفار بن شیر کوفی از شیم بن حمید از ابی ہاشم از عباد
از ابن عباس و روایت میکند که روزی شخصی از طایفه یهود که گفت
حضرت صلی الله علیه و آله از نام وی نقل و گفت ما محمد خیری چند در ظلم
میکند و میخواهم که حقیقت آنرا از شما معلوم کنم و اگر جواب گوید مرا عیب
پسندین من شد بتو ایمان آوردم هر مود که بر پسران ایمان آنچه در ظاهر
میکند زد و وی گفتونات ضمیر خود را بران حضرت عرض نموده موافقت
موسی جواب می شنید و میگفت صدقت با محمد تا آنکه حکایتش مخصوص

الطراز

انحضرت منتفی شد بیهودی از شخص می سوا نمود و گفت بچکس از اینا بنوده که او
وصی نباشد و وصی پسر یا یعنی موسی بن عمران یوش بن نون است حضرت فرمود
که وصی من و خلیفه من بعد از من بنی اسرائیل است و بعد از او فرزندان من و
و بعد از ایشان نه کسی دیگر از صاحب زمین ائمه معصوم مطهره علیهم السلام یهودی
این کلام اجمالی از حضرت عبدالمطلب استماع نموده است که شنیدن است
از زمره مطهره نموده حضرت طلحہ و بر اقبول نموده فرمود که چون حسین است نماید
علی بن حسین علیه السلام امام زمان گردد و بعد از او پسر و محمد و بعد از محمد پسر او
صالح و بعد از او پسر او موسی کاظم و بعد از او پسر او و بعد از او پسر او محمد و بعد
محمد پسر او علی و بعد از علی پسر او حسن و بعد از حسن پسر او محمد مهدی و پسر مود که
است ائمه اثنی عشر بعد و نقبای بنی اسرائیل محمودی پرسید که مکان
ایشان در محبت کجا است فرمود که با من و در درجی چون یهودی تقصیر است این

برینو استماع نمود ایمان آورد و کلین زبان بری کرد این تمام آن شهادت است
استطاعت برین علیهم السلام نموده کامل ایمان کرد و گفت یا رسول الله آنچه فرمود
بر پنج مذکور در کتب معتدله یافته ام و از موسی بن عمران معهوده شده که
در آخر الزمان پیغمبری ظاهر گردد اسم او احمد خاتم انبیا هر چند او
دیگر پیغمبری منقطع شده سلسله نبوت بوی خاتم باید و از ضرب و
پر و ن آید اما آن جناب را بر بعد کس باط و شیخ بر هم مذکور کرده است
بعد از ذکر مضمون این کلام بگوید حدیث طویل اخذ نامه موضع حاجت
و درین مدعا دلیل بر ادعا بسیار در پیش از آنست که بقبض قلم
در آید و بر یکی دیگر از بقوله اختصار بنمایند از طریق اهل بیت علیهم السلام بر
و حجب که متضمن بر رسول الله صلی الله علیه و آله است بحجرتی جل و علا آنها
فرمود که هر که از بندگان کوا بود نیت من نماید با آنکه شهادت نبوی

بسن من

بشد من و رسول من محمد بن عبد الله نماید و کواهی و شهادت نهد که علی بن
خلیفه من است با این نیز کواهی دهد اما با ما است آنکه از نسل او است کواهی نهد
و شهادت نماید آنها حجت من بر خلق اند و پیغمبری من گفت من و غیر منند
عظمت من است و بیات و کتب من است ایمان نیاروده و قبول آن
باشد را وی میگوید که چون این عبارت از حضرت سالت صلی الله علیه و آله است
و علم قبض پهل آنکه مراحل نبود و کلام سید نام مجله که یافته بود جرات نمود
پرسیدم که یا رسول الله آنکه از اولاد امیرالمؤمنین علیهم السلام ندهند کس و چه نام
دارند من فرمود که حسن و حسین و محمد الباق و جعفر الصالح و موسی کاظم
و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و محمد باقر و حسن و حسین و علی بن ابی طالب
مهذبیت آنکه بر او زمین را از عدل و ضراف چنانچه پیش از آن ظلم و جور و آزار
روایات و عبارات متضله کجاست سالت صلی الله علیه و آله معلوم

بسن من

و متیقن شد که امامت حضرت ائمه شیخ صلوات الله علیهم امر است از آن
و نقیصی مرعوب است و هر یک از ایشان با همه و سببه و شخصه منسوب باین
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ای انکار از جانب اهل حق مودون شده
باشد بجز در اراده خاطر عیسین نموده بلکه عدو مبارکه اشی غشیه که درین مسمیت
میخیزد با سامی شخصه تنبیه پذیرفته امر است حدیث و فرمایند سماوی و مرفوع مرام
آنچه در کتابی از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده که بعد از ذکر امامت و بیان
فنا و اختیار است درین امر رسیده که از رون الموصی متناویصی الی من یرید الله
لکن عهد من الله و رسوله و علی الائمه علیهم السلام لرجحانی منتهی الی صاحبه
خلاصه کلام حضرت بنابر علیه السلام است که حضار مجلس شریف را هدایت
نموده و پرده اشتباه مرتفع ساخته و ایشانرا از سلوک مسالک متبینه نظایر
فاسد منع نموده بطریق سقیم علم بحقیقت تعین امامت و هدایت فرموده بر سوز

که ایشانرا

که ایشانرا در این خیال تصور است انقاس با که هر امام از زمره اشی غشیه
که وصیت با امامت شخصی درین امر بجز در اراده خاطر خود علم نموده موافق خواست
طبع کسیر ابر سندان است ممکن بود اندنم با و بیناید که نه و الله چنین است که تا
تصور این باشد که امام بوصیت امام سابق استخفاف امامت میاید بلکه امامت
عهد است از جانب اهل حق در بان حضرت ائمه که بر ترتیب یکبیر بعد از دیگری
نموده برین پنج حکایت امامت تنظیم یافته منتهی بصاحب الزمان کرده
و این روایت تفسیر است از حضرت باقر علیه السلام در بیان امامت است
منصوص من الله و مؤید مقام آنچه در کتابی بر روایت جابر
نموده است که در وقت حضرت فاطمه علیها السلام لوحی درین کتاب
بکتابی از حضرت ائمه که اسامی تمامی حضرت ائمه علیهم السلام منقش است بر
اسم و سب و لقب و اغزار و چهارم بر ترتیب از حضرت امیر المؤمنین علی

عذر السلام تا صاحب الزمان در این مکتوبات و حق تعالی در این انظار عیاشی
 غایت در بار حضرت ائمه صلوات الله علیهم نموده و مخصوص بر کلام
 علیحده تفویض خلافت نموده بر وجهیک نهایت اهتمام الهی از کلمات
 و عبارات اعجاز آیات آن صریحه خاطر ارسام پذیرست و جمله آنست که
قاصد ثانی در ذکر آنچه میباید این پس روکار داده مذکور در مجلس ششم
 بطریق مباحثه و آداب مناظره مذکور است یافت و آن مشتمل بر دو **فصل اول**
 چون قبل از وصول بسن بد کاه عالم اگر چند امور که پیشتر شنیده
 بطلان آن ضحی زبان آنهاست داده بود حکایت غزل و سخن بر طین است که
 مقصود وی اینست که مسح نمودن ظرایح از مذکور آنیه شریفه قرآنیته بوده و آری
 احکام الهیه است که بشبه مخالفت خدا نموده اند و این بر خاطر آنست که
 شانها که گمانی نموده آینه طبع کسور است از خجسته عبا که میزند بود لکن دریا

بود

پیشانی

پیمتسای علم و کفر عظیم که موروثی آن خاندان عصمت بنیاست متوج نموده
 و خا رو خاشاک اقبال فلسفه و اعمال کاسه وی ذر و دیانوال کتی استانی
 جای فرار نماز بمقتضای الکافیین الغیظ والعافین عن الناس ^{بر این} ^{مجلس}
 خطیبات قولی و فعلی مقرون بعضو کردید و کلمات ناقصات ششمه
 بر لاف و کزاف که از ان ناقصان منت صدور یافته بود پرده اغراض
 استار داده و بقاعن ^{متممه} ابواب حسان و هسان بر روی آمانی
 و آمانی قنای یافته بود و بنا برین مقدمات اراده خاطر اشراف بیعت
 مسلم و ضونعلق یافته و این کینه را مخاطب ساخته زبان فسدی بیان پاوه
 کیتیستان از جانب آن کمره نامه سیاه بر سپل اعراض و قانون
 اعراض چنین گوهر فشان کرده که طبعه شیوه از متابعت کلام الهی
 در باب وضو و سب تکلف نموده اند که حق تعالی در سراسر این سخن

امر شمر نموده و ایشان از آن عدول نموده مسج میمانند و فقیر را در بیعت تمام
این بود که آنچه در کلام ربانی که بر خاتم الانبیا نزول یافته و از آنجا مسئله وضو
و احکام آن مذکور است یا فرشتگان یا از آنجا فهمید میشود و آنچه میان
مبارک که از اول آن تواند فهمید غیر مسج نمودن یا پیرا چیزی دیگر در آنست که در
صورت نمید و طریق استدلال از آیه شریفه برین وجه است که چون حق
و تعالی از روی تفضل و احسان ترحم و استنان خواست که میان وضو
نماید بر وجهیک عامه مکلفین که از ذکور پسر پانزده ساله است و از آنجا
و ختر نه ساله است چنانچه رای اکثر فقهاء است چون شرايط کتف
ایشان موجود باشد و مدلول آیه شریفه مسموع ایشان کرد و بی تأملی و حاج
تجقیق از دیگری علم کیفیت وضو ایشان حاصل شد باسانی
از عهده مامور به بیرون توپند آمد در صورت منسل و جاهل

توانند
۱۵

و کلام

و کلام ناقص و و انما و نادان و ذکور و انات و بسن و از او حاصل هر که در
کلیف مستم نهاد و باشد در فهمیدن مدعا از آیه شریفه علی التوابع
باشد چون متوجه فهمیدن مقصود از کلمات الهیه کرد و بوجهی و
فهمیدن وی تواند شد و ازین جهت حق سبحانه و تعالی مقرر
که یا ایها الذین امنوا اذ انتم الی الصلوة فاغسلوا و وجوهکم و
ایدکم الی المرافق و اوجوا بر و سکم و ارجلکم الی الکعبین پوشیدن
نیست که آیه مبارکه مشتمل بر هر امر یکی شستن و یکی مسح نمودن
و بنا برین ناچار است که مکلف چون کلمه فاغسلوا بشنود که اگر
بشستن عضو از اعضا کوشش کند و تمتع باشد که بعد از
کلمه مذکور چه مذکور میشود نامفیده شود که آن اعضا را
باید شست و بنا برین چون حق سبحانه و تعالی بعد از کلمه قالوا

و کلام

بی فاشند روی و میرد دست را مذکور سازد آوخی پسین منهد
که این سه عضو که عبارت از روی و دست راست و دست چپ است
شستن آن واجب است و چون مکلف یعنی از کلمه فاعلو میسر
باشد و بعد از آن بشنود و استحواد بصورت نیز میفهمد که هیچ چیز
و منتظر است که چون هر عضو که در تحت آن مذکور شود معلوم و
که در مسج نمودن آن عضو واجب است و آنچه بعد از کلمه مذکور
ذکر یافته کلمه طیب بر او سکم و از جمله است و در بصورت مکلف
حواهد فهمید که همچنانچه در مرتبه اولی شستن روی و هر دو
دست واجب بود در نیز تبه منج نمودن سر و هر دو پای با کعبین
ناظر نشان وی شدن بصورت در آینه ادراک و ارسام
میاید که وضو عبارتست من حیث اشرع شستن روی و دست

تا برقی

تا برقیین و اشرع نمودن سر و پایها تا کعبین و نیز بضاف است
که اطلاع بر اختلاف قرات و عدم اطلاع را مدخلی در فهمیدن
معنی مقصود از کلمات مذکور نوعی که گفته شد نبوده بد
کلمه فاعلو ادلیل شستن و مدخل کلمه و استحواد این مسج نمودن
و بعد از آن چون خواهند که آیه مذکور را منطبق بر قویان
سخو کردند پس امر است که انطباق آن بر قواعد مقرر در عا
وضوح است و چون سخن با بنجار رسید قاضی زاوه متان له
از جانب توابع اشرف اقدس ما مور کویب کردید توابع
کشورستانی قتم باد نمودند و خارستان احتمال تعرض
و آزار و امانت از پیش راه سخنان وی برداشته مؤکد
بایمان معتاد گردیدند و او را در ذکر جواب و وقایع کئی و آوا

مدخل

سخت گذاردی و در عاقل بیشتر از طبیعت منظره جز آنست و او در جملات
بوی نواز است و اینها را در خاطر وی آنچه در قانون مباحثه جایز باشد
خوشدل و سیر و در تمام قضای خاطر و در اینها اندیشه بصیرت و او در
تعمولی اینها را در خاطر وی مباحثه را با جملات منتهی منظره آراسته
ساخت بودگان مجا و که را بختیست که در ضربه خاطر ذخیره نموده
بود در نظر خرد میارزیت و زیت نروده گفت که قاریان کلام
مجید در قرائت آیه شریفه اختلاف نموده اند و اختلاف میان
براعات قواعد نحو موجب فتح در حکم سح کردن بلکه دلیل
و جوب غل بر جلیس است زیرا که نزد اکثر قرا کلام از جمله منصوبت
و بنا بر وجود حرف عطف ناچار است از معطوف علیه منصوب
و در آیه شریفه معطوف علیه موصوف بوصف مذکور کلام و جو حکم

بلاغ

و این کلمه

و این کلمه است و اینها را در خاطر وی آنچه در قانون مباحثه جایز باشد
خوشدل و سیر و در تمام قضای خاطر و در اینها اندیشه بصیرت و او در
تعمولی اینها را در خاطر وی مباحثه را با جملات منتهی منظره آراسته
ساخت بودگان مجا و که را بختیست که در ضربه خاطر ذخیره نموده
بود در نظر خرد میارزیت و زیت نروده گفت که قاریان کلام
مجید در قرائت آیه شریفه اختلاف نموده اند و اختلاف میان
براعات قواعد نحو موجب فتح در حکم سح کردن بلکه دلیل
و جوب غل بر جلیس است زیرا که نزد اکثر قرا کلام از جمله منصوبت
و بنا بر وجود حرف عطف ناچار است از معطوف علیه منصوب
و در آیه شریفه معطوف علیه موصوف بوصف مذکور کلام و جو حکم

بزرده

و این کلمه

ظواهر است که درین مابین کلمه از جمله مفعول فعل و امحو باشد که
مستحق که در وقت قرائت بعضی دیگر از قرائت کلمه از جمله مجرور خوانند
بسیار ظهور یافته است و در بعضی ثلثه غایت ظهور دارد و بنا بر عطف
بر جمله که بر عطف بر او است پس هر دو قرائت متفق بوده و در صورت
افاوه مسجرجین نماید بی تکلفی و از کتاب خلاف ظاهری **و اما**
تقریر دوم است که کلمه از جمله با مجرور است یا منصوب چنانچه
موافق قرائت اکثر قرائت و در حالت اولی که فرض مجرور است
و بیت عطف خواهد بود بر ظاهر کلمه روکم بو هطه وقوع حرف
جرازهات اصلی خود که نصب است ممنوع گشته در حالت
ثانیه که فرض نصب کلمه مذکوره است معلوم است که در صورت
مراعات اصل محل و کلمه سابقه که آن نصب روکم است بنا بر صورت

نقصیده

نموده شدن و حاصل آنکه در صورت مراعات لفظ و در صورت ذکر
لفظ و در صورت دیگر مراعات محل نموده هر دو تا عن معمول شده
احکام منافات میان ثلثه در این ملاحظه اختلاف حکم صورت
نماید و پس در هیچ صورت از صورت محمول ظاهر در اولی بر
عقل رجس نبوده مسجرجین ثلثه در نهایت ظهور بی عیب و
تصور خاطر نشان نزدیک و درست و خلاصه کلام آنکه قرائت
از جمله که مجرور بوده باشد ظاهر است که بر بر او کم عطف شده باشد
و در حکایت در مسج نمودن پاسبان و اگر منصوب خواننده عطف
خواهد بود بر محل بر او کم بنا برین کلمه مذکور در محل نصب است با آنکه
مفعول است و چنانکه عطف بر لفظ صحیح عطف بر محل نیز درست است
چنانچه قاعده مقرر کنوا قضا می نماید و در غیرتبه قاضی زاده مذکور

و چنانکه

والله اعلم

گفت که چنانچه که چون از جمله مجرور واقع شدن باشد مجروریت وی با
در جهت عطف بر لفظ زوایا باشد بلکه جبرونی تواند بود که از مقوله
مجاورت باشد و در صورت نصب معطوف بر ایدیکم باشد و این تاویل
مثل تاویل ششم در صورت ارتکاب عطف بر محل جواب وی
این بود که عطف بر محل بی آنکه مشروط بشرطی و متفرع بر اصل
و قاعده باشد از امور مقررین حکمای نحوست و بطور قاعده را تاویل
نام کردن مخالف قانون سن بلکه جرجو ار که مدار علییه حاشیه
شماست از تاویل گفتن صحیح و سایرین مباحثه واقعه میانه ما و شما
از مقوله تعارض میانه تاویل و ظاهرست در مجاز ظاهر بر تاویل
معمول اصولیین است و بر تقدیر ارتکاب تاویل درین سرف رجحان
تاویل مابری تاویل شما از چند وجه است یکی آنکه عطف بر قریب ممکن باشد

بوجهی از وقت

بوجهی از وقت عطف بر عید جائز نیست لکن عند الضرورت و ضرورتی
دیگر آنکه عطف بر کلمه ایدیکم درست باشد در صورت قرأت مجز
عطف مذکور ممنوع خواهد بود کما لا یخفی دیگر اگر ارتکاب جرجو ار
امور است و که شاذه است و اهل عربیت تصحیح نموده اند که جرجو
چون در اعراب است که قیاس بر وی معتبر باشد و مادام که ضرورت
ناشی نشد باشد ارتکاب مجاورت نمودن موجب ضل در حقیقت
کلام است چه جای فصیح دیگر آنکه مادام که عدم اختلاف در احکام
ممکن بوده است این موافق بیکدیگر باشند اولی خواهد بود و بر
عطف بر عید و حکایت مجاورت بمعنی فوت شد عیب
اختلاف حکم الهی و موجب تنافی بن القرآنی سن و دیگر آنکه
نقلت که اعراب مجاورت در کلام الهی واقع نشد سخن وی را

از کتاب

احکام لغت و عبرت بحجت است دیگر آنکه نزد جمعی اعراب مجاورت جائز است
شرایطیست که در مابین نیست مفقود است پس بنا بر وجوب
نکردن و معنی ظاهر معلوم و بستن کشت که در ظاهر آیه شریفه
دالت و جای مرجح ظاهر و بی قصور بود و خروج از مدلول آن و جر
جوار و عطف بعید بی آنکه ضروری باشد از کتاب نمودن و کلام
الهی را از آنچه بحسب ظاهر فهمیدن میشود الحذف و دادن و در تحت
مدلول بحر فون الکلام عن موضعه و اخل کردن از قانون استخراج
معانی از الفاظ و مراعات بنقطه و تعمق در معنومات کلمات
قرآنی بغایت عمیق نماید و چون سخن باینجا رسید و بعضی دیگر
از وجوه نظرات که ذکر آن علی التفصیل موجب تطویل است
گوشه که حالاً بر شما لازم و منتهی است که آنچه علت خروج از ظاهر

بشن و وسیله از کتاب است مورد تخریب بعین که درین و بر مختلف و جب خسته
که از مفهوم ظاهر مخصوص است آن عدول نموده و احتمال مرجع را باج عا
کرده آن علمایه بیان آن نمودن که اگر صلاحیت علت امر مذکور در
وی بوده میسر و متول علیه نماید فیها و الا ترک آن نموده و بطور
آیات است که عند عدم المعارض و جب است علم نموده چنان نماید
در بنمونه تا اتمی بقول کرده و بوجوب مرجح که از ظاهر آیه فهمیدن میشود
اذعان نموده صیقلی جواب حرمت مناظره را با این عنوان تفصیل داد
که وضو بیانی زمین مقصود بوده مدارا ثبات تدعای است و تقریر
دلیل برین است که چون حضرت رسالت بهجت بیان گفت
وضو منوجه امر مذکور شده پای مبارک شسته و فرموده که نه
وضو بقیل الله لصلون الابی بنی وضو است که قبول میکند الله تعالی

فما زال الله يشل أن و این حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بروایت
است در صحیح بخاری مسطور است و جواب وی از وجوه مستند
اول آنکه حدیث مذکور در طریق امامیه ذکر نیافته و بر ایشان
حجت نتواند بود و الا بعد از تسلیم مدلول یا اثبات آن بوجهی از
وجوه دوم آنکه علامه نیشابوری که از عظمای شافعیه است در
کلام الهی در سون فاکه بتقریب تحقق جزویت بسمله و عدم
آن مساوات حنفی و شافعی مختلف فیهاست و حقیقه بروایت
است در صحیح بخاری مستند است آنکه از حضرت رسالت
علیه و آله عدم جزویت نقل نموده و نیشابوری در تزییف
سخن ایشان میگوید که چون بنی امیه در اقصای آنار علی
بن ابی طالب علیه السلام سعی بسیار نمودند و جزویت نرد

ان کفر

آن حضرت ثابت و محقق بود شاید استسراحت کونیه نموده او نیز
دفعاً التفرع عن نفس موافق رای ایشان روایتی باقر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده باشد و اصطراحی که در کلام
است واقع است که وی در محلی دیگر از حضرت رسالت جزویت نقل
نموده و دلیل صحت امر مذکور است و بنا برین روایت استسراحت
بود و این عبارت تا اینجا ترجمه نیشابوریت و چون کذب و فحشاء
استسراحت بر حضرت رسول آخر الزمان بنا بر غرضی از اغراض است
بشما و بت علامه نیشابوری محقق شده باشد در مقام تیز که
مسح رحلین نرد امیر المؤمنین و ذریت معصومین وی محکوم بر
بمان احتمال جاری بوده روایت استسراحت در معرض استدلال
حجت نتواند بود پس اگر روایت مذکور معلوم است که از روایت

منقول بطریق احادست و فخرالدین رازی و غیره از اهل اعتقاد
است که باب احاد از اهلیت حجت بیرون است و بعضی از
فحول علمای امامیه نیز باب احاد را حجت نمیدانند و چون
بزرگان فقها و علمای طرفین اعتبار آن ننموده باشند استدلال
با آن در غایت ضعف باشد چهارم آنکه بر نفس پر حجت باب احاد
چون ثبوت پیوست که ظاهر آن را دلالتی و ضمیر بر وجوب صحیح است
و روایت مذکور نهانی است پس حکم آن صحیح و مانع از سنن و وی بود
احدی از علمای طرفین بجز باب احاد و آله بر امر مجموع ظاهر است
و آله بر امری را بجز آن ترک ننموده عمل بنظایر ننموده اند خصوصاً آنکه
احادیث متواتره در طریق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
صحیح ثابت شدن موافق مذکور از آن طرف قوت معارضه از روایات

مذکور

مذکور سلب نموده باشد و ایضا در کتب علماء امامیه مذکور است از روایات
اهل سنت که از صحابه نقل نموده اند که تسران دلالت بر صحیح نموده
عمل از آیه فحشیدن نمیشود و دیگر روایات از طرق اهل سنت بسیار
نقل شده که مجموع دلالت بر صحیح مینماید پس روایت اهل سنت و مثل
آن قابلیت احتجاج نداشته عمل بنظایر تسران باید نمود و در غیر تبه
خرمن بسرو و فرار را با دحض اسباب داده و بی دست و پا شدن
بحکایت اجماع اهل سنت درین باب متوسل شد که گفت که اتفاق
علماء اهل اسلام بر وجوب عمل درین سلسله محقق شدن و اتفاق ایشان
حجت است و تخصیص تسران و نسخ تیر باجماع مذکور درست بوده بر
نفس بر نسیم دلالت آیه بر صحیح اجماع مذکور رافع آن بوده مدار
اثبات عمل رحلین درین ماده بر اجماع مذکور است جواب همطور و

بشاید روشن و هویدا است که احتمال دارد که اطفال شیخیه که هنوز
بکتاب زفره باشند بقوت عقیدت فطریه از عصبان آن بیرون نروند
آمد و چون این عبارت مجموع موافق الیه کرده و بجهت تمام نموده
بگفتگی و اشراح خاطر از وجه آن سوال نموده جواب سوال مذکور
از وجه متعدده است اول تحقق اجماع مذکور که بعد ازین در بحث طلاق
مذکوریت خواهد یافت که معلوم نیست که اجماع تحقق معتبر و حسب الایمه
از قوت بعباس آن وقوع یافته باشد و هر گاه مراد از اجماع یا اتفاق
تمامی اهل حل و عقد از امت محسنت چنانچه متبادر از اجماع
یا مقصود اتفاق اهل سنت و بصورت اطلاق اجماع بر آن صحیح خواهد
بود مگر باعتبار نسبیة جزو با هم کل و بر نفی بعضی و دعوی اتفاق
کل یا اتفاق بعضی احتجاج آن مسلا صورت صحت ندارد اما صورت او

۳

یعنی

یعنی اتفاق کل امت بنا بر آنکه طایفه امامیه را در اتفاق مذکور مدخل
نبوده مقصود مدعی اتفاق بعضی از امت خواهد بود که مراد اهل
سنت باشد و اما بصورت ثانیه که اتفاق مذکور اتفاق اهل سنت
باشد از وجه متعدده مدخل است بر آنکه اتفاق مذکور مجرد دعویست
یعنی آنکه در خارج تحقق یافته باشد و در کتب معتبره علماء طایفه مذکور
یافته که از صحابه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله عباس
و انس بن مالک مبعث علم نموده غسل را صحیح نمیدانستند و بقول
در حواشی کتاب صدر الشریعه که از تصانیف معتبره علمای
خفیه است ذکر شدن و مرویت که نزد انس بن مالک مذکور
شد که احتجاج میگذرد که در وضو ظاهر و باطن پاها را بشوید و تحلیل کنید
میان اصابع را انش در جواب گفته صدق رسول الله و کذب الخجاج

تصفا

دریخالت این آیه قرأت نموده که فاغسلوا وجوهکم وایدکم لے اطرافکم
والمحو ابرؤسکم وارجلکم لے الکعبین معلوم است که انس از آیه ثریفه
یعنی چیزی دیگر نفهمید و تکذیب قول حجاج و تصدیق قول رسول
صلی الله علیه و آله صریح در این است که انس را اعتقاد است که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله امر می نمود و این روایت از وی
بعینه ارسطو حکایتی است که یثابوری تفسیر خود ذکر نموده و قبل
ازین گذشت که انس در ماده جزویت بسمله در صحیح بخاری عدم
جزویت نقل نموده و در موضعی دیگر جزویت و صطراب قول
وی و بدعتهای بنی ائمه که در انصورت می یافت کذب است
و در مقام نیز مدعی بروایت انس در صحیح بخاری مستند است که
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شستن با نقل نموده و حکایت

وکیل

حجاج و رد قول وی اما در صحیح سنن ابوی یثابوری در آن مسئله
کذب وی ساخته درین مسئله خود و انفل بالانفل می توان گفت و این
حکایت را یعنی روایت انس را علامه حلی قدس الله سره در
در کتاب منتهی ذکر نموده و ایضا در کتاب مذکور درین شد و در
دیگر ملاحظه شد بود که ابو العالیه و عکرمه و ابو الحسن بصری و ابن
جریر الطبری و ابو علی حلی در مسئله تخیر علم نموده اند و از شافعی
نیز در قول قدیم جمع بین العنق المسح منقولست و بنا برین اتفاق
که مدعی دعوی میساید خلاف آن ظاهرترین مشخص گشت که در اصل
ربطین اتفاق میساید اهل سنت نیز واقع نبوده استم اگر چه
تفسیر تحقیق اتفاق مذکور احتجاج بان اصلا صورت ندارد
بخلاف اتفاق اشعری که عمل مقتضای آن واجب است و چون

منه

بیمتی مجموع وی کردید او را با اضطراب انداخت گفت سبب چیست که
اتفاق طایفه از مسلمانان که اکثر اهل اسلام باشند جابر العمل نبوده
با اتفاق طایفه قلیله عمل باید نمود **و جواب** و غدغه وی بود که اما
عدم جواز اطاعت اتفاق اهل سنت ازین جهت است که ایشان
بر تقدیر آنکه اکثر از امامیه باشند بعضی از اهل حل و عقد هستند
بود و بر اتفاق کل اهل حل و عقد اتفاق بعضی از امت که شمل برود
معصوم نباشد از دایره استیبار خارج بوده و جب اطاعت
مست و لهذا محول علمای اصول از اهل سنت را اعتقاد است
که اعصاب اتفاق مدینه بر امری از امور اگر منعقد کرد و واجب العمل
نباشد بنابراین که بعضی از اهل حل و عقد بوده اطاعت قول ایشان
و جب نیست و در شرح مختصر ذکر شد که اگر یکس با دوس از

اهل حل و عقد خارج از دایره اجماع باشد اجماع مذکور معتبر نبوده
عمل مقتضای آن واجب نباشد و اما وجوب اطاعت اتفاق
امامیه ازین جهت است که چون ما را عقیده است که زمانه از امام
معصوم عالی نمیتواند بود چنانچه در محل خود مبرهن گردید که کتب است
و از باب حقیقت نیز موافق امامیه اند پس اگر اتفاق در میان
ایشان تحقق یابد می و غدغه معصوم داخل بوده قول وی حجت
و دلیل است و اتفاق مذکور کاشف از دخول اکثریت در میان
و بنابراین عمل مقتضای اتفاق مذکور واجب باشد پس میگوئیم که
چون ظاهر آیه شریفه دلالت بر صحیح داشته باشد و ظاهر آیه
درین و غدغه نخواهد بود و اجماع اهل بیت رسول صلی علیه
و آله و سلم بران اتفاق یافته و احادیث صحیح معتبره معتول علیها

در طریق آل رسول صلی الله علیه و آله در این باب نقل شده و صحبت برین
باشد و روایتی که از آنس مدعی نقل مینماید با وجود این قلم از امور که
معارض آنست قوت معارضه در وی نباشد پس عملی که
مستفاد از ظاهر آیه مبارکه است باید نمود تا مستیکه دلیل ظاهر
شود که خلاف آن مفروض کرده و الا خلاف آن و خلاف روایت
و خلاف قول اهل بیت نموده باشد و استدلالهای الی کشف الحق و پنج
التصدق **فصل دوم** چون حکایت عملی که با اینجاست
و بر اهل مجلس ظاهر گشت ظهور انبیا و اکثر اهل بیان اطراف که حاضر
بودند خصوصاً احمد اقا پسران اعلی که از جانب روم آمدن بود
مهمند که در این مسئله بی گمان اما میته است و احمد اقا را که
از اهل علم و ادراک و صاحب تتبع حدیث تفسیر بوده از شریبه

این طایفه

این طایفه جرعه کشیده و است و از عان طاهری بلکه باطنی نیز بحقیقت مقصد
اشی غزنی درین صحبت از وی ظهور یافت و حکایت بخلاف آن بگرگشتین و حوجه
معتبره پسندید که صفحه تحریر بسطیران ترین پذیر است بر ابطال خلاف وی
و اثبات آنکه در کتاب این امر از صحابه و قبول آن از ابی بکر نیز مجرب و موافق است
شیطان بوده اول عبدتیکه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دین نبوی ظهور
یافت اینجکایت است و تفصیل تحریر پذیر است و چون از قواعد مذمومه است
قطع نظر از وجه معتبره عقلیه و نقلیه افاده مدعا نماید بهتر است که اولاً بگرگان
قیام نموده بعد از آن با پیوستن بنسب عقلیه و نقلیه مرفوع سازد
بتوفیق الله تعالی و تقریر کلام نبوعبت که در مجلس صحبت این در حضور اهل بیان
از اطراف و جوانب سمت تقریر یافت خصوصاً اهل قندهار که قاضی زاده
بنابر زافت وی را کب مرا کب غرور و مسند نشین بنم سرور و حبه زشته

و احمد افلاطون و جرجی و دیگر از وجود و اعیان اهل خلاف که از اطراف عالم برگشته
انده هر کدام باندان استعداد از وجود احسان پادشاه جمجاه کبیریستان بکام
دوستان محمود عثمان شرح بودند قواعد مقررہ معهودہ اهل خلاف
برین وجه است **قاعن** اولی از عم الطایفه است که حق قبل و علا صدی اراد
بشرف خلافت و وصایت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله احتضار
و جوه صفحات کلام الهی از ذکر آن غالی است **قاعن** ثانی میگوید که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز موافق اراده الهیه عمل نموده و مجموع احکام ملت مطهره
تجزیر این قضیه محتاج تدبیر تعیین خلیفه اشارت فرموده **قاعن** ثالثه
رای ایشان برین قرار گرفته که عقل را در وجود نصب امام مد ^{عقل} نموده
این مدعا را بره احاطه عقل بیرون است **قاعن** رابعه مقتضای
ناقصه انطایفه است که زمانه از وجود امام معصوم ^{عقل} میستواند بود

بگو

و وجود و برادر نظام عالم مدخلی بنوده همیشه استقامت مرام عبادت و بندون و
امام ممکن او قوعت **قاعن خامسه** اگر اهل حق و عفت است محمد
صلی الله اتفاق بر امری از امور نمایند اتفاق مذکور را چارست
انستند که مجمع اجماع باشد **قاعن شامسه** اهل مدینه اگر اتفاق بر امر
نمایند مخول آن طایفه را عقید است که اتفاق مذکور اهلیت حجت
ندارد و بنا بر آنکه اهل مدینه بعضی از امت اند و اتفاق بعضی از امت
حجت نموند بود و چون این دانسته شد باید دانست که قواعد مذکور
که از کتاب نموده اند اقتضای آن مینماید که خلیفه گری چندین ابو
بکر از جانب اصحاب و پیغمبر نمودن وی این مهم را از ایشان
مداران بر هوای نفس و غلبه شیطان و خلاف فرموده خدا و رسول
صلی الله علیه و آله و حجت جاه و ریاست و شهرت و نام

بر آوردن بخلاف پیغمبر صلی الله علیه و آله و امثال آن از منافع صورتیه و نیوئیه است
که بالاتر از منتهی بغضب و شتم عتاب و خطاب رب الارباب است
و تقریر و سیل برین مطلب دو نوع است نوع اول چون قواعد مذکور
صحت درینکه خلافت ابی بکر با بر اهل بی نبوده و الله تعالی باین
عالی اشارتی نفرموده و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیز ابو بکر را
جست این امر عین نفرموده پس کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله
علیه و آله از ذکر خلافت ابی بکر خالی بوده نه نقل افاده این امر نماید
عقل بنا برین میگوید که امر عظیم است در جلیل المرتبه که فی الحقیقه بنابت
الهیست در امور کافه خلائق و قایم بمقام نبوتست و چنانچه اطاعت
رسول صلی الله علیه و آله بر جمیع امت در تمامی امور دنیا و آخرت
واجب و لازم بوده مخالف آن حضرت در جرین کفر و دخل بوده و مستحق

است

استند غدا بگرد و بجهان طریق اطاعت و متابعت خلیفه نیز واجب و مستقیم
بوده خلافت او امر و نواهی او مثل خلافت حکم الهی و او امر و نواهی
رسالت پناهیست و سنت مصطفی صلی الله علیه و آله از خلافت
ابی بکر خالی باشد و حق تعالی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله القویض
این امر بوی نموده باشند و عقل حکم بصحت آن و وجوب و لزوم
این در ماده وی کرده باشد پس هنگام ارتکاب این قضیه از جانب
اصحاب و تسبؤل نمودن از طرف ابی بکر چون معتررا استندی و حتی
شرعی باشد عینه از آنکه اطاعت هوای نفس و محبت امور
دنیویه مقتضی آن شده باشد امری دیگر بر امون خاطر نتواند شد
و اگر گویند که اجماع امت مقتضی این بود با آنکه تقریر مذکور افاده
آن نمود که اگر اتفاقاً شده باشد مخالف تو این ایشان خواهد بود

بچین گفتا نموده حکایت اجماع و افساد آن بعد ازین ذکر خواهد یافت
ایشان **تعالی نفع و دویم** از تقریر مذکور اینست که چون یکی از قواعد
علمای مخالفین طسریق رسول الله صلی الله علیه و آله اینست که زمانه
احتیاج بوجود امام نداشته انتظام مرام نبی آدم توقیفی بروی ندارد
و حاکم عقل بر طبق قواعد اهل خلاف حکم نموده که اگر امام در زمانه
نباشد مفسدین از مفساد بواسطه آن ترتیب یافته مهام عباد
من حیث الدین والدنیاست منتظم خواهد بود پس میگویند که و اینکه
آفتاب جهانات بنوت خواست که در حجاب حجاب انک
میت و انهم میثون مخفی شده از تویر کرده غمزه ای بنور وجود
کشید و باز آن مرغ روح بر خوش بجانب ایشان لاکمانی
پر و از نماید در چنین حکامه زمره اصحاب که مصدوقه و اصحاب

الشمال

الشمال ما اصحاب الشمال فی رسوم و حیم و ظل من کجیوم اند چه واقعه
روی نموده و چه قضیه دست داده بود که تقدیم احرامات
که بر عقل افاده آن نموده بود و عقل تقاضا کرده بر غسل و کفن و دو
سید اولین و آخرین که از واجبات عینیه بوده بارگانه بعضی ملاحظه
از بعضی کرده و مراعات لوازم این قضیه عقلی و اعزاز رسول الله
و ملاحظه رسوم تعزیت اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله که در اسلام و جا
از امور معتبره است نموده و آن در نتیجه خیریت عالم وسیله و جا
نبی آدم را بر بستر هلاک گذاشته بقیفه بنی ساعدین روز و حکایت
خلافت ابی بکر را صورت داده بنوعی تجسید نمایند که هنوز اهل بیت
رسول صلی الله علیه و آله از لوازم کفن و دفن آنحضرت فارغ نشدند بود
که ایشان ابو بکر را خلیفه الله و خلیفه رسول الله مهام نموده بودند و

برین اقسام اصحاب برین امر اگر جهت مراعات مهمات عبادت
و مصالح بلاد است که وجود و عدم امام را در آن مدخلی باشد بمعنی مخالف
تجویز خلوص زمانه از امام است و اگر جهت مراعات مخصوص است
مخالف و دعوی عدم حق است و اگر موافق و صایای نبویه است منافی
قول بعدم گفته و نوشته حضرت درین باب است و اگر متابعت حکم عقل باشد
منافی قاعده است که عقل در امر خلافت مدخلیست و در صورت
نقصی این امر و تحصیل اصحاب در تعیین ابی بکر چون حال اجماع
و جو عقل و نقلی باشد غیر از پیروی هوای نفس و عداوت با اهل
رسالت صلی الله علیه و آله و اگر چه دیگر در مراعات عقل اتفاق پذیر
نیست و ظاهرا علت اقدام ایشان برین امر خصوصاً استیصال در آن بروج
مذکور از جهت بوده که اکابر علماء اهل بیت علیهم السلام صل نموده اند

که بعد از

که بعد از حکایت غدیر چهل نفر از بون صحابه و اهل عیار با یکدیگر
پست نموده بودند که چون طایر بلند پرواز روح اقدس نفس
انفس بنوی از آنجا که ان نقلی مراعت بوطن اصلی نموده بر خضرا
اشجار فایض الانوار طوبی لهم و حسن ماک ششمین بار و ایشان
نیز کیش صل و روش قدیمی حبلی رجح العقده قری نموده حکایت
روز غدیر و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و پی که نموده
بودند است با نموده اراده ایشان بسر و سر که قرار باشد شخص
امام نام نخواهد مسند نیابت بنوی ابو ذری رجوع نمایند و ند
گورست که آن عهد نامه را بعد از عمر بن عوف سپرد و موافق
آن عمل نمودند تم چون حکایت خلافت بانجا رسید
زاوه مذکور بر طبق مدلول این کلام که همانا مولانا محمد شمس کاشی خراسانی

فی زمره انما للعصوة حجج است بسا مداروی گفته بود **نظم** چراغ خود در کرد
برم آوی نوری پنجم بختی دارم اما دوزخی از دور سپنم ساخت
مدعای خود را از پرتوی انوار دلایل الهی بر مقصود وی معز اوین و در
سرای اخلاقش مانده و اشفاق پادشاهانه خود را در تنگنای حبشه
و دوزخ الزام و اتمام ملاحظه نموده بحکایت پوسین اجماع
کردین و با وجود آنکه در چین عبارات سابقه ایمانی سلطان بر
و قوع شده بود و در غیره اکتفا بان نشد در جواب گفت است
اجماع نبوی که عمل مقتضای آن واجب باشد می باید که در مرتبه
ظهور بر وجهی نمایان گردد که انکار آن نتوان نمود و ظاهر اطمینان بر
ندکوارت پس امور متجمله مینماید و علمای اهل سنت چون انبات
اتفاق است خصوصاً اشترک حضرت امیر المومنین علیه السلام و غیر

از بنی مائمه

از بنی مائمه عاجزند دعوی می نمایند که اگر چه در روز عیدین امر در نوع مینامد
بعد از آن حضرت مجلسی بر آن بیعت نمود پوسین است که این
سخن نیز مثبت مدعا نبوده محتاج بظهور تمام است و مع هذا چون فساد
بغایت ظاهر و روشن است اول آنکه در عبارات کتب اهل خلاف
الاقابلی تسریح بیعت حضرت در ثانی الحال نشد چنین تقریر مینماید
که چون حضرت فاطمه علیها السلام رحلت فرموده حضرت امیر المومنین
علیه السلام و بنی مائمه هنوز بیعت با ابی بکر نموده بودند و این عبارت
مفیدان نیست که بعد از آن بیعت نمودند اگر چه فی الجمله مفهوم تواند شد
و در تاریخ اعمش کوفی که از اهل سنت و مخالفین آن حضرت چنین
مرقوم شده که چون ابوبکر حضرت امیر المومنین علیه السلام را مجلس خود
طلبید حضرت بعد از دخول در مجلس از نسبت طلبیدن خود سوال فرمود

مبین

عمر گفت که غرض عیبت نمودنت با ابی بکر حضرت نسر نمود که چون شما
بواسطه قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله بر انصاریت کفر و دلیل
اتحقاق خود دانستید من نیز بهمان دلیل بر شما حجت میگیرم عمر گفت
ترار ما کنتم تا بیعت کنی و مثل دیگران موفقت نمای حضرت بخار
مدلول آنرا در صورت نظم ترجمه نموده اند که **نظم** میزن ازین سخن کجا
اندیشم شما جان دارم طالب حق خویشم عمر را جواب داد ابو عبید
گفت در اتحقاق تو تا ملی نیست اما آنچه مصلحت اصحاب دینت است
نیز چنان نسر باید حضرت نسر نمود در جواب وی که برین خویشین
بخشا و آنچه راستی نباشد مفرمای عطای که حضرت عت بنامند
نبوت نسر نموده بخانه و دو دمان خویش نقل کنید سران در حقا
ما فرود آمدن و معدن علم فقه و دین و سبب و رفیقه ما یم و مصالح خلق

عمر نسر دایم

بهتر دایم پس رد میکنند که این زیاد را در بشر بن سعد گفت یا ابان
اگر ایخرف پیش ازین میگفتی شکی پس از صحابه خلاف تو نکردی
اما چون خانه قتر کردی کمان مردم آن بود که مگر تو ازین حکایت
کنان میکنی حضرت نسر فرمود که چون شود که تجیزه غیر صلی الله علیه
و آله و سلم و کفن و دفن وی گذاشته متوجه طلب خلافت شدی
و بعد از بیان این حکایت بر یوجه نوشته که حضرت بیعت نموده باز
و میگوید که جماعتی گویند که بعد از وفات فاطمه علیها السلام در ۱۰ نیم
بیعت کرد و از عالیشان رویت کند که بعد از شما قاضی حسین برود
شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل نماید و ابن اثیر از کتاب جامع
الاصول بچین مضمون نقل نموده که بعد از آنکه امر خلافت بر ابی بکر قرار
گرفت روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمعی از اصحاب را

تبعه حق ابی بکر در وقت بیعت است و بعد از حمد و شای
بالتی روی ابی بکر در وقت بیعت است و بعد از حمد و شای
~~الفضل است و گفتگوشی ان لنا فیها حقاً ما سبدهم علیها و در~~
خویش بر رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر فضایل خود ذکر نموده بود
که موجب رقت حاضرین گردید و پوشیدن نیت که اینجاکت
و امثال آن در کتب اهل خلافت نقل شده است بر آنکه حضرت
بخلاف ابی بکر راضی نبوده و خلافت با امر آن حق خود داشته و چون
استحقاق خود درین امر بیان نموده با وجود اینحال بسبب جوهر عقل
و شرف عادت نباشد که در وقتی از اوقات بیعت نموده باشد
و بخلاف ابی بکر راضی شدن از جهت استحقاق ابی بکر منازعه نموده
باشد زیرا که استحقاق حضرت در جزوی از زمان دون جسد و صورت

ندارد تا امر مذکور نظیر بیان مختلف تواند بود و در بیان ابی بکر استحقاق
ذاتی نه امر است که در وقتی از اوقات بیعت در خصوص آنکه ابی بکر را
و مخالفت فرموده استی تواند کرد پس اگر حرفی بر زبان زد مخالفین در امر
بیعت مذکور بگذرد و مجرد استحقاق طبع خواهد بود و آنچه عیش نقل نموده
که عطای که حق تعالی بجا ندان نبوت نموده بدو و مان خود نقل کنید و
درین باب از مواضع زبانیه آگاه نموده باشد چگونه تواند بود
از آنحضرت با اختیار صادر شدن باشد با وجود این قسم از منازعه و حیا
و محامه و احتجاج و طلب حق خود نمودن بجهت عنوان علم بیعت آنحضرت
با ابی بکر استحقاق و استعداد ابی بکر حاصل تواند شد و کتب حدیث و دیگر
کتابهای امانیه و خطب آنحضرت در هیچ البلاغه و غیره آن مثل طایفه
و خطبه موصوفه بوسیله و غیره ماهر که بران اطلاع یا بد معلوم او شود

که حضرت بیان اتحاف خود و بیان ظلم اصحاب و مخالفت ایشان
با صفایین سنت و کتاب و تصریح و مبالغه در موافقت رتب الارباب
در روز حساب بزرگ نموده که احتمال بعیت در خدا و شهودی در مرتبه از غایت
و زمانی از زمانه نموده بسحقاق ابی بکر درین امر قایل باشد لا والله لیس
~~الامن لاکا و ذیب الحادنه علی لسان بعض اصحابین المعانین من~~
~~اهل سنت و الجماعة ای البدعه و الضلالة و بنا برین مقتدمات که~~
بعضی از اجداد عرب با طایفه انصاریان و معانین آنحضرت ابی بکر را
باسم خلیفه یتیمه نموده اطاعت وی کرده باشند و نوبت است مشتمله
بر خلافت وی در صفای اصحاب و اظهار اجماع صحابه درین باب
که مذکور است و اقرار درست نموده با طرف و جوانب نوشته باشند
ایمغنی موجب تحقق اجماع متبر در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم

بنوده مجرود هم بی استیاست و شکنجیت که اگر اتفاقی درین امر بعضی از
صد و یازده باشد اتفاقی بعضی از امت بر امری از امور باشد و قبل ازین
دو گرفت که اتفاق بعضی از امت و اگر چه آن بعضی اهل مدینه مطهره
باشند معتدیه بنوده و در شریعت نبوی احتجاج بآن درست نیست
چنانچه علمای اهل سنت تصریح این معنی نموده اند و در مباحثه اصولی گفته اند
که اگر شخصی یا بیشتر از اهل حل و عقد خارج از زمره اتفاق باشند آن
اتفاق محبت شود و نه بود خصوصاً که تواف و عطا و رؤسا اهل مدینه سر
آن قضیه نباشند و ازینجاست که چون اثبات اجماع غیر معتبر نیز از وقوع
پروان بوده علمای مخالفین از آن عاجز شدند و دست بدین
بعیت استوار ساخته اند و حال آنکه حکایت بعیت در مذاهب مختلفه
اسلامیه از هیچ شریعتی نمرده نشد و در حاصل و محصول فخر رازی و مبطا

عالمیه و شرح متوقف و غیره بصریح بعدم اجماع و عدم لزوم آن در باب
خلافت نموده اند بجز و بیعت عمر با بنی بکر مستندند اند و عبارت
شرح مواقف بعد از ذکر خلافت ابی بکر و اختیار امت حسین بن علی
یافتند که فاذا ثبت حصول الامامة بالاختیار و الیقین فاعلم ان ذلك لا یستلزم
لا یقتصر الی الاجماع من جمیع اهل الحل و العقد اولم یقیم علی ای علی هذا الای
دلیل من العقل او السمع بل الواحد و الاثنان من اهل الحل و العقد کافی فی
ثبوت الامامة و وجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام و ذلك
لعلنا ان الصحابة مع صلواتهم فی الدین و شدت محافلهم علی امور
الشرع كما هو حقها التفتوا فی عقد الامامة بذلك المذكور من الوا
والاشین کعقد عمر با بنی بکر و عقد عبدالرحمن بن عوف عثمان لم
بشرط انی عقد با اجماع من فی المدینة من اهل الحل و العقد فضلا

عنه

عن اجماع الامامة من علماء مصارف الاسلام و مجتهدی جمیع اقطار ما و اهل
خفاى نذار و که این عبارت اعترافست بلکه در امر خلافت احتیاج باجماع
امت نیست و اقرار است با کله اهل مدینه اتفاق بر امامت ابی بکر
نموده اند چه جای اتفاق مجموع اهل حل و عقد تمامی بلاد اسلام و حضرت
در این که خلافت ابی بکر غیر از بیعت عمر خیر و دیگر مثبت آن نیست
نه اتفاق کل و نه اتفاق بعض و طرقتی که او را بجز و بیعت عمر خلیفه است
و خلیفه رسول الله نام نهادند اطاعت و بی بر جمیع امت واجب
و شد و هرگز این عقیده حاصل بوده بجز در این قسم از حکایات
و اهی ابو بکر را خلیفه استحقاق پنجمه و اندی قیاسا فاسد العقل کرده
علاج غلبه سودا باید نمود و طرقتی که ابو بکر که قبلوا فی
میگفت استحقاق خلافت از کدام دلیل او را حاصل گشت و عمر که فرمایا که میکرد

که اما کانت پیغمبر ابی بکر خلافته و قی الله المسلمین شتر ما ممن عاد الی مثلها
فما قبلوه اطاعت بقضای آن طور یعنی بجه دلیل بر خود و دیگران
و جب مبدء است و پوشین نیست که از عبارت مذکور چنین
شد که بیعت امیر المؤمنین نه در روز یثرب و نه در غیر آن حصول یافت
دعوی خلافت ابی بکر که اثبات استحقاقی درین امر موقوف بر
اثبات اجماع بود پس آن ظاهر است و دلیل که افاده این امر توان
منو و قبل ازین ذکر شدن که در کتاب خدا و سنت مصطفی و دلیل
عقل یافتن و حرکه المذنبی نموده بکایت پوشین اجماع متوجه
می شدند و بطلان آن نیز بر تریب و ضوح پذیرفت پس مدعی خلافت
ابی بکر را اعتراض باید نمود که مدعی وی که خلافت رسول الله است
مطلبی عظیم خالی از دلیل است و غرض در کتاب ستر العالین

و کشف منک الذین

و کشف ما فی الدارین دین باب عبارت قی سمت تجزیه یافته که شنبت مدعی
امامیه و نامی عرض از باب خلافت چه عبارت وی در مقام بیان
فقدان نصوص وارده بر خلافت ابی بکر باین عنوان جریان یافته
فان بطل تعلکم بالنصوص قد تم الی الاجماع وهذا ایضاً
فان العباس و اولاده و علیها و زوجته لم یخیروا حلقه الیقینه
و خالفکم اصحاب الیقینه فی متابعتهم تجزیه و مقصود است که در رو
تقیفه جماعت انصار گفته که چون امر خلافت از امیر المؤمنین علیه السلام
منصرف شد و هیچکس در میان شما از کس دیگر بهتر نیست شمارا و ما
امیری باید و مقصود بنیان آن بود که سعد بن عباده که رئیس قوم
و بزرگ سپه خزرج بود او را خلیفه سازند که اطاعت دیگران باید نمود
و علی اتی حال سعدند کوبوا بکبر و عسیت نموده در مدت عمر او

و عترت او بر صرافت انکار بودند و خود نیز قبول امر خلافت نکردند
زمان ابو بکر خالد و لید ملعون سنی اورا با اتفاق جمعی قتل آورد و قرض
اینجکایت در کتب تواریخ مسطورست و پوشیدنیست که عبارت
غزالی همچنانچه افاده ابطال دعوی اجماع رورقیضه می نماید مشعرست
بعدم اتفاق نیز در ثانی الحال چه اگر مرتبه از مراتب اصحاب
مختلف از بیعت یقین بر جوع نموده اجماع کثرتی عبارتی مذکور
از اول ناست صحیح نبوده ذکر آن بر صرافت اطلاق بقیدی از
قبول پسندین نبودی بعد از آنکه از کتب اهل خلاف خصوصاً
تاریخ عثمان صحیح معلوم شد که حضرت بیعت ابی بکر توجه نمود
و بر جاوه مطالبه حق خود اسخ بوده کثیری از صحابه و بنی هاشم
نیز برین امر رفاقت کثرت نموده اند باید دانست که در باب

علما

علمای اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته و از کتب اهل خلاف نیز نقل
که چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه ملاحظه فرموده است
محمد صلی الله علیه و آله بموقت قوم موسی و مطابقت و استخفاف
و نقص مع این یوم الغزیر نموده ابواب ضلالت و گمراهی بر روی
خود کشود حضرت نیز بر طبق کربند و اسرار علی ما یقولون و اهل
هجر اجماعاً قطع آمیزش صحاب نموده و سامعه معنی آن اصحاب
و نوز او از ذای هجرت اسرار از فی و المکذین الی التمه و منهلهم
قلیلاً استماع حسن مصابرت بر قبایح صادر از ایشان نموده صرفاً
باب اسرار اشغال فرموده تا آنکه عمر از غمی متناثر شده و چون حکای
بیم سوخته و بادنی از آتش نفاق سوزان و روی از ناره شفاق
جوشان و خروشان بمشورت ابابکر تقدیر که از خویشان عمر است

طلب حضرت فرستادند و در مرتبه جوانی ششین مرتبه منمود
مرتبه چهارم عمر و عبد الرحمن با جمعی از منافقان شمشیر است در دست
گرفته متوجه بارگاه خلافت پناه کردند و حضرت را با و از بلند
از بیرون خانه طلب نمودند و فاطمه علیها السلام هنوز غصه بانه تعرت
بنویستی اند علی و آل و سلم بر سر و جامه مصطفوی در بر با جمعی نزار و چینی
خوبنار و آهی آشین و خاطری اند و هیکل در پس پرده بسته و چون ماتم
زدگان بلوارم آن قیام نمیدود درین حالت آوزان منسوب عبد
و عقاب یعنی عمر بن الخطاب با مکتب شریفه بضعة بنو یعنی فاطمه امه
منظومه رسید و آن قرض غلیظ آغازی ابوی و نجیبی نمود و گفت
فتح الباب و الاخر قناه علیکم یعنی در گشای و اگر گشای بسوزانم و سوز
فاطمه علیها السلام از گشودن در امتناع نمود و آن چینی سوختی آتش بر او

عبد اللطیف در العذاب

و در خانه سوز آیین با دزون درآمد و فاطمه علیها السلام در آنوقت
فریاد و آتیه و یار رسول اند بگوشش جمله عرش عظیم و کبر و آیین
و روحانین و وحی العظیم رساین کلمه چند بزبان نطق بیان جریا
میداد که آن بفارسی اینست که ای پدر من و ای رسول خدا و ای حجت
او بر خلق و ای شفاعت کنن روز محشر به بین که بنام زنده بلند و جگر کو
و پان تن توجه میکنند و این قسم کلمات جا کند از آن حضرت صد و نوبت
لکن بر طبق کلام **سریع** این ل فولاد تو یکدزد سومان کسیرت در دل
بنگین و درون آسین آن ملعون بی دین است نموده بر جاده ترک ادب اصرار
و استنقرار یافته میکنند که شمشیری حواله سیده اتنا نموده بانوی
مبارک آن حضرت مجروح کردید و او از شنش بگوش حضرت شاه ولایت
رسید بی اختیار از خانه بیرون آمد و متوجه عرش خطاب نمود که ای پسر

ترجمه

متناک حبشیه اگر نه آن بود که در علم الهی بقیت یافته که تو بچه عنوان اهل
جنتم کردی خاطر نشان تو می شد که قادر برین تمام افعال نیستی و درین
اشنا خالد و سید دشمن خدا و رسول شمشیری حواله حضرت نموده و جمعی از
بنی هاشم و خواص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و خواستند
که عذرا را بکشند و سید علی را بکشند و سید علی را بکشند و سید علی را بکشند
شده بمصابتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درین امر وصیت نموده
بود زمره احباب را از قسم امیران امر ممنوع گردانید و در بعضی از کتابها
از کتبت تاریخ و غیره مسطور است که چون عمر خوست که داخل
خانه کرد و فاطمه علیها السلام در پس در مانعت می نمود آن شیخی
حضرت فاطمه را بنوعی در میان در و دیوار فرود کرد که از شدت آن کوشش
که تحمل شدن آن بغایت متعذر می نمود آهی کشید که غلغله در ساکن

صواعق

صواعق قدس و زلزله در میمان جوامع این انداخته است قاطب
آن بینه سید المومنین و قوع پذیرفت و آن بدبخت ترین است
و اشدا اهل عداوت خاندان رسالت آنرا نیز تحمل داشته چون داخل
خانه کرد و قریب در ملعون تازیانه بر کتف مبارک سید و کوهن مضمونه
خافقین زده بدن شیش از ضرب آن متورم و متناکم گشت
و خالد و لید پلید در تحمل شیره با غلاف حواله آن لودر سینه اعصمت و طهارت
نموده در بعضی روایات است که فعل خالد سبب استقامت بن آن
معضومه گردید و سرتی نیست مبیانه فعل عمر و عمل خالد چه ظاهر است که
امور چنانچه صادر از خالد باذن عمر و قوع یافته اصحاب آنرا را خاطر آن
سید و وجهان و بینه رسول آخر الزمان درین باب و در باب کتبت
نیز بجای کشید که ترک طلب نمود این طهر را بصحرا می شست و نظلم

و داد خواهی در خدمت سید البشر تا خبر داد که کج نشین بود و به مطلوبت
و مقهوریت گردید و به صورت سبب تا بشر آن کورمان بنی دین گردید
روزی هجرت استر ضای خاطر تفریش متوجه منزل آن هرگز داید
عصمت و طهارت گردیدند و بعد از ذکر بعضی کلمات معذرت ایشان
حضرت فاطمه علیها السلام ایشانرا قسم داد که این خبر شنیده باشید
که میفرمود که فاطمه بصبته منی من اذا ما فقت را دانی و بعد از آنکه
تصدیق نموده معترفند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در بان
فاطمه کمر این عبارت بر زبان مجربان جریان داد و حضرت فاطمه
دست بد عابر داشته فرمود که اللهم انهما قد اذانی فانما اشکو بهما
والی رسولک لا والله لا ارضی فیما ابدحتی الاهی رسول الله فاجبر
بما صغما فیکون هو الحاکم و حکما حاصل منی این کلمات است که فاطمه علیها
السلام

حق تعالی را خبر میداد از آنکه ابو بکر و عمر مصدر آن شدند و میفرمود
که الهی تحقیق که ایشان مرا آرزو ساخته اند پس من شکایت ایشان
نزد تو و رسول تو می آورم و بعد از آن بایشان خطاب نموده میفرمای
که لا والله را ضی نمیخوام از شما ابد تا وقتی که پذیر خود رسول خدا ملاقات
نمایم پس خبر دهم او را از آنچه از شما سبب من جد و ریافت پس
حکم او را ست در ماده شما بجز خبری که میاید حاکم و صاحب اختیار
و بر عاقل مخفی نیست که فاطمه علیها السلام از جمله ذوی القربی است
که حق تعالی در قرآن عزیز اشارت بموعدت ایشان نموده و خبر
صلی الله علیه و آله بر طبق خبر نموده الهی در سفارش ایشان
بانت نهایت وقت و مبالغه و وصیت بجای آورده و اعطای
ایشان را سبب هدایت دانسته و توسل ایشانرا موجب بجات از

مواخبات یوم محاب که ز نهین زمره مهاجرت حج امور مذکور بر محاب
نموده و در عوض مودت غایت عدالت و بغضت بجای آورده
آزار و اذیت فاطمه علیها السلام از همه کس بیشتر نموده در سخت بدولت
اولیک الذین یلعنهم الله و یلعنهم اللعانون داخل گردیدند
و با وجود اینحال خود را سزاوارتر به خلافت و مرتبه امامت و هدایت
دانسته این ظلم و ستم که قوی از سایر مولا و یغیانست از ارتکاب
بسیجوه از آن محابا نمودند و کوشش بلیغ بجای آوردند و طرفه آنکه
در کثیری از کتب و رسائل اهل خلافت خصوصاً کتاب خطب و رساله
نوادریه شد که ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در یکی از خطبش فرمود
که من ابغضنا اهل البیت بعینه الله یهودیا و لا ینفعه اسلامه و ان ادراک

الدجال

الدجال امین و ان مات بعینه الله من سیر حتی یؤمن خلاصه عبارت مذکور
اینست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که هر که اهل بیت رسالت
بغض آورد در روز قیامت حق تعالی او را در زمره یهودان سجای محشر آورده
و از اسلام ظاهری و بنوی ایشان را نفعی نبوده سستی خلود عذاب گردند
و سر مودند که اگر کسی بخواهد شخصی که سبب حصول غضب اهل بیت
رسالت گردد در زمان دجال ادراک نماید ایمان بوی آورده از دجال
اسلامی که کجب ظاهر ایمان آن نموده بود سپردن آید و اگر قبل از ظهور
دجال رحلت نماید حق تعالی او را برابر ائمه زین العابدین فرستد تا آنگاه
در طینت و طبیعت وی سه شسته باشد ظاهر شدن تابع دجال گردد
و حاصل چون حاضر سجای محشر گردد در جبرین کفار محشر شود
چون عامه دشمنان بعد از اجماع رؤسای عقیقه قایل شدن اند و میگویند

که عایشه نقل نموده که بعد از شش ماه اجماعی که دعوی می نمایند صورت یافت
و طرفین که یکی از اساطین علمای اهل سنت نقل می نمود که ایشان ^{مجلس}
اند با آنکه در زمان حیات ابی بکر خلافت وی مجمع علیه نشد بعد از زمان
رحلت چون سعد بن عباده که از مخالفین حکایت جماعت رحلت
نمود و خلافت مرتفع گشته مسئله اجماعی شد و بنا برین باید که ابی بکر بعد از
انقضای ایام حیات بر سر خلافت متمکن نباشد و بنا بر حکایت
سعد بطلان خلافت و در اوقات زندگیت وضوح دارد و اما
بر قول عایشه چون اجماع است بر قول اهل سنت بفساد دلیل بوده مثبت
مدعاست بخلاف طریق امامیه که اجماع کاشف از دخول معصوم
بوده بفساد محبت نیست بنا برین باید که عدم تحقق دلیل چون سلمه
عدم وجود مدلول است مادام که اجماع منجبت بود دلیل محبت مدعاست

محقق

محقق نیاید خلافت ابی بکر که نظر بر وقوع اجماع صحیح و محسوس بر کرد و قبل از آنکه اجماع
مشعق شود فاسد بوده و قول علی بن ابی طالب نباشد و بنا برین قبل از انقضای
خلافت ابی بکر لازم که مثبت آن تواند بود و خالی بوده اگر دعوی خلافت
نموده باشد باطل باشد و چون در ایام مذکوره بطلان می محقق نباشد و جماعت
خبر چنین باشد و الاخرق اجماعی که کتب لازم آید **و توضیح** اگر اتفاق بعضی
از است حجت بوده عمل بمقتضای آن واجب کرد و باید که قتل عثمان در
وی محقق بود و عثمان مذکور و واجب است باشد زیرا که طایفه که بر قتل
وی اتفاق نموده اند و این امر از ایشان صدور پذیرفت زیاده بر اتفاق
بر خلافت ابی بکر بوده اند بزرگان و سرداران هر طایفه و عمال ایشان
بلا و او همصار جمیع گشته متصدی قتل وی کرده اند چنانچه مذکور است که
محمد بن ابی بکر در نامه پیش می نمود پیش از آنکه کس بمالعه می نمود

و بعضی از روایت اینست که او بنفشه مرکب قتل وی کرد و غالبه پهلوان رسول
خدای بر سر چوب نموده در محلات مدینه میرفت و میگفت اقتلوا اعدائنا
اقتلوا اعدائنا اقتلوا اعدائنا اقتلوا اعدائنا اقتلوا اعدائنا
خلافت از ابی بکر با وجود قتل عثمان لزوم یافته احدی را امرین لازم الوقوع
و منع چنانچه نموده کل اعدا را امرین موافق نفس الامر است لطیفه بعضی از اهل
سنت را عقیدت اینست که حضرت امیر المومنین حسین علیه السلام قتل عثمان
راضی بوده با حر و اشارت و رضا و حضرت ابی تائب و لهذا بجهان محبوبه
علیه السلام در محرابه بیض این بود که قتل عثمان جریب و اشارت آن حضرت
صدور یافته و اگر این حکایت وقوع داشته باشد نقیصه روشن بر او
عثمان زیرا که حضرت رضا بقول مومن نداده و امر بان ننموده بلکه منع
جماعت از اقدام بر او مذکور بر ایشان واجب بود که ترک واجب از ایشان

منقول

متصویرت و مشورت که غالب عثمان نامه روز بر اهل افتاده کسی متوجه
کفن و دفن وی نگردید و بعد از آن شبی مروان با جمعی دیگر بجهان ابراهیم
ایمان آوردند و مقابل میبودان نمودند و بر صاحب ادراک و کرم قتل بر تو
ملت مطهر است مخفی نخواهد بود که قطع سر از اتفاق است بر بن عثمان
اگر حضرت امیر المومنین علیه السلام رضا بقول وی داده باشد به صورت در
کفر عثمان کفایت نموده اجتناب بدلیل دیگر نداده و از نجاست که چون نوا
با و را آنقدر در زمان فتنه امیر المومنین حضرت امیر المومنین ساخته کتبخانای علمای
بود شتمل بر آنکه بغض آن حضرت علی علیه السلام صحیح بوده مومن کامل الایمان را باید که
از این معنی نصیبی بوده و مستند ایشان بود که حضرت رضا بقول عثمان داده
چون نوشته مذکور در مجلس امیر المومنین خوانده شد وی بدارت و قبول
انجکاست را بر فرمودی شهر ابو بکر نائب آبادی گذاشت که در آن زمان نمک

از تاسران خود بوده بعلم و عرفان سر آمد روزگار خود بود و چون مخفی مذکور
حب الامر میور بخدمت شیخ فرزند توفیق یافت شیخ بعد از مطالعه این نوشته
مرقوم ساخت که وای بر عثمان که علی بن ایطالب قتل او را نمی شناسد
تذکره چون حکایت اجماع و فساد آن و خلافت ابی بکر و ظهور ابطال
آن کجندی رسید و بغایت انجامید که دوست و دشمن و مولف و مخالف را
بسندین کشت احمد فاجران علی سر مودند که چون حضرت سالت صلوات
علیه و آله در مرض الموت امامت نماز بابی بکر تفویض فرمود وی از آن
مغزول گشته حضرت رسالت صلوات علیه و آله بر غره روحانیان
بهوست و بیست بر آنکه حضرت درین باب اشارت بجلافت می نموده
برجوع امر مذکور بوی نموده باشد و جواب وی از حکایت مذکور بدو
طریق اتمام پذیرست اول آنکه اگر تقدیریم ابو بکر کواچی بوده پس برابر

خود او را غزل نموده باشد خلاف دین و ملت باشد و اگر تقدیریم او برای پسر
علیه و آله بوده و غزل نیز از جانب آنحضرت وقوع یافته فعل ثانی مانع اول
و اگر تقدیریم برای نبی و غزل با امر الهی باشد شپه بجاکت سون برآ
خواهد بود و اگر هر دو صورت بومی بوده باشد در صورت نیز امر ثانی
مانع اول است طریق چهارم از تقدیر جواب است که چون قباس نزد امامت معتبر
نبوده معمول گشته از دایره احتجاج بیرون است پس ایشان این امر محتسب توان
گرفت و بر تقدیر صحت احتجاج قباس باید که آنچه صحت درین است که
پشتناری ابو بکر است بفرموده رسول صلی الله علیه و آله ثابت کرد و
و جامع میان معین معین علیه ظاهر با و حکایت معین علیه که
امامت ابو بکر است نزد امامت بهیچ وجه صحت ندارد و آنچه در کتب از
کتب اهل سنت درین باب ذکر یافته از افاده مدعا ایشان قاصر

بلکه مفید نقیض مطلوبت چنانچه از مدلول عبارت جمیع بن محسن مستفاد میگردد
و حاصل این عبارت بفارسی اینست که بعد از آنکه ابو بکر با امامت نماز
مشغول گردید و حضرت راضی حاصل شده بنوعیکه قدرت پروردگان
آمدن در خود یافت و بنا برین تکیه بر فضل عباس و بنی هاشم
علیه السلام نموده پای مبارکش در زمین کشید و بیرون رفت
و ابو بکر از پشت تازی معزول گردید و چون ضعف غالب بود
نشسته تمام نماز فرمود و این صریح است درینکه مرتبه اول
تقدیم ابو بکر با شان چنانچه وقوع یافته بصورت نه از روی اختیار
بلکه از جهت صراطی غلبه ضعف بوده از جهت چون فی الجمله تحقیقی
ملاحظه نموده و خاطر مبارکش پیش نمازی وی راضی نموده
با وجود استیلاى ضعف و ناتوانی بنوعی که ذکر یافت پای مبارک

نیافیه

در زمین کشید

در زمین کشید و از دو طرف تکیه فرموده بیرون رفت و متوجه پیش نمازی که
پس معلوم شد که حکایت امامت ابو بکر در نماز نیز فرموده حضرت نبوی
چنانچه در کتب علماء اهل بیت تصریح بان شده و بقیه در کتب حضرت
معلوم است که اختیار نبوده و بر تقدیر بنی هاشم همان لحظه معزول گردید
نماز پیش از آنکه تمام باید ممنوع از امامت شده و بر تقدیر بنی هاشم مذکور
با سه تا آنچه میان نقیض و مضیق علیه تواند بود مستقیست و شرایطی که
در باب امامت فرموده اند تخصیص علی است که متفق علیه است در امر امامت
صلوحه و عبادت و غیره و ازینجا است که گویند نماز پس سر فاسق و فاجر
و صالح و عابد و غیره صحیح است و در تاریخ عثم ذکر یافته که چون ابو
بکر بجماعت نهاد گفت که من بجلالت یکی ازین کس که عمر خطاب بود
جراح باشد راضی و شما نیز راضی باشید ثابت بن قیس متوجه جوابش بر روی که

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را در نماز مقدم داشت پس ایستاد که
او را خیفه کرده اند و نه او از آن تجاوز تواند نمود و نه شما مهاجران جواب
وی دادند که محتر علی التلامس بسبب تکثری که او را ظاری شده بود افزود
بنیابت امامت فرمود و آن امامت نماز بود بدلیل آنکه چون رسول
صلی الله علیه و آله در مسجد آمد و ابوبکر وقف گشت بصف اول که مو
او بود باز گشت و محتر علی التلامس پیش رفت و نه پیش بر او بود نه ابوبکر را و
برین وجه جواب دادند و احدی از مهاجر و انصار را ندانند پس معلوم شد
که حضرت پیمبری ابوبکر در مرتبه اول و غزل وی در ثانی محال از حجت بود
که امت آنحضرت را معلوم شود که شخصی که نیابت پیغمبر صلی الله علیه و آله در
یک نماز تواند نمود و ولایت آن نداشته باشد چگونه نایب وی در جمیع امور
دینی و دنیوی اهل عالم باشد و این نیز مثل سون برت است که اول ابوبکر

بودن آن مأمور گشت و در آشنای راه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نفرمود
خدا و رسول او را مغزول ساخته خود بنفس نفیس متوجه انجام امر مذکور گردید
و حاصل آنچه دلیل بطلان خلافت ایشان است اهل عبادان را دلیل
نقص آن دهند و از مجموع مباحث مذکور دانسته شد که خلافت
ابوبکر با عترت دوستان و همچنان وی نفرموده خدا و پیغمبر صلی
علیه و آله نبوده و چون با جمیع منوئل شد مشخص شد که حکایتی بود
که اصلا موافقت بنفس الامر نداشته و چون از اثبات آن در مرتبه
اول عاجز گردیدند بدعوی اینکه در ثانی محال وقوع یافته حرکت کنند
می نمودند و چون آن نیز ظموری نیافت دست بر این معیت زد
از آن نیز معیت عمر اکفا نموده از حجت منصفه اهل آسمان زمین
گردیدند خدا تعالی و اخریم و اعلم لهم غایبا الیها حکایت

مضامین کتب تاریخ و حدیث و غیره مفید است که تصحیح هندی بارگاه
وجود انبیا علیهم السلام از تمام یافته اختیار است را در تعیین اوصیا
و خلفاء ایشان مدخلی نبوده تشخیص این امر موقوف بر ایشان ربانی است
پنجم هر زمان موافق اراده الهی بر این منصب عام و مستعد
اختصاص داده قایم مقام او کرده و شپندن باشی که چون حضرت د^ا
علیه السلام از جانب الهی مقرر گشت که یکی از فرزندان را جانشین خود گردان
و خاطر شریف و اویسی از اولاد که والدینش زین در جباله او بود
انتقاس پذیرفت و چون علم الهی نطهور این نور در مظهر قابلیت سلیمان
علیه السلام تعلق یافته بود بنا برین که قبل از آنکه داود علیه السلام متوجه این
گرد و اشارت ربانیه تباین این قضیه صدور یافت داود علیه السلام
مترصد امر جدیدی بود تا آنکه میانه دو کس در ماده بلع یکی از ایشان که

از کوفه

از کوفه آن دیگری خسارت یافته بود منازعه شده بخدمت حضرت د^ا
علیه السلام رفع نمودند و در خلال حال امر الهی شرف صدور یافت با که
هر که امر از سر زندان حضرت د^ا علیه السلام که خوف باطل این منازعه
حکومت وی سنجید گشته موافق فرموده الهی تفصیل رساند بخلعت
خلافت د^ا علیه السلام مخصوص گشته از دیگران متمسک زد و در میان
فرزندان حضرت د^ا علیه السلام بر طبق مدلول فقهنا ما سلیمان ^{صفحه}
ضمیرش بر تمام حقیقت ما هو الحق هر تن شدن مطابق اشارت است
صورت داد و ازین قضیه فهمید شد که خلافت نبی مجرب اراده او در
بنوده ما دام که حق سبحانه و تعالی بان اشارت تقریر صحیح نخواهد بود و
ظاہر گشت که چون اراده نبی که بصفت عصمت موصوف است در باب
خلافت کفایت نماید بنا برین اراده و اختیار است که خالی از نیست

بعیض

سلیمان

عصمت بطریق اولی فاین مند باشد و همچنین هر شد که خلیفه غیر
علیه و آله میباید که بزیا دتی علم و عرفان از ماعد امتماز بوده محل آنکار
الهی باشد و لهذا آنچه سائر اولاد او علیه السلام درین قضیه بان حکم فرمودند
نزد است تعالی مستبر نبود مدار این مجت بر حکومت سلیمان علیه السلام
گذاشتند و همچنین فهمید شد که علم خلیفه میباید که ما خود از علم الهی بود
علم با اراد الله داشته باشد و تفهیم و تعلیم الهی اطلاع بر مقاصد
ربانی داشته موافق آن مهام عبادت و فیصل پذیرد و با وجود
این قسم از شر الطی و لوازم چگونه نزد عقل مجوز باشد که خلافت
صلی الله علیه و آله که پیغمبر الزمان و اشرف سلسله انبیا علیهم السلام
شروط مذکور و خواص مسطور است بر نبوده و مجرد سمیت عمر بانی بلکه
از علم و عرفان و عصمت و طهارت و سبق عدت در بارگاه

بویز

ربوبیت و پیکانگی تمام از قواعد طاعت و شریعت و عدم سبب
ذاتی باین ذوی رتبت و عدم اهلیت جلوس بر مجلس سالت و بویز
امر خلافت حضرت رسالت با اختصاص آن بعین بی دین این ^{صفت}
زمره ضالین و مضیلین مخصوص کرده و خود با الله من غضب استجاب
الافتقار و من سخط بنیه المشر و اهل بیت الابرار الاطهار **بدر** که چون
و چون مشفق مذکور اسلام افاده مقصود نموده بطلان خلافت بکر طوط
یافت و قاضی زاده مذکور متلاشی شیخ موجه دریای اضطراب او را
یمینا و شمالا کسر ایتمه و حیران ساخت و در طه عمیق مغلوبت دست
امید از دامن تربیت مقدمات پنجه مقصود باز داشته و پای قرا
از شکل خازن افکار و انظار فاسد مجروح کرده نیده طالب کزینا رسید
تیره شدن بود که پنجه ختم محبت خاندان ولایت و کربان کربان ادبارش

افکن

گرفته و سرکشی و خیرکی وی به فتح تاب ریمان لازم کونی باطناً
تیلیم و رضا بتدیل یافت و باب دین شرمساری چهره جلال را ابراً
قیل و قال شست و شوی نموده سررشته کلام باین قسم از عبارت
منتفی گشت که اگر سرسرخ مجال نموده و خلافت ابی بکر از رهگذر اجماع
اعتبار کرده بعد از آن جمعی از علمای دین محمدی و فقهای ملت احمد
بذل جهد و استعلام و استکشاف احوال وی نموده باشند و علم
استحقاق ابی بکر درین امر بر ایشان درجه ظهور یافته باشد و طریق
اباحت یا وجوب طعن و لعن وی من حیث الاجتهاد و الاستدلال
انظار و افکار ایشان شدن بمقتضای آن علمائین در بی صورت
من عند استدحج اجبری و مستوجب کراهی خواهند بود و در مقام
جواب وی این بود که چون سرسرخ تحقق اجماع درین باب شده باشد

اجتهاد برخلاف آن از درجه اعتبار ساقطت و این قضیه نیز اجتهاد
اجماع از قواعد مضبوطه معتبران اهل سنت استماع یافته و بنا برین اگر
علمائیه دیگر از اهل اسلام بجهان سنت عمل نموده استند کردند موجب
اعراضی با اعتراضی نباشد لایستاد صورتی که اجماع مذکور بیات بینا
قرآنی و روایات متواترات نبوی مؤید و مستند شده باشد و تفسیر کلام
در بی مقام نیست که بعد از آنکه طوفان آل ابی سفیان از شوایق جبال
گفرو عصیان محمد گشته و کشت زار اعمال آل عین آن خاندان افک و غدا
از سیلاب مخالفت دو دو مان بنوت ویران شده در عرض صد و دو
روز اقامت صیغین نو و مرتبه محاربه بانفس سید المرسلین نمودند
و کثیری از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله حضور داشتند و تفرار آن
درجه شهادت یافتند و عمار یا سبر بر طبق فرموده یا عمار نقیث الباعث

بهرامی اویس قرنی غبار آینه میدان شهادت گردیدند و همین کتفا
نموده خطبای آنروز کار بوفت امر و اشارت معویه بر منابر
اسلام بسبب حضرت امیر المؤمنین حسین علیهم السلام شعله فروریان
کفر و عصیان گردیدند و عمر عبدالعزیز با سقا این فعل شیخ امر فرمود
بدان ازان الفاظ مقررته بالحد و عناد آیه شریفه ان الله باهر کم
بالعدل والاحسان و ایتا ذی القربی و در زبان خطبا کردید و صاحب
کشف در سیر این آیه چنین میگوید که فلما سقطت لواء الملا عین علی
امیر المؤمنین کرم الله وجهه ائمت هدی الایة مقامها و لعمری انھا
کانت فاخته و منکره و بعد بیضا عفا الله لمن سبھا عذبا
و نکالوا و نذلا اجابة لدعوت بئیه و عاد من عاداه و از امور مسلمه
میان دوست و دشمن است که خلافت آنحضرت با عرفان دشمنان

دین مغان

دین و مخالفان ملت سید اطلسین ختصاص نبوت احدی صفات کثرت
یافته و مخصوص تسبیح و آیات بنوی صلی الله علیه و آله مؤکد و مؤید
شده و پرده مواضع صوری از چهره مشاهد حقیقت حقیقی معنوی درین
مرجع گشته و جنبه پرده کی سر پرده حقیقت این عارفه ائمه از
جلیاب خفا مرتبه ظهور یافته بود و با وجود اینحال و اعتراف عامه
مخاندین و کافه جا حدین بحقیقت مقال قبایح صادر از معویه و یمن
نزد علمای مخالفین محمول بر اجتهادش و بر تقدیر سنا خطبا با کرم
بی ایمان و بجا ایشان از ائمت حق ثواب و معرفت از مواخن و خطاب
و عتاب و نند و برین تقدیر باید که اعتبار از خصوص قاطعه
سماویه و روایات متواتره نبویه و اتفاق عامه مکلفین از آن
خیر البریه نموده بخواهیم در مقابل این قسم از دلایل نامه شریفه

نموده باشند و بنا برین اگر مجتهدین اهل ایمان و علما و فقهاء آن زمره
عظیم انسان چون ابو بکر را بوجهی از وجه شرعی مستحق خلافت دانستند
اگر در برابر بعضی از امت که هر یک از افراد واقعه در آن طایفه و همچنین مجموع
من حیث المجموع تمامی جا را تخطا باشند اجتهاد و مبلغ نموده و بعد از آن
نظر و بذل جهد و تحقیق آن میرا از دائره خلافت اولاد پرون دانستند و بنا
اوردند و از طعن لعن و بزلت و پیراری دهند محالین با تو این قواعد
مستمره اهل سنت نموده درین امر نیز نسبت ایشان علم نموده باشند کجا
مستحق شیع و موجب اعتراض یا اعتراضی تو اند شد سبحان الله
اگر فی الواقع بی آنکه بمالند درین امر موافق طبع بود عقیدت صافی علیت
تمامه شیعاعات کثیره و تو پنجات پیره شد باشد کتاب این قسم مورد
ازینکه موضوعی علم و ادراک و اضطراب و التحاب تعصبات بارده

نحاشتی

و اما

و تا ویلات فاسد و ترتیب خدمات و استیجاب انحطاط درجه اهل سنت
و ارتفاع قدر و منزلت اعدای آن خاندان رفیع اینها بصورت طهارت
اگر نه بواسطه غیظ و غلظت و تلوث ماده کلوب و نکون بقا ذور است
عداوت و دو مان رسالت و هدایت باشد امری دیگر سبب تمیز
از مخالفت مثبتیه با ظواهر خصوصت و لجاجت در نسبت حالات و حکام
و فضایل و خصایص آن خاندان ملائک مکان بغزایا و خصایص
نمودند و تسریع از فریاد آله بر میطلبند که چون حضرت امیر
وسین علیهم السلام حجت معصومه آخر الزمان او ای شهادت نمایند
مؤتمنه دانسته قبول کند و چون عایشه از برای پدر خود حکایتی از پیغمبر
صلی الله علیه و آله نقل نمایند در بر قبول می کند آئینه بان علم کنند
و اگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دوات و قلم بیدند که در آن

نماید

خلافت چیزی نبوید **بجای** محل بهدیان نموده نسبت بهطور
بعدن علم و دانش و عقل و پیشش نمایند و اگر بر قول ایشان جبت
پشمازی امر باامت ابوبکر نماید با وجود آنکه فی القول معقول شده
باشد و دلیل خلافت وی سازند و اگر کسی سیر المؤمنین را ولی خدا گوید
با عذراف آنکه حق تعالی او را ولی گفته درین امر خصوصت نموده انواع
از او دانست نمایند و اگر شیخ نجم الدین بگری که خوشه چمن مزارع حالاً
و حکایات آنحضرت نتواند بود شیخ ولی تراش گویند بهمعنی که چشم شیخ
چسب که افتد مرتبه میاید از عان و تسبیح نموده متابعت نمایند
و اتم سلمه و سپین خدیجه علیهم السلام از زوجات مطهرات نبوی صلی الله
عیه و آله که محبت و محبت عقیدن ایشان بدو مان ولایت ظاهر است
اصلاً با اسم اقر المؤمنین بنیینه نمایند و چون عداوت عایشه و خصوصت

عیسا

وی نسبت بسلسله عیله امامت و ولایت غایت ظهور دارد و این لقب
سازد و محبوبه را بحال المؤمنین نام برند از جهت اخوت ام حبیبه و محمد ابی بکر که
اولی انبیاست توصیف مذکور بود امیر المؤمنین و اخلاص و اختصاص
وی با سیر المؤمنین علیه السلام اطلاق این کلمه بر او نمایند و خالد و لید پدید
مسطرفه مرد و قود شمن خدا و رسول که از کشتن جاهلیت پرورن نیان و داخل
بزره ایمانان شدن اشقی الاشیاء و خسر الکشیاست بنا بر ظهور عداوت
وی بشاه ولایت او را سبب الله گویند و اگر کسی المؤمنین را کسی این کلمه
نماید جامه برتن درین با قایل بن کلمه عداوت نمایند و محبوبه را با آن
همه دشمنی و عداوت و خون ریزی و اقسام کفر و نفاق و نفاق
که زبان قلم از ذکر بیان آن عاجزست بعد از نسبت دهند و نیز
پدید صدر انواع کفر و زندقه را تجویز لعن نموده بر صفت ایمان دهند

و محلی از اوضاع آن طایفه ضلالت بوعیت که بعضی از شعرا در لباس نظم آن
اشارتی باین نموده بر نیوجه **نظم** داستان پر هفت مکر شندی که
از و سه کسی او به پنهانچه رسید پر در اولب و دندان پیمبر گشت مادر
او جگر عسقم پیمبر بکشد او بنات حق دامال پیمبر گرفت پسر او سر فرزند
پیمبر برید بر پین قوم تولدت نکندی شربت بار لعن الله یزید و علی
آل یزید بعد از تقضا مباحثات مذکور و ذکر بعضی از وجوه حسنه
که در مجلس محبت آیین مشتمل بر اثبات مطاعن خلفای ثلاثه و بیان آنکه
از افعال شنیعه صادره از عویبه و غیره چون لعن ارازان بدو روز
بصحت قاضی زاده مذکور رسید دلایل خلافت حضرت از کتاب و
وفاد و چون باطله اهل بدعت مذکوریت یافت و این سخنان جاریه در مجلس
بغایت تائید آن عیان همند کلام بجانب بیان مدلول کرده لحد **نظم**

عن المؤمن

عن المؤمنین اذ یبایعونکم انکم کنت لکنهم فاعلم ما فی قلوبهم الایه **نظم** داده
مدلول آیه شریفه را باین عنوان سکه بیان داده که چون حق بجانب و اعلا
تصبر و تا یکد بر رضای خود از جماعت کت شجره نموده که از آنجمله خلفای اند
و چون رضای الهی از جماعت مذکور منضم آن ثابت باشد پس اگر
خلافت ایشان و ستم بر ابرام مذکور مرضی حق تعالی بودی اظهار رضای
از ایشان علی الاطلاق بی فیدی از نمود نموده و از اینجا ظاهر می شود که آنچه
امایته گویند که محاب رسول الله صلی الله علیه و آله انکار مخصوص و آمده
در ماده ایسه المؤمنین نموده از بیعت مورد مخطرت بانی و غضب الهی گردیده
چنین بوده اند مجرد دعوی بلا دلیل است و آنچه بالبدیهه در جواب وی
بر زبان جبرایان یافت این بود که تا تواند بود که حق تعالی در تعلق رضا بمنز
اراده آن سراج غیر مؤمن نموده باشد بنا بر اینکه در کت شجره چون مؤمن

و مناقق حاضر شدن باشند قضای الهی بنظرین تلقین باشد که حضرت رسالت را
از حقیقت جماعت مذکور مطلع ساخته بیان فرموده باید که نسبت
که الله تعالی از عامه حاضرین تحت شجره راضی خوشنودست بلکه صاحب
الهی منحصر در موصوفین بصفه ایمانست و الا ذکر کلام مومنین با آنکه
حضرات از آن مثل الذین و امثال آن بی تصور نموده کل مذکور بلا فاین با
و آنچه در آیه مبارکه مشعر با هو المقصود تواند بود و کلام طیبه فاعلم فی قلوبهم
که در مقام من حیث الظاهر فاین و بکبر بران مرتبت نیست و محض کلام
است که حصول رضا از جانب الهی در مقام موقوفه بر تحقق ایمان
و وقوع بیعت در تحت شجره و اینکه عامه اصحاب موصوف بصفین
مذکورین بوده باشند اول بحث و محل مآل است و از بیعت است
که حق بجانب و تعالی اهل بیعت شجره را بعضی از اوصاف توصیف نموده

که آن نظر

که آن نظر بکل واحد از افراد تم غت تا داشته شود که رضای الهی
بطایفه از جماعت تحت شجره متحقق است که جامع جمیع امور مذکور
باشند چنانچه میفرماید فائشرا لیکنه علیهم و انما هم قریبا و با جماعت
که فیه عباد و فتح قریبی که بعد از بیعت تحت شجره وقوع یافته خیر است
که شیخین نیز میت نموده ناموس و نامراد با دوا و ذوق فرسیم نوبیکه
در محل خود ذکر یافته شاه ولایت ففتح آن اختصاص یافته ابواب است
الهیة بر روی اقبال و اجلاش گناوند و بنا برین آنچه از مضموم آیه
شریفه فغین می شود رضای الهی از حضرت امیر المومنین و یالین
وی در محاربه خیر است از بیعت که حضرت جامع جمیع صفات
مذکور است لایغیر و اما توضیح این حکایت بطریقیکه در کتاب
احتجاج نوشته است که بعد از آنکه حق جل و علا نظر بر مصالح خفته

رتبیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بمصالحی بیشتر کین مأمور ساخت و آنحضرت
در حدیثیه باین امر قیام نمود اصحاب رسول صلی الله علیه و آله که
در آنوقت زیاده از سه ارده هفتصد بودند باین صلح رضی نشدند و سالک
مسک مخالفت کردین همگی مسلح و مکمل متوجه حرب قریش گردیدند
و ایشان نیز چون اینصورت مشابهنمودند جمله آورده اهل اسلام منظم
گردیدند و در آنوقت حضرت صلی الله علیه و آله باتفاق شاه ولایت
سایه نشین تخت شجره بودند و چون اصحاب در مخالفت شدن از بیعت ظاهر
حضرت رسالت اندویدند و لیکن نزد حضرت امیر را بجا بستن و دستار
و ایشان از نقص عمد و میثاق منع نموده از محاربه و محاصره باز آوردند و
نیز از فعل شیخ خود و مخالفت رسول الله در مصالحه مذکور نادیده بعضی
از معاذیر متوسل گردیدند و چون مخالفتی که در حدیثیه نموده بودند نسبت

عمود اصحاب شدن از رتبه الهی است بنوعی بیرون رفتند بودند مجدداً
شجره بیعت نموده منظم رسوخ در امر مذکور گردیدند و بیعت با آنحضرت
نما کرد این امر و بیان آنکه رضای حضرت رسالت منظم رضای
الهی است و اظهار تجاوز از حیطه مذکور واقع در صلح حدیثیه که از آنجا
سمت صدور یافته بود ایشان را باین نزول آیه مذکور است بشتر ساخت و بنا
برین رضای الهی که متعلق باهل ایمان از حاضرین تحت شجره شدن یا نشستن
با اختصاص آن بشاه ولایت و جو سه نفر دیگر از اهل ایمانست که صلح مخالفت
نموده و در صلح حدیثیه موافقت نمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله
کرده یا جهت بیان خشنودی الله تعالی است از مذمت مخالفت
رسول صلی الله علیه و آله که در حدیثیه نموده اند اگر آن تجدید بیعت در
شجره همت صدور یافته پس سلوم شد که رضای بیعت از خلفای نشد

بسیجی صورت نیافته با اگر واقع شدن باعتبار پست دوم است که بعد از
مخالفت نادم شدن بتجدید پست نموده اند و بر نفس بر عموم رضا
مسلمانان نمی شود بنوعی که شامل جمیع اوقات و از منزه بوده منتهی
بایاتم حکومت نشستن باشد لایتما که نقض عهد مجدد که درخت شجره
شع بود در مواد است کثرت و از ایشان بر وجهی است صد و زبیرفته که اگر
اهل خلاف را سلوک اعساف و امیکه نشود بوقوع آن در ما
ثله اعتراف خواهند بود چون رضای حق سبحانه بر وجه عموم
و اطلاق حاصل نبوده و علم الهی بقص و شکستن عهود اصحاب ط
نموده از بیعت در آید و بکرات با آن نموده که آن التذین
بیایعونک انما یابون الله ید الله فوق یدهم من نکت فاما
ینکت علی نفسه و من اوفی بعاہد علیہ الله فینوئیه جبراً عظما

نموده

و بیعی

حق سبحانه و تعالی درین آیه طعن و توجیه و بیان محرومیت طایفه منیبان از اصحاب که
و موافق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را نکتسه و مجابان نمود
قبیح عظیمه از ایشان صد و دریافت حضرت را خوشدل نمود می فرماید
که بدینکه جمعی پست نمودند پست نموده اند الا با من و دست من بالا
دست ایشان بوده یعنی علم من احاطه بجمیع حالات ایشان نموده و قوت
و قدرت ایشانست و مراد اینست و الله اعلم که اگر بیعت ایشان سب
زیادتی است از او اعتبار نبوی صلی الله علیه و آله بوده موجب قوت
اسلام و تاثیر دشمنان دین از کثرت و جمعیت مسلمانانست لکن حج از
معاهد برگشته و موافق را در مهم گشته بمقتضای آن غسل نمایند تقصا
و خیر آن با ایشان عاید شدن ضرری از آنجست بیکری زرد پس سرکه
آن عهد را بگذر گشت خود نموده باشد و هر که وفا بعهد نماید زود باشد

که آن بزرگوار از حق تعالی جهت وفای عهد و پیمان بوی وصل کرده و بنا
برین مفسدات روشن شد که رضای الهی مخصوص اهل فاطمیت و محبت
عهد رسول الله صلی الله علیه و آله است و غضب و سخط ربانی
باشند و در کتاب واحدی از جابر نقل نموده که پیوسته صحاب کرام
شجره شعل بودید که از ضرب نهزیت نمایند و بواسطه مراعات
زندگی و اجتناب از گشته شدن روگردان نشوند و دیگر شرایط
که در محل خود ذکر یافته و اول مخالفی که از ابو بکر و عمر واقع شد نهزیت
از ضرب خیر بود و بعد از فتح مکه در جنگ حنین مشتی نمودند و در
احد بنوعیکه ریختند که از شهرتی که دارد آستین بصریر ندارد
و مذکورست که در غزوه حنین صحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
که دو اژده هزار کس بودند تمامی روی نهزیت نهاده الا هشتاد

کس از ایشان

کس از ایشان نبات قدم و رزین و فایمعا بن کح شجره متسیه بیست
رضوان شمشیر بر عدم فرار و ریح در امر محاربه و نبات دم بر امثال
این قسم از امور است پس هر که از اصحاب خصوصاً آنکه که محبت
نمودند از پیوسته بنوی ۳ و بر تبه بست که بیرون آن در زمره ضالین است
داخل باشند و علی ای حال ای شریفه را دلاتی بر فضیلتی و عزیزی از اصحاب
نموده بلکه دلیل طعن و لوم ایشان تواند بود و الله اعلم خاتمه در ذکر و چون
مطاعن خلفا و اعمال صادر از ایشان که مستندم خروج از دایره
ایمانت و شتمت بر وجه متعدده اول آنکه چون اقباب همانجا
سید البشر بر آسمان تسبیح شرایع دین اطهر روز بروز ارتفاع یافته و کما
درجات مقدس نموده بنقطه زوال مرتب الاتصال شمس کا طرفه
است رابطاعت شاه ولایت هدایت نموده طریق نبات از

ممکات و نیا و عقی برایشان ظاهر ساخت تا کمان بر طبق این کلام هیچ
باشم زت دمی چو دماز شوم پروانه مستمند جان باز شوم و از روز
که این نفس باید پروانه چو شب به ساری بدست شه باز شوم ندا
مر جعت بوطن اصل و صلاهی مفارقت این خاکدان نفعی استماع نموده
با و از جا نگذار یا ایها النفس المطمئنة ارجع ال ربک راضیه مرضیه که از
مخدرات تن غیب اضعا نینمود پرواز روح مطهر از قفس حبس نمود
پروانه مقتدمات سفر آخرت ترتیب میداد و بنا برین با حضار پروردگان
و دو مان نبوت اشارت فرموده ایشانرا مجددا باطاعت شاه
ولایت وصیت نموده از مخالفت امر وی و منازعه ولی و وصی
نموده درین امر مبالغه میفرموده و از آن میان عایشه در برات
ساحت عقیدت خود از غبار مخالفت محکوم گشت که ما کنت نامونا

و مخالفه

و مخالفه الی ما سواه مقصودی نیست که بچوقت بوده که امری از حضرت
رسالت صادر شدن باشد و مخالفت آن نموده باشد حضرت بعد از
شنیدن این کلام از عایشه چهره دعوی او را بنا برین تکذیب خراشید
فرمود که یا حیمه الفد خالفت امری فی حیوتی اشد من کلمات و لیس
قولی منذ اول تعصبه بعد و تخرجه من متبره ففقاله وانت ظالمه
ولیفحکک فی طریقک کلاب الجواب و چون عایشه انکار از لغت
حضرت مینمود حضرت بیان مخالفت او را این عنوان اذ نسر مود
که حیات آنحضرت مخالفت شدید نموده و ظاهر اشارت با قضا
حکایت بوم العذیر است و فرمود که بعد از من نیز عصیان نموده
در مخالفت حضرت امیر المؤمنین خروج بروی خواهی کرد و سیرت
زمان جاهلیت در آنوقت لباسها فاضله طبعش خواهی شد

در آن حال تو عالم و موی غلوم خواهد بود و هنگام خروج بجای خواهی رسید که کمان
بر تو کشیده نموده با او از شدید تر تو فریاد کند با وجود آنچکایت که از حضرت
رسالت شنید اندیشه از مخالفت نموده متوجه بصره شد و بمشرف
بر شهر سوار گشت و بمحلی رسید که کان آواز بر آوردند و مجامع نموده
استقام بر بقا حضرت امیر المؤمنین نمود و با وجود آنکه یکی از رویان
حرکت حربی و مسلک علی عایشه است حاصل آنکه وصیت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حکایت غدیر که خود در آن
حاضر بود و بنفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت امیر المؤمنین
علیه السلام سراز کردید و بعد از آن تمامی امور مذکور را برکنار
گذاشته داد ظلم و فضیلت داد و روی روایت میکند که چون حضرت
رسالت احساس اشتداد مرض نموده صدای کوس رحیل در مسمون

بیکر

بیکر اطهر سینه البشیر بلند آوازه شد خواست که مدینه مقدسه را از غنای
وجود بعضی از جاهلین و منافقین تصفیه داده ایشانرا بمحلی که خارج
مدینه باشد تدارک فرماید بنا برین بخرج اسامه بن زید بسلا در دم
اخر فرمود و کثیری از اصحاب را بر رفاقت وی مأمور کرد و اینچنین چون
اسامه از مدینه بیرون رفته در کفر سخن فرود آمد اصحاب تیر
رفاقت نموده بیرون رفتند و در بحالت مرض حضرت استدلوا
یافته عایشه صیبه را بجانب لشکر فرستاده ایشانرا ازین منعی انکار
ساخت و در همان شب ابوبکر و عمر و ابو عبیدن داخل مدینه کردند
و حضرت در آن شب ساعتی متوجه باطن فیض موطن خود گردیدند
چون بظاهر حال خود مراجعت فرمود این عبارت مقول قول
وی گردید که و الله قد طرق المدینه منه اللیله ثم عظیمی کسوند

بجنگ که راه یافت بدین شب شتر عظیم و چون از حقیقت شتر عظیم
فکر کرد سوال نمودند فرمود که بعضی از اصحاب که برزافت اتاسمه
نامور شده بودند مر اجبت نموده اند و دیگر با مر اجبت اتاسمه را
با کینه و اوه فرمود که لعن الله من تکلف عن جبین اتاسمه و کتب
و رسائل اهل خلافت را خلافتی واقع نشد و چون تعیین اتاسمه و رفت
اصحاب بنی انکه از جانب الهی و طریق وحی رسالت پناهی
امر شد باشد حضرت اشارت نمیزمود و هر که مخالفت نموده باشد
چون خلافت فرموده خدا و رسول از کتاب نموده از جهت ملعون
و منضوب و مستحق لعن و طعن باشد خصوصاً که حضرت تصریح بان کرده
چنین نسه نموده باشد که لعن الله من تکلف عن جبین اتاسمه وجه
و بوم از و چون مطعن بر وجهی که در هیچ بخاری و مسلم و دیگر کتب

ذکر یافت

ذکر یافت است که چون صف حضرت رسالت قوت یافت بکبر فضل
بن عباس و حضرت شاه و لایست نموده بیرون رفت و بر دروازه
از منبر شریف نکران یافته فرمود که یا ایها الناس انی تکلف فیکم ما ان
نمکنکم به لن نضلو ابریک کتاب الله و عمرتی اهل بی فانی
من بغیر قاحتی بر دا علی کحوض فتمسکوا بها و لا تستقدموا اهل بی فتمرقوا
و او فو عهدی و لا تسکنوا بیعتی الی بالیمونی علیها اللهم انی بقیت
ما امرتنی و نصح لکم ما استغف و ما توفی الایا الله علیه تو کلت و الیه
حاصل این کلام تا کید واقعه در روز غدیر است مکن مصدر ساخته
اولاً با طاعت اهل بیت عموماً و تصریح با کبر متک با بیان نمود
بعد از ضلالت و بیان آنکه زمانه از اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و آله که بر صفت امامت باشد خالی نمی شود و بعد از آن مخصوصاً

واقعه یوم انبیر و عمد و میثاق از روز شارت فرموده و بمیان
تمام در مراسم آن و وفا بمضمون معاین مذکور فرموده
کبدات و تنهات مذکور حق تعالی را نشان بدین حکایت ساخته
و فرمود که الهی آنچه امر تبلیغ آن نموده بودی و مرا در حکایت روز
غزیر و تاکید آن بر وجه مذکور است به بندگان تو رسانیدم
و بقدر استطاعت ایشان نصیحت نمودم و توفیق نمودم تا به سعادت
و رجوع و بازگشت بجانب اوست راوی گوید که بعد از این خطبه داخل حجره
مطهره گردید و ابو بکر و عمر و بقیه اهل سجد را طلب فرموده و مجددا
برفاقت اسامه مامور ساخت و ساعتی بگذرد و رفت و بعد از آن
فرمود که کاغذ و دو ات حاضر سازند که جهت بیان چسبندگی بنویسد
که بعد از آن حضرت کمره نشوند و چون قبل از آن ساعتی و صیحت اهل

و اطاعت ایشان و تمکین بقول و فعل ایشان و مراسم معاین روز
غزیر فرموده بود و مسلم بود که نوشته مذکوره مخالف آن نخواهد بود
بلکه توضیح و تاکید آن نموده آنچه قبل از آن ذکر نیافته باشد مذکور خواهد شد
ازین سبب عمر منع شدن نگذاشت و گفت دعوا را قبل فایه لجهربنا
کتاب است یعنی و اگذارید ای عمر در که بپوشیده میگوید و کتاب خدا ما را
کفایت مینماید و مردیست که بعضی از اصحاب اراده نمودند که اطاعت
احمر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بعد حاضر سازند و میثاق
ایشان و عمر تراغ بجای رسید که حضرت اعراض نموده و روی
مبارک از ایشان کرده پس فرمود که بر خیزید که نزاع بر زمین
نیگوست و بعضی گفته اند که کاغذ حاضر شد و عمر نایز فرمود عمار
مذکور را روی صد و ریافت و عمرانی در کتاب سعد العائین میگوید که

حضرت فرمود که اینها بدوات و پنهان لایزال عنکم مکل الام
و اذکر کم من المستحق لها بعدی یعنی دو ات و کاغذ بسیار بد که ایچنه
مشکل باشد از میان شما بردارم و نه کور سازم که مستحق خلافت
بعد از من کیست و غزالی میگوید که عمر در بیجاالت گفت که دعوا
الرجل فانه لیجرو قیل و قیل یعنی اینم و نفی من و ندیان میگوید قاضی
میر حسین در شرح دیوان میگوید که اول فتنه که در میان اهل
اسلام واقع شد این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض
الموت فرمود که هلموا بدوات و قرطاس لان اکتب
لکم کتابا من تضلوا بعد و عمر مانع شد و فتنه بلند گشت
و حضرت فرمود که فواموا عتی لایبغی عند التشرع و چون

ابن دانه

این دانسته شد باید دانست که کفر عمر درین محبت از وجوه متعدده
اول آنکه وصیت امریت از امور دینیه و اجباکان او مستوفی
و مانع حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از اقدام بر امور غیره
شدن محض کفر و تقاضای حق می گویست که اراده نبویه بسو
با امر و اشارت الهیه است چنانچه و ما یطق عن الاموی
شهادت انجکایت و بکن امر و نواهی الهی ندان انشد مراتب کفر
سیم مذکور شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه
منار غبه مذکور و مخالفت عمر غضب آوردند و روی مبارک
گردانیدند فرمود که ارس من بر خیزید و از این من معفو است
در کتب دوست و دشمن که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله
که من اعصاب اهل البیت بعثه الله یوم القیمه یهودیا قلت با رسول

وان صام وصلى وزعم انه مسلم قال وان صام وصلى وزعم
انه مسلم مقصود از عبارت شریفه است که هر که آنحضرت را
بیت سالت را بنجایند چنان کند که پتان بغضب نهند روز
قیامت چون صحرای محشره در آید در زمره یهودان داخل بوده
از حزمین اهل اسلام بیرون باشد راوی گوید که گفتیم ^{بار}
انگس که شمار بغضب آورد و بواسطه این امر بودی کرد باو
انکه اهل روزه نماز باشد وزعم وی باشد که مسلمانان باین بلیه
مبتلا کرد و حضرت فرمود که اگر چه موصوف بصفات مذکور
باشد چهارم نسبت بدان رسول الله صلی الله علیه و آله
خصوصاً در شریکات و دینیات بمنزله است این امر است
حضرت التوہلیت و دغدغه نیست که این حالت پتجه کفر و عصیان

حزب
از

و مجد و طغیانست پنجم بر اهل عقل خفای نداد که این عبارت نسبت بجهر که
واقع شود موجب امانت و کسر حرمت و انحطاط مرتبه اوست از آنچه
باشد و شکی نیست که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و آنچه
بود و امانت آنحضرت بجهر نوع از انواع سبب کفر و ارتداد است
انکه امر مذکور مستلزم نفی رسالت است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
در وقت بیماری زیرا که اگر بر صرافت نبوت باقی بوده لغاوی متبا
صحت و مرض آنحضرت در امر نبوت نیست منع وی از اجرای امضا
وی مستلزم کفر و اگر مقصود نفی نبوت باشد در این حالت نمی آید
ادیتی از اول بوده بر هر یک از قدیرین لزوم کفر و زندقه ظاهر است
و از طرف امور دین فقیه است که چون حضرت سالت از او
و میت میفرماید و از بندگان نسبت میدهند و کتاب خدا را

در امور مسلمین کافی میدهند و فساد این عقیدت بقا ذکر یافته و چون ابو بکر
در مرض الموت کاغذی طلبید که عمر خلیفه و جانشین خود کرد اندر زبان
بگفت و کتاب خدا را در امور مسلمین بنصورت کفایت بنوده لعن الله
على الظالمين و المتعدين بذلك لعنا وانا الى يوم الدين و چه
سیم از وجه داله برین مطلب است که با اعراف و شمنان وین حضرت
امیر المومنین علیه السلام را علم بجای رسید که کسی از مخلوقات ارض
معلوم نیست که در غده تا تل و تا وی درین امر با حضرت پیرامون
خاطره شوقانگشت و از شواهد این حکایت کلام صدق نظام نو
کشف الغطاء ما از وقت یقیناست و همچنین عبارت غیبی اشار
لوشنت لا و قرت سبعین بعیر امرن تفسیر لبم الله الرحمن الرحیم و همچنین
میفرماید که اگر بنشینیم بر جای اهل توریته حکم توریته نایم و بر اهل انجیل

بجای

حکم بنجیل و بر اهل قرآن بقرآن و مرویست که روزی جبرئیل علیه السلام
بصورت اعرابی بر آمد در وقتی که حضرت بر منبر نشسته و با فادات
عالمه و عبارات بجهت اهل مجلس مایه سرور و جوهر شسته جبرئیل پدید
که علوم غیبیه که در خزانه مخصوصه ربانیه بقفل اختصاص مفضل گشته آن
تیر در جریح علوم حضرت مرتضوی دخلت یا خارج در جواب فرمود که علم
مرتضوی شامل آن نیست و چون ایل زرق میانه علوم الهی و علم
سوال نمود حضرت در بیان فسق چنین فرموده که حق تعالی را جمیع اشیا
لذاته حاصل الصبیح خیر محتاج نبوده لکن آنچه در خزانه علوم ربانیه بقصه
بتعلیم الهی هر قوم مجبوعه علوم مرتضوی گشته و مثل این روایات که بسبب
علم باجصاص و امتیاز حضرت در علوم دینی و معارف یقینی و غیرها
من انواع العلوم تواند شد از احاطه کاغذ و قلم تجاوزت و برین
اقتضای میفرماید که چون آیه شریفه قل کنی یا تدشبهید اینی و پیشگام

و من عند ائمه الكتاب شرف نزول پذیرفتی بگوای محمد
 صلی الله علیه و آله که کافیت مرا گواه گذزایند در سینه
 رسالت و آنچه از حق جمل و علامتین رسید که به بندگان رسالت
 و آن کدام است میفرماید که الله تعالی و آنکه صاحب علم کتاب است
 و در کتب اهل خلاف زیاده مطویر است که چون از حضرت رسالت
 برین شد که صاحب علم کتاب است فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام
 و بر نام نامی آنحضرت اختصار نمود و چون سکوت در معرض بیان
 مفید مصر و یا خبر بیان از وقت حاجت جایز نیست دانسته می شود
 که علم کتاب در آنحضرت منحصر نبوده کسی و بکر مبارکت آنحضرت
 درین امر قابل نتواند شد و بنا برین و ما را را و الله حاصل
 بوده و بر مفاصل اطلاق یافته عام و خاص و مطلق و مقید
 و محکم و متشابه و مانع و مانع و غیره تا نامی در این ملاحظه

از کتاب خود و صاحب علم کتابی و علم کتابی

آنحضرت

آنحضرت سرانجام چندی از آن محقق و پوششین نباشد و بنا برین هر که
 در زمان آنحضرت بدون رضا و حضرت وی با در غیر زمان بنی
 اذن و شنودای آن محرم اسرار رپوتیت منتقدی اجرای احکام
 شریعت شد خود مستحق آن دهنند مثل خلفای ائمه و محبوبه و برید جمع
 بنی ائمه و بنی مروان و بنی عباس و عامه علمای و فقهای اهلین
 مثل حقیقه و شافعه و مالکته و نسبیله و مندین با بیان بطله تالی از
 حکم نمودن موافق اراد الله عاجز بوده در کتب شهر مدلول و کن
 لم یکلم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون داخل باشند چنان
 از وجوه مستبره در بیان مطعن خلفای ثلث و چون خلقت
 ابو بکر به بیعت عمر و حکومت عمر بوقت ابو بکر و از عثمان بشود
 عبدالرحمن و سر مو و عمر است لاجرم طعن بر یکی طعن بر همگی است و غیره

دیکر خلافت ثلثه متفق علیہ است و عدم استحقاق و استیفاء نشان
اجماعی فرقی اشعی شریعین سلطان کی استلم سلطان مجموع نشانی
حد زمان حسرتی بالاجماع امر کتب و بنا برین کتب که چون حضرت است
حکم و حارث و مروان را از مدینه اخراج نموده بجانب شام فرستاد
و تاکیدات در عدم استرجاع ایشان نموده فرمود که چون بر کسی که من بعد
ایشان در مدینه جای داده یا ایشان سستی و ملامت نماید و در
حکومت شیخین و فوج دیگر زیاد از محل استقرار ایشان دور شدن بودند
و چون نوبت حکومت بعثمان منتهی شده هزار درهم از مال مسلمانان
جهت ایشان روانه کرد و پس ایشان را بجزیره مطهره آورد و استیفاء
نموده بنیشت و سرور اظهار نموده و در بعضی کتب مرقوم است که
شکر میگفتند که بزرگ کسی که شما را مطهره ساخته استرجاع ایشان نمودم و پیوسته

که مروان را

که مروان را در میان قهرت بدس و بنه توری جای داده و کاتب امور
مسلمین ساخت و بیحکایت دلیل کفر عثمان است از وجه و چه
اول آنکه فرموده رسول صلی الله علیه و آله از کفر و امر و اشارت
ربانیه ما خودست و مخالفان مخالف فرموده ایست عمدا و عدوانا
خجدا و طغیانا و این عین کفر و محض الحاد است و چه در کفر عثمان
بر استرجاع ایشان و اظهار سرور و مخالفت آنحضرت اول دلایل آنکه
بر مظلوم است و چه سیم آنکه استعدک میفرماید که لا یجد قوم یؤمنون
بالله و الیوم الاخر یوادون من ظلموا الله و رسولہ و لو کانوا آباءهم
او ابناءهم او اخوانهم او عیشتهم و معلوم است که مواد و داد
و استیفاء و دوستی و روابط صوری و معنوی زیاد از این نتواند بود که
مخالفت فرموده رسول صلی الله علیه و آله نموده و دشمنان دین

بطریق رسول صلی الله علیه و آله شہرت یافته بودند ایشانرا از عظیم و کریم
نموده و از مال مسلمانان مبلغی کلی جهت ایشان فرستاده و شکر برین معنی
نموده و اینها همه مخالفت با خدا و رسالت و بتصریح الهی که ایمان و
نابیت باشد مقصدی این قسم از امور نگردد و ارتکاب اعمال حرمیون
از عثمان و پلست برینکه آن ملعون ایمان نداشته و از نجات
مترکب این قسم از امور گردید پنجم از وجع موعوده است که چون لیک
نویسه که یکی از وجع قبایل عربت و پست ابی بکر نموده صلوات
وی را رضی گشت و بنا برین از مدینه بیرون رفت و با عیشره
خود در صحرای بیسری برد و ابو بکر و عمر در باب گشتن وی اندیشه
مینمود تا آنکه خود را عامل زکوة که ابو بکر تعیین نموده و ایشان زکوة اموال
خود ابوی نداد و گفتند که نبوعیکه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله بر

بهرین

میرسانند بهمان دستور از عمده آن بیرون آن احتیاج بتسلیم نمودن
نودارم و اگر کسی باید داد و با میة المؤمنین تسلیم باید نمود که وصی چندی
و امام مسلمانان اوست و ایشان اینچکایت را بهمانه نموده و طایفه
مالک را مانع الزکوة نام نهاده خالد ولید را فرستادند تا آن قبیلہ را
قتل و غارت نموده مردانرا کشتند و اطفال و زنانرا اسیر نمودند و مردی
که حیلله مالک را بهمان شب بفرارش خود آورده بوی ملاقات نمود و با
زمان و دختران آن طایفه این غسل نمودند و چون اینچکایت در زمان
بیچ کا فرو مسلمان وقوع نیافته و با وجود نهایت غیظ و غلظت
عمر ابو بکر را تویج نموده میگفت که حفظ ظاهر شریفیت نموده بر خصاص
از خالد ندک و حکم باید کرد و آن بدخت بی دین ابای تمام نموده
میگفت که لا اغمدیفا شهمرة الله علی الکفار و در تاریخ اعمشم کوفی

کرده

مذکورست که چون طایفه مالک را گرفته نزد خالد ولید آوردند
از قبیل نموده ایشانرا بقبل می آوردند و هر چند فریاد میکردند
که ما مسلمانیم و گشتن مادر دین هلام صحیح نیست خالد میگفت
که گواهی میدهم باسلام اینجا است زیرا که وقتی که در جوی برآین
فرمود آمدیم و از طریق اظهار مسلمانان شد با اتفاق بانک ناز داده
با و ای نماز قیام نمودیم مع هدایر صرفت آن عمل رانج بود و مالک
هر چند میگفت که گشتم و خون ریختم اهل قبله بی سببی صورت شرعی
ندارد خالد تسبول نموده ویرا بقبل رسانید و شعری عرب در بسیار
قبایح صادر از خالد خصوصاً حکایت مباشرة و منجابت
وی بزبان مالک که در آن زمان کسب مشهور بود و قصاید گفتند
و در اظهار کفر خالد و خروج وی از دایره اسلام مبالغه بسیار
نمودند

و در تاریخ بطری

و در تاریخ بطری مذکورست که چون نوبت حکومت بپرسید ویرا پیش
قتل خالد در خاطر می بود تا روزی در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان
شد عسر روی بخالد نمود و گفت یا خالد تو آنی که مالک نوبیره را گشتی
و باز آن وی زنا کردی مالک گفت میان من و وی عداوت قدیم
بنوده و او را بجهت تشفی نفس خویش نکشتم اما بجهت تشفی نفس ابو بکر و نفس
ابو بکر سعید بن عباده بگشتم غم از فکر گشتن او بیرون آید و او را نوازشت
نمود و گفت یا خالد انت سیف الله و این لقب میانه عرب مشهور
و نزد بعضی است که این لقب در زمان ابو بکر بروی جاری شد که هر
عمر مبالغه در تشفی وی نمینمود ابو بکر تسبول نموده گفت لا اغرب سیفا شیره الله
علی الکفار و علی اخیال خالد ملعون بواسطه گشتم مومنان در صفای صحابه
مقتب باین لقب کردید لکن الله و علی بن ابی طالب و بعضی دیگر از

و انبای

تواریخ مطبوعه است که چون توبیت حکومت بخرطاب رسید زمان
و دختران طایفه مالک را استرجاع نموده بشوهران باقی که زین
بودند باز دادند و اکثر ایشان حامله شدن بودند و با وجود آنکه محل نمفصه
باز کرد ایند و این فعل شیخ از خالد بفرموده ابو بکر و رضوان شود
و باقتل مالک خروج از زمین محمدی سلی الله علیه و آله و دخول کیش
جاهلیت است و علی طیال عمل مسرکه نقیص فعل ابو بکر است و استرجاع
زمان و دختران نبی نوبیره معلوم میشود که مدار شریعت بر پیروی
گذاشته آنچه پندین خالطه هر کدام بوده آنرا بدین ملت نام نهاده
لعنتم الله و حشرهم فی زمره المنافسین الشریکین چون زمان
و دختران و اسیران نوبیره را بدین مظهره آوردند از آنجمله
خنیفته و الدیع محمد خنیفته از آن طایفه که در زمره ابکار بود متوجه

صیخ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شن بعد از مراسم زیارت گفت
یا رسول الله ایمان بخدا و بر رسول می که محمد بن عبدالله است آوردم و
واهل بیت تو سرشته آب و خاک خود دانستم و محاب تو بطریق
کفزه فرنگ ما را امیر نموده بریوجه بدین آفریدند اینم که روز قیامت چه
عنوان از عمن جوانب آن بیرون توانند آمد و زبیر و حاضران مجلس
زبان مطایبه گشودند که زمان را ناچار است از شوهر که بر امور دین
و دنیا ای ایشان و رسیدن مشکل انجام مهمان باشد خنیفته گفت
لکن شوهر من شخصی تواند بود که مرا خبر دهد از آنچه در وقت ولادت
بر زبان من جریان یافته و در خلال انجال حضرت امیه المومنین علی
علیه السلام حاضران فرمود که چون مادرت را وضع حمل کردی
شد می گفت خدایا وضع این مولود بر من آسان گردان و اگر

خواهی هلاک کردن و چون تو متولد شدی همان لحظه ستمان
بر زبان جریان داد و با در خود خطاب نمودی و بر و اعتراض کرد
که چرا هلاک تو رضا میدادی و چو گفتی که عنقریب تید اولاد آدم
مرا ببینایک بجایه در آورده و از دست بدین مرا حاصل کرد و مادر
این سخنان را بر قطعه از نخاس نقش نموده در امکان دفن نمود و در وقت
که ترا سیر نمودن آن قطعه منقوشه را بر داشته بر بازوی خویش
بستی و چون بمبالت عثمان و بعضی دیگر از حضرات آن قطعه را بازوی و
گشوده ملاحظه نمودند همان عبارت بود که حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام نقل نموده بود ششم از وجوه مطاعن ابوبکر و عمر حکایت قد
و غضب نمودن از حضرت فاطمه علیها السلام است و مخفی کلام
در بنام است که چون فدک که قریه است مع توابع از حضرت است

صلی الله علیه و آله بطریق کلمه و عطیه بحضرت فاطمه علیها السلام انتقال
یافت در ایام حیات سید کاینات متصرف آن شیخ بود
و داخل آن در دست و کلام آنحضرت بمصارف شرعیه میرسد
و چون ابوبکر غضب حقوق مرتضوی نموده بر سبب خلافت رسول
غضا و عنفا و عدوانا نمکن یافت خواست که جهت از دیار مواد و سخا
و استحقاق و انقطاع و چون استماع اهل بیت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم
و اشتراک تسلط و تعلب در امور متعلقه بذریع طاهره بجد خطبه سابعه
نموده امر بانتمناع فدک از تصرف و کلام آنحضرت نمود و چون این
ببرافه منتهی شد بانکه از متصرفین املاک و اسباب و عینه طلب گواه
نمودن یا وجه جواز تصرف و علت انتقال ملکیت از صاحب تصرف
بر رسیدن خارج تو این شریف مطهره است از مخالفت قواعد

مخالفان نمود و طلب بینه نمودند و حضرت فاطمه علیها السلام موافق حکومت
ابو بکر که مخالف حکم خدا و رسول است طوع و خبیث خود در ملک متصرف بینه
مقرون بشهادت حضرت امیرالمؤمنین و حسین علیهم السلام و ام این
مقرون کرد و ایندانیان کواهی دادند آن ملاعین شهادت حضرت
قبول نمود و معتدل بجنب نفع کرد و ایندند و ام این بینه اعتبار نکرده
درین محبت بنای مخالفه با خدا و رسول و سلمه عصمت و طهارت
محکم ساختند و ثبوت مخالفت ایشان درین مسئله با خدا و پیغمبر و جفا
و انکار احکام شریف خیر المرسلین که متضمن کفر و خروج از دایره ایمان
از وجه متعدده است اول آنکه کتب و رسائل اصحاب خلاف مشهور است
بجارت منقوله از سید المرسلین که اللهم ادعنا مع علی حیث دار و تقریر
و دیگر آنکه مع علی و علی مع ائمتی حیث ما دار و بروایت خطیب خوارزم

از ابن عباس

از ابن عباس از حضرت رسالت علیه و آله آن است که غضب علیها علمای پینه بین
خلقه من عرفه کان مؤمنا و من انکره کان کافرا و من ساء و ایه
کان مشرکا و مرجا بولایت کان فائزا و ایضا بروایت خوارج از
رسول صلی الله علیه و آله من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره
فقد انکرنی مضمون روایات مذکور افاده آن مینماید که قول و فعل و کفر
و نوشته آنحضرت تمامی موافق حقی صدق بوده و حق از او مفارق نبود
و آنچه گوید و شهادت نماید موافق رضای خدا و رسول صلی الله علیه و آله
بوده هر که انکار وی نماید کار پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده باشد
و منکر او در دایره کفره داخل باشد و هر که او را مساوی و مثل او ماند
سایر خلائق و انداز جنبه مشرکین باشد و چون کواهی او را بعلت
اینکه آنحضرت بواسطه منفعت و نیوایه گفته باشد در نمایند یقین است

که او را از جاده حق و صدق بعید داشته و حق را از او تصور کرده
انکار وی نموده باشند و او را بر مثل سایر اناس که احتمال کذب و خلاف
در ماده ایشان خاریت چنان دانسته باشند و هر که آنحضرت را صومعه
باین قسم از امور و اندامی و غده موافق مضامین کتاب است
خارج از دایره قایلین ملت و شریعت باشد و ایضا بر وایت خطیب
مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که اگر کسی
عالم بر یک طرف باشند و علی بن مهمل علی علیه السلام بر طرف دیگر
حق بجانب آنحضرت بوده و اطاعت وی و مخالفت جهنم را در میان
باید نمود و بحاج رسول الله صلا اعتبار مضامین مسطور نموده
مقیم مقام انکار و آزار اهل بیت اطهارند و معلوم اهل عقلت که طبع
نظر از شواهد صادق درین امر از کتاب الهی و احادیث رسالت پیا

پس چون

چون ذات احدی الصفات آنحضرت از جمیع لذذات و نعمات صوری
و طاهری دست آرزو و مقطوع ساخته و از ماکولات برپا و قوس تن
و از بلبوسات برقی الکفا نموده فرماید که دنیا غری غیر فانی
طلقک تلاما لارجعه فیها بنا برین روشنهاوت آنحضرت معلل باید
تقع وینوی که آن نور پاک تصور آن استغفر الله خلاف در آینه
اقوال و افعال و اعمالش متفحص کرد و غیر پیروی هوای نفس و ظواهر
عداوت و خصومت اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله چیزی
دیگر ظهوری ندارد و مشهور است که آنحضرت در امر لباس پوشیدن
خشن درشت الکفا نموده و صله بر زین پوشیدی و میفرمود که
رفت حرقی من حتی استجیت من بافتها یعنی آنقدر وصله برین حرقه
خود و ختم که از روزن آن سر مندی شدم و عروپست که مان گندم

حصول

از آن جهت تناول نفرمودی که از آدم علیه السلام نمی شن بود و از آن جهت
ان مقدار که کفایت نماید من نفرمودی عامه اوقات گرسنه گذراند
که شاید در بلاد اسلام کسی گرسنه باشد و آنحضرت درین امر با او مشورت
نموده باشد و میفرماید که کتف است بطاننا و حوی بطون غری
و اکباد حری و انا امیر المؤمنین و ما اتاکم فی مکان الذی بهیهات
بهیهات ان تعوذی شیعی الی سیر لاطمة و لعن الجازا و الیهامة
من لاطم له الی الشیح کون کما قال القایل و حبک و اذ ان
تیت ببطنة و حو لک اکباد و میل الی اجد هل کلام صدق استقام
حضرت بنهت که چون تواند بود بانکم مخلواز طعام بخورید و حال
آنست که در حوالی من کسی باشد که شکم گرسنه و جگر تشنه داشته
باشد من میر و امام او باشم و در ناخوشیهای روزگار با ایشان

شکر

شکر یک نباشم و بعد از آن میفرماید که بهیهات بهیهات حرص خرا
دارد و بکشاند مرا با اختیار اطعمه و شاید که در حجاز و یامه کسی باشد که
طمع قرص جوی در خاطر شن باشد و بیخوف شکم خود پرزدین و میفرماید
که اگر مرا بخان شد پس قرینه کسی باشم که برای او کفته اند که هیچ دردی
بدتر ازین نیست که تو خواب کنی بشکم مخلواز طعام و در حوالی تو کسی
باشد که از غایت گرسنگی پوست میل نمایند دیگر از وجوه مطین
اصحاب در حکایت فدک است که بعد از آنکه حق تعالی در آیه تطهیر
تصریح نموده باشد حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن علیهم السلام
معصوم و مطهر و بری از آلائش صوری و مسنوی بوده آنچه گویند
و فرمایند و طلب کنند و شهادت نمایند و با خصاص آن لب
گشایند تمام حق و صدق بوده از شایسته مخالفت الهی منزه و مقدس

س

زیرا که ذماب رحبن که حق سجانه و تکا در بان ایشان آن کو اهی و اوده
است که به سوجه کذب و افترا و مخالفت رضای خدا و رسول بر زبان ایشان
جریان نیافته و در خاطر ایشان خطور ننموده افعال و اعمال ایشان مطربان
امر و ایشان ربانیه است و بنا برین اولاً قول حضرت فاطمه علیها السلام
مثل قول سایر عامه عباده محتمل لکذب است و از و بینه طلب نمودن
و ثانیاً قول حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام را با احتمال جذب نفع از موافقت
نفس امر و مطابقت واقع و در و این مسلم کذب است و سنا خلف
واقع حتی جل و علا بوده ازین جهت قدم در دایره کفر گذاشتن و بیانات
و منات مقتضیات نفس اماره در سونات خاطر اعتراف آوردن
و در کتب علمای امامیه رحمهم الله ذکر یافته که چون حکایت فدک
بر شهادت حضرت منتهی شیخ ابوبکر و عمر بر صرافت سخنان و رسوخ یا قند

حضرت فاطمه علیها السلام از غمی از زده شدن مقصد غضب بر سر سینه و از
مجلس ایشان بن عنوان منصرف کشته قسم یاد نمود که با ایشان در بقعه عمر
منکلم نکرد تا وقتیکه منطلومه و معصوبه استحق ملاقات رسول آخر الزمان
مواد ظلم و ستم و غضب حقوق و هتک پرده اعزاز و احترام و حرمت
در مخالفت او امر و نوای سید النام و ترک عمل بدولت کلام ملک
علام که از ایشان سمت صدور یافته معروض پذیرگوار کرد اند و مذکور است
که ابوبکر حجت فدک نوشته تسلیم سیده النساء نموده چون عمر بر این اطلاع
یافت نوشته را گرفته را بان کرد و حضرت فاطمه علیها السلام او را نفرین
نمود باین عبارت که خرف کتابی مرق است لبطنک یعنی کاغذ مرا پاره
کردی خدا تعالی شکم ترا پاره کرد و دعای آن طاهره مطهره در جبه
قبول یافته مغیره بن سبه شکم آن عدو آل محمد را پاره ساخت و چون ارده

خاطر سیده النساء در کمال یافت هنگام عت و زمان نهضت از دا
غور برای سرور و وصیت فرموده که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام آن حکو شته رسول را شب زدن نماید تا آن طایعین حاضر نشد
بساوت نماز بران جهان سیده النساء مستعد کرد و چون مضمون
روایات خصوصاً آنچه از غزالی بسنوان حدیث ذکر نموده که گیت
و کلفت از مومن زیاده از سه روز در خاطر مومن نمی نذازین
صورت دلالت کفر تمام ابو بکر و عمر از ان طلب میشود چه تمام از آزار
فاطمه تا حدیث و دلایل انتقائی ایمان از ایشان است و دیگر آنکه
مشهور میان اهل علم از مخالف و موالف است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که فاطمه بقیة مثنی من اذ ابا فقت دادانی و من اذانی فقد
اذا شد و من اذی الله فقد کفر یعنی فاطمه بان از من و عضوی

بصیقة

از اعضای

از اعضای من است هر که او را آزار کند خدا آزار نموده باشد و هر که آزار کند
آزار کند خدایست و موصوف باین امر از کفره است و رویت
دیگر منیت یا فاطمه ان الله یغضب بعصبتک و یرضی لرضاک
و بیبارت دیگر من غضبها فقد غضبی من غضبی فقد غضبت
و من غضب الله فجزاه جهنم خالد لول رویت من منیت
که آنچه بسبب غضب فاطمه باشد موجب غضب من باشد و آنچه
سبب من است موجب غضب الهی و سبب خلود جهنم است از
خواص کفره و مشرکین است چون آزار فاطمه که مسلم از آزار رسول
صلی الله علیه و آله است ثابت شد و محقق که آزار پیغمبر سبب
آزار حق سبحانه است و حق تعالی میفرماید که الذین یؤذون الله
ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعاد لهم عذابهم و ظاهرا

الله

که این آیه دلیل روشن بر تائیدی متیقن است بر اینکه ابو بکر و عمر متحقطن
ولعن و دخول جنتهم و عذاب عظیم بوده در سخت عظیم بود مدلول آیه
مبارکه داخلند چون ابو بکر لعین که عداوت فاطمه علیها السلام
و آزار رسول الله و آزار خدا بر میان طغیان سببه رسوخ تمام
مذکور از وی سمع صدور یافت حضرت امیرالمومنین بوی اجاب
نموده فرمود که اگر دو کس مرافقه نزد تو آورده یکی مدعی دیگری متصرف باشد
طلب بنیه از کدام در جمیع قسم بکدام خواهی نمود گفت بنیه بر مدعی و قسم
بر متصرف حضرت فرمود که چون دین ماده قضیه بر عکس است
معلوم شد که مخالفت قانون شریعت دین باب از جهت غنا
اهل بیت نبوت بوده و این صورت از دو وجه دلیل صحت طعن و لعن
ابو بکر و زینب او دین امر است اول آنکه چون موت اهل بیت یعنی

و کین

دوستی و اطاعت ایشان بمقتضای قول الله جل و علا علیه السلام
فی القربی بر بندگان خدا واجب بوده ترک آن و بنیدن با هر که شتر
عداوت و مخالفت ایشان باشد خروج از دین و انکار امر است
المسلمین است و قوم آنکه حکم دین قضیه مخالفت حکم الیه است و مخالفت
او امر الهی از روی مجذ و انکار و عناد و استکبار موجب غضب جبار
قتار و سبب خلودن است و یکبار از اعتراضات آنحضرت بر آن
بکر است که اگر از اهل اسلام کوفمان عادل بر صد و فعلی از فاطمه کوا
دهند که فاطمه بواسطه آن مستحق حد شکر کرده اقامت خواهی نمود
گفت حضرت فرمود که در صورت از دین خدا و رسول برشته
بترانموده باشی زیرا که لازم آمد که کذب خدا و تصدق خلق نموده
باشی بنابراین که خلیع میفرماید که از فاطمه هر چه سبب آلود

وخطبت و مخالفت اتر و اراده ربوبیت باشد تا میسر بر طرف ساخته
 و او را از چرکینت گناه و خلاف رضای آله پاکت و پاکیزه کردیم
 و چون تو سخن بنی از بندگان خدا فاطمه را سزاوار حد شرعی
 و تا ویب دینی دانسته او را سیر زمان عالم سخن غیر مضموم است
 نمای پس ترک فرموده خدا نموده و طهارت فاطمه که حق تعالی
 بان داده قبول کرده باشی و از جهت از رتبه مسلمانی بیرون
 آمدی و در زمره کفره و شرکین داخل باشی و مذکور است که این سخنان
 در آن سنگین سیاه اندرون اثر کرده و بگو که حضرت التفات
 نموده بر خاست و بر اصل اسلام ظاهر است که این عمل از بابی بگردد و این
 فضیلت عظیم دینی است که بری و بدعتی شیخ و فضیلتی قبیح و خلافی روشن
 و لغاتی متقن و عدوانی متیقن و خصوصتی با خدا و تعاضتی با مصطفی ۳

مش

و عنادی با عرضی و دشمنی با ائمه هدی با ملائکه ارض و سما که از ان ملعونان
 سمت صد و پذیرفت و کتاب خداست مصطفی متروک العمل کرد
 مرتبه قوانین جاهلیت ظهور یافت و حیرت است که طایفه که خود را
 داخل زمره اهل اسلام دهند و این قسم ظلمی و بدعتی که ز نقل را در کجایش
 سوال و نه عقل را تجویز فکر محال باشد از بابی بگردد و تابعین در کرد و بدستور
 او را بر خلیفه خدا و پنجم نام برند و بنسب پیغمبر ساجده بجایشی رسول
 صلی الله علیه و آله لقب کرده این اطاعت احوال و افعالش
 لازم دهند و نقص قاطع شرک و ارتقا مقرر معین به نزول
 آسمانی را ملغوب دانسته و اهل بیت رسالت را از جمیع حقوق
 دینی و دنیوی ممنوع ساخته احدی در امور مذکور از جاده نباشد
 آن ضال مضل منحرف گفته و همگی آینه پذیر غیبت و ضالت

کروین امام و مأموم و حلال و مقبول و معصوم و هر که باین قسم را
راضی و خشنود بوده و قول و فعل او را معتبر دانسته و احتمال کذب
و خلاف بدو در امان هدایت و ولایت راه داده و حاصل
اقوال و افعال و اعمال امرائش را قائلان عالمین مخصوص او امر
و نواهی صادر از ایشان و مجتهدین معتقدین صحت خلافت
و لزوم اطاعت آن کرده بی دین و دشمنان خیرالمسئین را
صحیح و معتبر و مقبول علیه دانسته و با قوال ایشان من حیث
هی علم نموده یا اطلاع یافته را از کفر مسلمانان دانسته یا گفته و کفر
ایشان را موافق رضای الهی تصور یا صعود بر سر نبوی را از ایشان
صحیح و معتبر دانسته با ایشان و تابعین از مجتهدین اهل اسلام
حساب کرده یا من حیث الاجماع استحقاق ایشان را بر سر و پیوا

اهل دین

اهل دین دانسته یا یکم مقلد افعال و اقوال ایشان باشند مثل خفیه و شافیه و مالکیه
و حنبلیه و غیره از من الفرق الباطله را از زمره اهل اسلام تصور کرده یا حاصل هر
طریق وی مخالف قانون رسول الله است مشجاعت مذکور و با
فروق شیعیه غیر فرقه حقه اشعی عشره میل زیدیه و اسماعیلیه و ایچیه و نایبیه
و اصناف مختلفه غلاة باسرها در کفر مجموع طوائف مذکور قایل نبوده
و در صحت طعن لعن و تلویح و تکفیر و برات از ایشان و غدغه نماید اوین
مثل اجتماع در زمره ایشان یا خیل کفره و شرکین محشور و مقهور در یوم
الاشور و است اللهم من عقیقتی و خلاصه مذهبی و ماستیت
الاهب دینک و وقت الایوب فیک و لبندالجمهد فی تحقی الحق
و دهنون الباطل علی انی علی الایمان بک و تصدیق محمد بنیک و علی
و لیک و الایمان بولاه امرک و بحجک علی خلقک و اوصیاء رسولک

ع

ع

من ولد فاطمة عليها السلام اللهم احسن لي زرعهم وارزقني شفاعتهم واجعلني
معهم في الدنيا والاخرة اللهم اجعل عاقبة امرى اعقر انك وضوانك وكن
بجوارق ابن بنت نبيك حين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام وصيرني
ممن يقضى ايام حيوة عند قبر الحسين والفوز في كربه ومخرجه في زحرة اللهم
واسلك ان كبتى من اصحاب الحسين بن علي بن الحسين وبن الحسين واعم
الحسين وبن الحسين واهل بيته من ذرية الحسين برحمتك يا ارحم الراحمين
چون ابو بكر در استرجاع فدك از تصرف حضرت فاطمه غلظت نموده بفرج

بعد اوست اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم وآله نمود فاطمه عليها السلام
او را باین مزرع ساخت که بفرید که ملک من نبوده و از ترکه حضرت
رسول صلوات الله عليهم وآله محبوب کرد و در نیصورت میسختی اخذ آن
و تصرف در آن منحصر در من بوده و دیگری من جبت الاستحقاق بر من

آن نتواند

آن نتواند شد و در غیرت ابو بکر و ابوعبید بن جریج مضطرب شده چون جو پیک خوب
حرمان حضرت فاطمه از ارث پدر بزرگوار باشد در خزانه خاطر کینه اندوز
جمله آموز و حلای دیوه داشت در نیصورت سلطان یمن که درون و بیرون
ویرا احاطه نموده بود چنین چنان جوئی نموده ویرا تعلیم داد که پنجه فرمود
که طایفه انبیا را میراث نباشد و متروکات ایشان بورشه انتقال نیافته
از مقوله صدقه است که بر اهل اسلام از مستحقین صدقه قیمت نماند
از ابو بکر نه موافق عقل و نه مطابق نقل است و اما نقل او و اولاد ارحام
اولی بعضی کتاب است و عموم آیه بجزیه که با اهل بیت تخصیص نشده
باشد مخفی گشته و تصحیحات الهی بخت ارث بسلسله انبیا در آن واقع است
مثل و ورث سلیمان داود و ماده زکریا میفرماید که منبک من
گندک و پیا برنی و برش من آل یعقوب و صل لفظ ارث بر حقیقت

شرعی که مراد استحقاق اموال متروکات و بیونیته است اولی از ارادت نبوت
و بر تقدیر اراده نبوت تواند بود که مراد از ارادت اعم از متروکات و بیونیته
و مقامات قریب و کاه نبوت و رسالت باشد چه مراد از ارادت اگر
احر نبوت باشد لا غیر باید مثل ارادت مالیات نسبت به تخصیص آن راه تواند یافت
پس بایستی که فهم زندی که از سلسله انبیاء و ارادت و الذخیر بوده و بر بند
نبوت ممکن شدی و برین تقدیر ذریت رسول الله نیز بایستی
که بوصف نبوت موصوف می شدند و مخالفین که در امامت ایشان
مضایقه نمایند در نبوت کجا متحمل آن می شدند و علی ای حال چنانکه
منسوخ آیات نبی است که نماید تخصیص آن بغیر ذریت مطهره کند
درست آن در روایات بنوی و در حدیثیه و قبل از زمان رسالت
فاطمه الانبیاء ذریت انبیای یقین از مبررات ممنوع نبوده مثل سایر عباد

استحقاق آن داشته استحقاق گرفته اند و اگر بحکایت مخصوص اولاد رسول الله
صلی الله علیه و آله که رسول آخر الزمان است باشد آن نیز محتاج بدلیل
و بر مانت و عبارت سخن معاشره الانبیاء که خصم ذکر نماید منافی تخصیص
و اما عقل بر سایر عقلا روشن است که حکایت ارادت موجب عبودیت
و تقصاتی در دین یا در دنیا یا در دنیا نبوده سبب رفع منزلتی
یا انحطاط مرتبتی تواند بود و اگر ازین جهت ممنوع از امر مذکور می شود بایستی
که حق شکر اعانت اعزاز و احترام و توقیر و اکرام ایشان درین باب نمود
بدستوریکه در باب صدقه که موجب خستی و خفتی خواهد بود دفع ایشان
از آن ممنوعه تا در درجه بعضی از ادانی بنی آدم نبوده ملاحظه احترام
ایشان نموده باشد و یکبار بگویم در نقل این روایت کاو بن نبوی
بایستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این حکم بطریق

وحی و پیغام جبرئیل از آنحضرت صد و باقیه و تخصیص کتاب خدا و منع تشریح
سید الوری نظر بر آن صحت پذیرفته پس واجب آن بود که اولاد
مطهره و مسرکه در طبقه از طبقات بوجهی از وجهی شرعی مستحق
میراث از آن حضرت شدی ایشانرا از اینجی خبر داده و تسلیح این
امر بایشان نموده آنچه اراده الهیه بان تعلق یافته بود بر ایشان ظاهر
ساختی یا از شبانیه احتمال نماید گفت رسالت مضمون بودی و ظاهر است
که انفراد و اختصاص اخبار و اعلام این امر بانی بگردون اولاد تحقیق است
و در این علوم او قرینه کذب راوی و اقرار بر رسول شمی است و از طیار
امور است که چون جمعی از معصومین و مقربین در کاه رب العالمین صحبت
مخصوصه ظاهر ملاحظه ادا ای شهادت نمایند آن شهادت یزد
ابوبکر و عمر معتبر نبوده و عوی فاطمه زهرا و کواهی علی مرتضی و حسن

مجتبی

مجتبی و حسین شهید کربلا علیه صلوات الله الملك ارضع السماء اذا
اعتبار پررون و چون ابوبکر منع میراث فاطمه نموده مخالفت صحیح
کلام الهی نماید و مارک است نبوی کرد و احدی از صحاب او منع
نموده و مجرد قول ابوبکر است نه آنکه صدق می تواند بود علم نموده مخالفت
صحیح خدا و رسول تجویز نماید یا آنکه چون متروکات نبوی عامه به عامه
مسلمین تعلق یافته اهل اسلام را هر یک از آن حصه و نصیبی خواهد بود و ابوبکر
نیز بر نعم خود و تصدیق دوستان او داخل خمره اسلام است و در
از جمله شرکا و تحقیق خدا خواهد بود و درین باب جلب نفع و آسایش
وی منظور نبوده بگفته وی عمل نموند و قول حضرت امیر المومنین
علیه السلام در امر فدک اعتبار نکرده از درجه اعتبار ساقط دانستند
و اینها همه قراین و آینه است بر آنکه عامه صحاب رسول الله صلوات

علیه وآله القلیل در عداوت خاندان نبوت شریک بوده همگی
از پیمانان حضورت آن دو دو مان رنجیخ البنیان مست و مودت
کردین در تحت مدلول صدق شمول و تری الناس سکاری و قائم
بسکاری و لکن غلاب اند شدید داخل کردیدند و مؤید مقام
بروایت علامه در کتاب خلاصه الرجال زینف بن غیره
از حضرت باقر علیه السلام که از تداناس بعد رسول است اول ثلثه
نفر سلمان و ابوذر و المعتد داد قال قلت فعمار قال خاض حیضه
ثم رجع ثم قال ان اردت الذی لم یتک و لم یدخله شیء فقد
وکی نیت که اگر از تداد من کیرات بودی بلکه اصلی جلی زد عمل
و افعال اصحاب شمال نشدی اینقدر جرأت در مخالفت احکام
خدا و رسول نموده مصدقین قبح از قبایح نشندی و در حکام مخالفت

ایشان

ایشان با قانون شریعت محمدی صلی الله علیه و آله از ان گذشته که بجا
کتاب از عمده تفصیل آن بقصی توان یافت و در کتب مخالفین مسطور
که عمر بنبر رسول الله صلی الله علیه و آله چون بکات ناقصات مجوات
که مرتبه نفع احکام شریعت و ملت نماید روزی این کلمه زبان جریان
و او که متعنان کانتافی عهد رسول الله و انا صرنا و اعاقب علیها
متعنه النساء و متعنه الحج و ایجاب است از عمر متضمن اعتراف با کبر ادعوا
ترک اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله نموده و چپسز که در زمان
رسول الله بست نبوی که ما خود از وحی آیهت مقرر و ممول و سحر
بود وی حرام نموده و با اتفاق است محمد المصطفی صلی الله علیه و آله هر که
محرّم ما حمل الله باشد بی دلیل شرعی تارک دین محمدی صلی الله علیه و آله بوده
داخل کفره و ملاحن است و طرفه آنکه هر دین عمر مقررند که وی محسوب بود

قول و منسلی مثل سایر اناس از خطا و مخالفت خدا و رسول او مخالفت
مینست و علی ای حال چون منبر موده رسول صلی الله علیه و آله موافق امر
و اراده حق سبحانه است پس امر متحرکه چون تمول زمان نبوت بوده و عمر
تخریم آن حکم نموده و در صورت خلاف ما اراد الله نموده در زمره
اولینک هم الکافرون و دخل کفره کردین باشد هضم از وجوه مخالفت
شبیخین با قوانین حق سبب کونین است که ابو بکر وصیت کرد که او را
در حجره مطهره بنویسد و دفن نموده بجل و گیر نبرد و بعد از آن عمر نیز چون
قابل مقام وی و سالک مسالک اوست او نیز این بی ادبی
و پشیمانی نموده بدعت ابو بکر علم نموده بیان مذبحانین است
که حجره بنویسد یا بر ملکیت حضرت باقی بوده و بورش اشغال یافته و دخل
صدقات متعلقه با اهل اسلام است چنانچه ابو بکر مدعی است و بعضا

باینمخی اشارتی شد و بوقت در اقل چون حجره مطهره بلا شاقه میان و رفته
محصون بنویسد شرک بوده و وی بی اذن ایشان قهر و غضب ایدان
تصرف نموده و وصیت بچرخ که مخالف وین بنویسد باشد نموده و بی وجه
اباحت متصرف ملک غیر شدن و این عین کفر و زندقه است و
اختیار قول ثانی که میان اهل اسلام اشترک یافته باشد همان شده سابقه
در خصوصیت حاصلست بعضی از رجال اهل جلال از جماعت مخالفین
میکوینند که حصه عایشه و حفظه ایشانرا وقف نمودند و این نام است
بجایت ناپسندین زیرا که اول مخالف و عوی ابو بکر است که از
حضرت فاطمه را مانع شدن از تقسیم با او امتناع می نمود و این صورت
در زمان ابو بکر است هر ایا که غضب حقوق فاطمه از جهت صورت و
و بوقت در ملکیت و جنت و رتبه حصه هر کدام از ایشان از حجره مطهره

ساوی محل دفن ایشان نبوده و در ملک سیربی اذن و رضای مالک
 از روی غلبه و هتک و حکومت مدفون گردین و حاصل کلام است
 که اگر عبا و بار رسول الله صلی الله علیه و آله و مخالف سران و سنت پیغمبر
 از روی غلبه و عدوان و استخفاف شریعت و نبوت موجب ارتداد
 بوده هر کتب این قسم از امور مستحبی با هم کافر و مرتد و ملحد و منافق
 و این نوع از اساطیر امرای ملت در موضع متعدده که اندکی از آن
 در آن رساله اندراج یافته است و از رتبه با ساحتی مذکور گردین اند و شاهد
 حال درین قضیه است که اگر دشمنی و عداوت و خصومت اهل بیت
 رسالت را عاقلانه ظاهر و باطن و صورت و مخفی جماعت مذکور ننمود
 شد فرزندین عدوان خاندان رسالت تنبیه بودند ابو بکر و عمر
 در آن مکان علی و مدفن متعالی سید الکونین طایف مزاده فاطمه طاهره

مخافت

مظهر

مظهره و بجزگوشه رسول صلی الله علیه و آله و منور صفت رسول حسن علی
 بن ابیطالب را از محل موروثی صوری و مسنوی ظاهری و باطنی مجموع
 ناسخه در خصوص این قضیه ساکن مالک اظهار کرده و درین قضیه فایده
 نمی شدند و شکی نیست که وقوع قضایای مذکور از ایشان چون بنوا
 طغیان و عصیان و تسلط در حکم و قهر و غلبه بر دودمان نبوت و رسالت
 علت مستقلة بلکه علت تامه تحت حکم کفر و ارتداد و آن طبقه ضاله
 ناکله بوده محل مانی و مقاسم تاویلی و توقیفی نیست ختم الله علی قلوبهم و علی
 سمعهم و ابصارهم عتاق و طعم عذاب عظیم ششم از موضع علم بعد از
 و مخالفت کتاب و سنت که ابو بکر و عمر مصدر آن شده اند ضیاع
 اعجاز این فقرات را کلمات خطبه ساینه نامه موسوم به تنقیح است
 که اما و الله قد تقصصنا این تخافه و آنه لیعلم ان محلی منها محل القطب

من لوجی محمد زنی اسمیل و لایر فی الی الطیر فدلت و و نهما تو با و طوت
عنا کتشی و طفقت ارئای پین ان اصول بید جلاء او اسپر
طیحه عمیاء شیب فیها التصیغ و یرم فیها الیکبر و یکدج فیها
مومن حتی یقی ربه نسرت ان تصیر علی مانی اتی فیضت فضرت
فی اسمین سکر فی الحکن شیخی اری ترا شجنا صل صومون عبارت وانی اید
شکایت از ان سر کرده سلسله غاصبین حقوق مرتضوی ابو بکر بن
ابن جواد که حضرت در لباس قتم اشان آن نموده میفرماید که بذات خداوند
جهان که سپهر آسمانی فیه خلافت را بطریق پراهنی که سائر عیوب بدنی
و حاصل فضایل صورت عنضریست در بر کرده با وجود آنکه میداند که نسبت
من بخلاف مثل نسبت قطب است بر جی اچنانکه سنگ
بالاین آسیا بر کرد و میل آهنین که در سنگ زیرین می نمود دور

می نماید

می نماید خلافت رسول صلی الله علیه و آله نیز مثل آن بر کرد من یک دو این کتب است
از آنکه چون مدار اشعاع آسیا بر ان میل بوده نواید تا موله رحابیه و نوشت
بر وجود آن میست بچنان مقاصد و نیت و خصیصین مآرب علیه
و عیالیه نشا با تشریح بوجود حضرت مربوط بوده نقطه بر کار هدایت
و الایب دو ایر خلافت و وصایت بوده ظهور حقایق موجود
بوجود آن منظر انوار غیبت و شهود تحقق پذیرست و بنا برین قایل
مقام و ناب ناب حضرت سالت در وجوب اطاعت او امر
و نوامی بوده تظلم مهتاج آدم در نشاتین دینی و عقوبی آن کاشف
رموض ارض سما تعلق پذیرست و اگر این امر شخصی بی نسبت با
یافت بوی متعلق باید دین هنگام آسینا دین و رحانیرت
خیر المرسلین معطل و منفعت مانع مافع موله مترتبه بران

صورت نه بند و و کلامه بخیر غمی است این ظاهر اشارت جلوم دینیه و معارف
بقیه است با معنی که هر که طالب ریح تحقیق بوده سالک مسالک
علم و عرفان باشد چنانچه معرفت از چشمه صافی و دانش آن عارف معارف
سلوئی قبل آن تفقد وونی بر ساخته با بدان استعدا و نفسی باید بنا
برین عبارت لایقی الی طبر کنایه است از علوم مرتبه و سمو مرتبه
و ارتفاع قدر آن عظیم المیزان احدى از نفوس بشریه و اینکه با وجود
طیران بر شواحق قتل تحقق و بدست از وصول بشره و رفیع بنیان
و الامکان علوم حقیقی و معارف تحقیقی انحضرت عاجز آمدن معترف
بقصورت و باقی کلمات زکات آن نقطه دو ایراد کمال گنا
متضمن شکایت و بیان تقاعد از مطالبه حقوق دینی و امور مورد
و انماض عین ارشاد این قهر و غلبه اعالی و انزه و ادرز و ایای صبر و

و اشعار

و اشعار بلکه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله طریق ارتداد پیش گرفته
سالک مسالک اطاعت و متابعت اهل جحد و اشکار و عناد و کبر و
و انحضرت را بنی ناصر می گویند که داشته از دین بنوی رجح بقمقرای
مؤمنند چنانچه عبارت و لطفقت از تالی من ان اصول سیده خرد او
علی طحنه عیسا از ان حکایت مینماید بنی افکار و از نظار خود را مجتمع ساختم
که حسله اوزم بریشان بدست برین که کنایه از شغای و عدم علم و ان
و اشعار است یا صبر کنم بر ظلمت ظلم ناپسند که اشارت بر شد
مراتب ظلمت فضیلت فی این قدی و فی اخلق شکی پس
صبر کردم و حال آنکه چشم از غبار اندون و کبر و اشکون و تلبط
اعادی آزرده و بی نور و حلقم از تخرج مرار از ر و شامت غبار
بمشابه که مگر سنگ ریزه ما و استخوان پار ما در انجا مجتمع شده

سبب حضور این قسم از اذیت و بلیت آنست که میدیدم که
میوات من منسوب و حقوق من منسوبست و عرض
از تحریر قبلی از عبارت قدسی اشارت آنحضرت این
که دانسته شود که اعمال و افعال نشسته بر وجهی صدور یافته
که تشتمن نجات از آن خاطر و اندون باطن ظاهر آن نقطه دایره
سرایر بوده و بنا بر صلح الهی و وصیت رسالت پیام
متحمل لوازم او ضاع ناپسندین اصحاب کردین تجرع
کاسات حرارت اذیات واقعه از ارباب شفاق
و نفاق پرورخت و اگر تمامی فقرات جمله تحقیق کون
ترجمه پذیرد موجب طول کلام و اندون خاطر مجبان آن
دو دمان و لایبمکان است و در کتاب نهج الحی و کشف الصدق

از

از سند خلیل منقولست از رسول رب العالمین که من اذی علیما
اذانی و ایضا در کتاب مذکورست که یا ایها الناس من اذی
علیما بعث یوم یقیمه یهوویا او نصرانیا این خطابت بکون ای
بر وجه عموم که هر که آنحضرت را اذیت رساند روز قیامت
چون بموتش که در داخل زمره یهود یا نصاری خواهد بود و اگر
بعبارت منقوله از حضرت صادق علیه السلام در کتاب مجمع
الدعوات رجوع شود حرارت خاطر از تصویر حالات
مفرون بکفر و نفاق همچون صیحت لعن و طعن بر عظمیا
و رؤسای اصحاب با اوب مصور بصور علم الحسن کرد
اصلا و مطلقا خدشته چون و چرا و وسوسه مضایقه و مرا
در صحیفه خاطر نمازده سالک سالک صدق و یقین کرد

بصحت

و بعضی از آن عبارتست چه دعای صغری فریش بود همانا این رفران
اتارست و عبارت موعوده بیت اللهم وضاعف لغتک
وباسک و نکالک و تقمک و عذابک علی الذین کفروا و ما حوتا
رسولک و اتهمانیک و مانیاه و طلاعقن فی وصیته و نذا
عمد فی خلیفته من بعده و ادعیات مقامه و غیر احکامه
و بدلائسته و قلیادینه و صغرا قدر حجک و بدایظلمهم و طرقا
طریق است در علیم و منع خلیفتک من تدالک و تقویم العوج
و امضاد الاحکام و اظهار دین الاسلام و اقامه رسدو القرآن
والغنا و نبیها و کل من مال مسلم و سد حذوهم و سلک طریقهم
و تصدق بیدعتهم لئلا یخطر علی الیسعید من اهل النار و ان
اللهم من وان قبولهم و اتباعهم و دعوی الی و لا اتم و شک فی

کفرهم

کفرهم من الاویکن الاکسیرین یا ارحم الراحمین حال مضمون این عبارت سی بار
و بسبب روشن بر کفر ابوبکر و عمر و ترک ایشان و خیانت صادق
از ایشان درین بنوی و همت بر حضرت رسالت ۳ و بر کشتن از دین
انحضرت و کشتن عهد و پیمان روز غدیر در امر خلافت نایه و لا
و تصریح است با کشته شدن و با این شایسته را حکام است و تبدیل است
بنوی نموده ملت انحضرت رسالت را بر کرده اند و غیرت
دین و شریف نام نهاده و تحت خدا که عبارت از علی مرتضی
سجل و بی اعتبار کرده اند و عذر و بیوفائی با ائمه است نموده
مخالفت امر و معنی ایشان خستیا کرده اند و ابتدا بظلم آل رسول و انفا
حرب با ایشان و منع خلیفه منصوبه من الله از آنچه موجب تدخیر
در بیان شریف باشد نموده و انحضرت را در استقامت و نیان

کرده

ملت و امضا احکام شریعت و اطاعت دین اسلام و اقامت حدود
قرآن مانع گردیدند و همچنین عبارت مذکور شتمت بزرگوارن
بر ایشان و دختران ایشان که عبارت از عائشه و حفصه است و شتمت
اینضابر لعن جماعتی که بدعت ایشان علم نمایند و بطریقک ایشان
رقه باشند می نمایند و بقول ایشان متمسک گردند و سخن ایشانرا
در دین نبوی معتبر نشانند و تابع امر و نهی ایشان شوند و همچنین
لعنت نموده بر جمعی که خروج را بدستی و محبت ایشان ترغیب
نمایند و تصریح نموده بر کفر کنند که در کفر ایشان تمسک نمایند
از اولین تا آخرین مجملی از ترجمه عبارت فیض آیت حضرت صالح
اینست که نوشته شد و ظاهر است که بهترین متمسکی و روشترین
و بدیست بر کفر شیخین و تابعین و دوستان و مجانب و کسائی

که بقاعده

که بقاعن ایشان علم نموده باشند و ایشانرا داخل اهل اسلام دانند
یا شک در کفر ایشان نمایند نمی باید که ایشانرا کافر دانسته از طبقه
اهل اسلام خارج دانند و چون شیطان لعن دورینست که کسی را
و سوسه نماید که چون جماعت مذکور قابل کفایتند و از اهل قبله اند
حکم کفر ایشان چون توان نمود حضرت صالح از عیب فرمود
که هر که شک در کفر ایشان نماید سختی لعن است و پوشیدنیست
که بجز و کلمین گفتن در روی بقبله نمودن در تحقق اسلام کفایت ننماید
موقوف بصدیق با جابه النبی و اطاعت او امر و نواهی
اوست یعنی اطاعت و متابعت او را واجب دانسته
مسکران و جاهل مقصیات او امر و نواهی رسالت پیام
باشد و اسلام ظاهری معین است که خون و مال و زمان

و فرزند آن ایشان محفوظ مان پر امون آن شوازند چنانچه در حره
مناقضین زمان نبوت که من حیث الظاهر ایشان بکلمتین نموده
و در ملازمت حضرت و اقامت صلوات و سایر امور و بنده تفسیر
نمی نمودند و لکن حق سبحانه و تعالی میفرماید که و اتدعیسم انفسن
کاذبون ایچ مجلی از وجوه صحت این برخلقا ثبوت و تابعین
ایشان ذکر یافت و معلوم شد که هر که در کفر ایشان و عدغه نموده
تسلسل باشد و نیز داخل کفره و تحقیق این طعن است و خلاصه
کلام در مقام است که غیر فرقه ناجیه ای سنة به جمیع فرق
اسلامیه یعنی آنها که ظاهر ابودنیت خدا و نبوت محمد مصطفی
قرار دارند روی بقبله مسلمانان نموده باز میگردانند و بقیه
عراسم دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از زکون و خمس و حج و غیرهم

بنام برسانند

قیام میسایند آموزند کون ایشان انفعی نموده در روز جزا قیامند
بوده در درجه کفره و کسیرین منجی خلودنا رو عذاب الیم اند
و بروایت ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام در کتاب مجتهد
یعقوب رحمه الله ذکر یافته که هر که بوجدنیت و نبوت کعبه
نادام که انسر از تولایت امیرالمومنین علیه السلام و با ائمه
اشی عشر علیهم السلام نموده و بر از عادی ضمیمه آن ساخته باشد
ایمان وی صحیح نبوده او را خدا شناسن نتوان گفت و چون
ایمان صحیح عبارت از محبت ایشان بر وجه کمال چنانچه هر که
از کفر عدم محبت و موذنت و قبل ازین مجلی از آن ذکر یافت
که محبت کامله تحقق نیاید الا بعد از بهتر از عادی و اهل حج و انکا
آن خاندان عصمت بنیان بنا برین چهار نیز مثل تو لار کئی از ارکان

اقرار

ایمان بوده است دوست ایشان را دوست خدا و منکر ایشان را
حق جل و علاست و این بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات
اشرفی باین نموده که و لعن فیهم ان جهنم ایمان و لغضو
کفر و ان امرهم امر است و یهیمم نمی شد و طاعتهم طاعت است
و معصیتهم معصیه است و اولی است و اگر نادانی را این
شود که مخالفین ایشان موسوم بعداوت نبوده اند و ازین
معصیت مبرا اند جواب است که هر که از پیمانۀ محبت است
رسول الله صلی الله علیه و آله کام جاز اطراوت و نصرت
دارد و بتقدیم کسی بر ایشان در امری از امور ارضی شده
قبایل آن نشن نسبت بآن سلسله رفیعہ مراعات اعزاز
و احترام لازم دانسته غیر ایشانند و از خلاف پنجه نخواهد

و است چنانچه بروایت ابن عباس در مناقب ایشان مذکور است
که حضرت رسالت علیه و آله فرموده که علامت بغض
و عداوت علی بن ابیطالب است که دیگر برابر وقت دم
داند و عقل نیز همین حکم مینماید که با وجود شیندن از فضایل
و حالات امیرالمومنین علیه السلام و دانستن احوال
ابوبکر و غیره اگر عداوت و خصومت با حضرت در میان
نباشد کدام تحقیق و استعداد که ابوبکر بان خصائص
و در ماده امیرالمومنین منقود بوده که ابوبکر را بواسطه
آن قایل مقام رسول است باید و است و آنحضرت را در درجه
رعایا و تابعین وی تصور باید نمود و این معنی نیستند
عقل و نه موافق نقل است و شجاعت از شجاعت مخلقه کفر

والجاءه که معتقدین حجت خلافت ثلاثه را موجب خلوه و عدا
در یوم التناوب است و مناسب مضمون این کلام است آنچه از
شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی نوزادند ضریح نقلت از ابن
عباس از حضرت رسول سوال نمود که وصیت کن اورا
با امری که در دین و دنیا از آن نهشاع و حضرت در جواب
فرموده که بر تو باد بموت علی بن ایطال علیه السلام که
متم بذات آنکه مرا بخل فرستاد که حق تا هیچ حسنه از هیچ
شیخ قبول نکند تا از محبت علی بن ایطال از او سواد
و چون شخص مذکور از اهل ولایت آنحضرت باشد سینه
در دین و دنیا تو را بوی نموده باشد اعمال می درجه قبول
یابد و اگر محروم ازین سعادت باشد از سوال نمود

داخل جنیم کرد و بعد ازین کلام حضرت رسالت مقرر فرموده که
یا بن عباس ایضا که مرا بخل فرستاده که آتش بر دوشمان
علی بن ایطال پشتر غضب آورده است که بر کسی که همان و
آنست که خدا تیغ را فرزند زنی باشد بن عباس گوید کفتم یا رسول
ای که کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر داشته باشد فرمود که بکن
طایفه که نام ایشان با مت من بر زبانها مذکور شود دشمن وی
باشند و ایشان را از مسلمانان نبی نباشد و طاهر است که هر که
از اسلام بی نصیب باشد در خطی کفره و کفرین منجر گردد
و فرموده که از علامات عداوت آنحضرت نفس دریم
عبر او است بر او و این عباس زور است میناید که چون از یحیی
ایمی که شته و وقت رحلت آنحضرت نزدیک است کفتم یا رسول
چه میفرماید که بر ابدان عمل باید نمود فرمود که یا بن عباس مخالفت

کن با هر که مخالف علی باشد و بوقت ناصرو مدد کار مباش کسی
که مخالف علی او باشد یا بن عباس اگر خواهی که ملاقات
پیدا کرد کار نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست علی
و دشمنی نماید با دشمن علی این بر حد باشد که در ماده ^{علی}
شکست در خاطر گذرانی که هر که شک کند در ماده حضرت
نزوانند تا از پس کفره و شیرین است و از جمله روایات
منقول در بیست و پنجمین خواطر خواص و غوامض شیعیان
و مجتبان و دوستان سیدنا هم روایت بیضاغی بن مهران
از حضرت صادق علیه السلام است برین وجه که آنحضرت
بیضاغی خطاب نموده فرمود که بدترین مردم کینه است
گفت یا بن رسول الله بدترین مردم ما هم حضرت زین
سخن نبوغی غضب آلوده شد که در خان مبارکش آید و خسته

کرد

کردید و از روی آرزوی خاطر آفرینس بکینه نموده و تکرار کلام سابق
فرموده سماعه بجهان دستور جواب داد بعد از آن فرمود
که چون شد که روز قیامت شما را پیش از مردم بجهت
اگر شود و این از پیش از همه کس بدو رخ اشارت نماید
و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند که عید انجم که مرد می
که در دنیا ایشانرا از اهل کناه محبت و محبتی خطاب میدادیم
بکار نقد و حلای بیان چگونه است و مضمون مسطور موافق اول
آیه شریفه است که ما لئلا تری رجلا کنا بعد هم من الاشرار
و بعد ازین قسم از ایشانست دیگر بان متوجه سماعه شن فرمود
که هر که از شما کناهی از وصا دیگر در چون روز قیامت شود
بیای خود متوجه درگاه الهی بشن شما را شفاعت کنیم و عبادت

حضرت یست که یا سماعه بن مهران آی من آسا منکم اساده
مشینا الی الله تعالی یوم القیمه باقدامنا فنسبح و بحمد ازلان
فرمود که و انتم که داخل نشو و از شما ده کس و انتم که داخل نشو
از شما یک کس و انتم که داخل نشو و از شما یک کس و انتم که داخل
نشو و از شما یک کس **بناست** در ویست صحیح مجتبه در باب
سیصد و شصت و بیست و نهم و در روز نهم پیش
از پیش و زیاده از احاطه و نهم و در ایستاد و ذکر
شماره ازلان حدیث من طول الکلام و تورط الخلق فی الامام مصلحت
بذین ختم رساله باقیاع استحقاق لعن لعن صحابه نمودند
انست بنظم کلام و اوثق بخلق الظاهر باطن و صورت
بمعنی است و چون تبارک ازین دانسته شد که قول و فعل حضرت

انتم طاهرین

انتم طاهرین بنا عصمت و طهارت ذوات مقدسه ایشان مؤمن
آزاده الهیه بوده مجملات قرآن و مشابحات و غیره تمامی نزد
ایشان حاضر بوده مدلول صدق مشمول الایمه الا الباطن و کون پیرو
شکوک و شبهات محتمله را در مقام مرتفع می سازد و بسیار
باید که آنچه طریق استناد آن یکی از حضرات صدیقین صحیح
کرد و اطاعت مدلول آن و اعتقاد بوجوب متابعت
مصناین صحت قوانین ایشان که انبای رب العالمین و
الهی در روی زمین از نصب این ضمیمه خود باید داشت و بنا
برین باید دانست که بطریق وثوق انتم اثنی عشریه و صوفیه پذیرفته
که چون آیه یوم ندعو اکل الناس با ما محمد شرف نزول یافت
یعنی هر طایفه از طوائف بنی آدم در روز عشر برافت و جنت

امام ایشان حاضر آورده بان عرض خطیره خواهند شد و بعد از
این شریف جمعی از ایشان که حضار مجلس نبوی بودند سوال کردند که مگر
غیر از شاه نبوت بر صفت امامت خواهد بود حضرت در جواب
ایشان فرمود که امر رسالت بمن اختصاص یافته و امامت
مخصوص ذریت من است بعد از من اما بعضی از اشقیایان
بکذب قول ایشان و انکار امامت ایشان نموده و ائمه
کفر و ضلالت و مابین ایشان دست ظلم و تعدی از این
بی باکی پروان آورده مخالفت حکم خدا و رسول را قوی داشته
دقیقه فرود گذاشت ننمایند و در انوقت هر که تولا با اهل بیت
من نموده صدق احوال ایشان روز قیامت بر قاف
من اختصاص یافته بود که تابع اهل طاعت شدند بیکه

بر احوال

بر احوال و افعال ایشان نماید بدستیکه آنکس از من نیست و با من نیست
از و پیرو ایت و شکی نیست که هر که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از و پیرو ایت باشد در صحای محشر داخل است او نباست و بر قاف
انحضرت سرفراز تر که در درجه کفزه داخل بود حضرت اله دنیا
و الاخره باشد و اصح ازین روایت بریدیم است حضرت
با قرعید السلام در تفسیر آیه اولیک الذین لعنتم الله
و من لعن الله فلن تجد له نصیبا و حاصل افاده حضرت با و علیه السلام
اینست که هر که از طوائف آدم کمان کند که در طریق هدایت
غیر ذریت حضرت رسالت جلد و آله باین صفت هستند
پذیرست شخص پنجسین عند الله تعالی و مطهر فوج خود
باشد و او را نصیبی و ثوابی از بهشت و نعيم جاودانی

بنوده مخدول و منکوب صحرائی محشر که دو مثل رویت
مذکور است آنچه از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه
و یوم القيمة تری الذین کذبوا علی اند و جوهم مسوؤة نقل شده
برین وجه که هر که در دنیا خود را امام گوید و کذب و افترا
نام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق سبحانه خطاب به پیغمبر صلی
علیه و آله نموده میفرماید که خواهی دید که کسانی بدروع بگلا
واقع بر بند خلاف نشسته باشند در صحرائی محشر رویا
و نامه سیاه و وادیا کنان در صفت مجرمان و رویان
جای نماند و در معنی از ابن ابی یعقوب از حضرت صادق
علیه السلام نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز
قیامت با ایشان تکلم ننماید و اینان از اهل نصیب و چرکنت

پاک

پاک نمیکردند یعنی سزاوار دخول بهشت نیسازد و بندگان
شدید منتیب میگردانند یکی آنکه دعوی نماید که حق است و امام
گردانیده و در چنین باشد یکی آنکه انکار امامت شخصی نماید
که الله تعالی او را امام گردانیده و یکی آنکه اعتقاد وی این باشد
که این دو کس از اسلام نصیبی نبند و مؤید این روایت آنچه
در کلینی ذکر یافته که من است امامت من شدگان شرکاءند
یعنی هر که امامت وی از جانب الهی نباشد مثل کتبت که بخدا
شکر آورده باشد و وجه این است که چون حسین امام
و خلیفه مخصوص مرتبه ربوبیت پس هر که اعتقاد او
بخود باید بگیری داشته باشد و حق است او را چنین این
منسوب نگردانیده باشد در صورت باید که قایل بشود

در کارخانه الوهیت کردین ازین پس است آنچه این ابو یوسف
نموده از حضرت صادق علیه السلام که من دعوی الامامه ولین امام
منوا ظالم الملعون یعنی هر که دعوی امامت نماید و وی امام
نباشد یعنی خدا و رسول او را جهت این امر تبیین نموده باشند
شخصی پس از اهل ظلم و استیغاب لعن است و از روایات
معتبره مذکوره در کتاب کافی بروایت زراره از حضرت
باقر علیه السلام و از آنحضرت متصل بحضرت رسالت صلوات
علیه و آله ترقوم شد که اما لو ان رجلا قام لیله و صام
نهاره و تصدق بجمع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولاته
ولی الله فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلاته علیه ما کان علی
حق فی ثوابه و لو کان من الایمان خلاصه مضمون عبارت

است که حضرت رسالت ص فرموده که اگر کسی تمام شب عبادت
نماید و تمام روز رخصت روزی نموده باشد و جمیع اموال خود را
در راه الله تعالى تصدق نموده باشد و در تمام عمر اوقات صر
حج نموده باشد با وجود بیخمال او را معروف معرفت و لا
ولی خدا حاصل نشد باشد و نداند که ولی منصوب است
خدا کیست و چه است تا تو لا بوی نموده جمیع اعمال او بدلات
آن ولی خدا صادر کرد و بیطور کسی را در درگاه الهی استحقاق
اجری و ثوابی نبوده از دایره اهل ایمان خارج باشد
و شکی نیست که مضامین صدق این روایات مذکور
تمامی موافق احوال و اعمال خلفای ثلث و تابعین او امر
و نواهی ایشانست که بر زبان مردم باهل سنت و جماعت

کردین

ندکون مریک کرد و چون از طباق مدلولات روایات ندکون
بر حالات و اعتقادات اهل خلاف غایت و ضوح یافته
اصناف ایشان باوصاف ندکون محل مضایقه و منازعه
و مقام شایبه و مکابره نیست و امور ندکون از خواص کفره
و شرکین و ملاحص و مناقبین است ظن شرعی بلکه علم از
بنفای و شقاق و کفر و لو از هم آن در ماده طوائف اهل حلا
موصول یافته از ثواب احتمالات بعین که جهال و معاندین
گویند یا نویسند بغایت دور از نواهی حیالات فاسد
ابجاعت مجحور است و ایضا از وجوه و الیه بر کفر و ضلالت
خلفای و ابغین از و هیت منسوبه کجاست مؤمنان جعفر
علیهم السلام است در نفسیر آیه ومن ضل بمن اتبع هواه

نور

بیم

بیم که من است حضرت فرمود که منی آیه است که هر که در امور
دینی اعتماد بر عقل خود و هوای نفس گذارند و بی آنکه او را
ناوی از جانب خدا باشد که هر چه بر او میگذرد بگردد که راه
ترین که امان باشد و مثل امنیت رویت مجرب مسلم حضرت
با و علیهم السلام بر پیوسته که من دان است بسیار و به کجده فیما
نفسه و لا امام که من است فی غیر مقبول و هو ضال میخیزنی
هر که نزدیک جوید بخدا بوسیله عبادتی که نفسی در این غنا
جهد و سعی نموده باشد سعی آن شخص در آن عبادت
قبول حق سبحانه و تعالی بنوده که راه و حیرت زده است
و اصرح از بیگمایت واقعه میانه ای شایسته حضرت صادق
بر پیوسته که حضرت خطاب بوی نموده چنین فرموده که یا ابا

و اسد لایق صلوات الله علیکم و لا اله الا انکم و لا اله الا انکم
حاصل کلام آنحضرت اینست که عبادات مفروضه و طاعت
منصوصه از غیر اثنی عشر صحیح نبوده بدرجه قبول موصول شوند
بود و از نجات حضرت صائق علیه السلام بیان این مدعا را
مفروضه بسم ساخت که شایبه لم و کیف و خدشه چون چرا
مانع گردین مستمع مدلول عبارت از سلوک و ادوی ظنی
و شکوکات عدول نموده سالک مسلک علم و عرفان کرد و معلوم
که عدم قبول عبادت آن طایفه از جهت فقدان شرایط
صحت است که عبارت از عقیدن خالصه و ایمان صحیح است
که بلزوم اطاعت اهل بیت رسالت و متابعت
او امر و نواهی ایشان است در دنیا و آخرت و روشسته

از عبارت

از عبارت سابقه و از مستندات اعتقادیه روایت
حسان بن سید از حضرت صائق است چنان
صحیف کتاب کافی موشح یافته و آنحضرت سپیده
حقیقت حال اهل ضلال را مسکوک نکره بیان ساخته لایب
الناصب صلوات الله علیهم و از فی و هذه الایة نزلت فیهم عاملة
ناصبه صلوات الله علیهم و حاصل کلام در مقام اینست
که حضرت صائق علیه السلام میانه نماز که فضل عبادت
وزنا که فحش معاصی و سیئات چون از مخالفین واقع
کرد و تفاوتی ملحوظ ملاحظه آنحضرت نکته تزد آنحضرت است
که همچنین بر فضل زنا مواخذ و مغرب خواهد بود بر فضل نماز نیز
بهمان فاعل مغضوب و معاتب و وجه صحت این قضیه

سجده از راه عترت چون از اجیاء غزالی شفازان خاست
در که و ان نه از طب بوعلینا: حقیقت کلام در باب
خلفای ثلث و تابعین است که از تداو ایشان یعنی رجوع
بطریق جاهلیت و بت پرستی بعد از استعا و استعا
اسلام نموده اند یا آنکه در اصل کفر ذاتی باقی بوده بطریق
منافقین که با طهارت کلیمین و ایمان بطواهر عبادت
شرعیه عمل می نمودند و این حکایت مرده است میان ائمه
مذکورین و آنچه بعضین بپوسته است که آثار کفر و نفاق
و مجد و انکار اهل بیت و اقدام بر امانت و کسر حرمت
و بدعت در قوانین شریعت و تحریف کتاب و تبدیل
بدعت نمودن پس قدر مشترک میان ائمه از تداو کفر صلی

در بعضی ظهور دارد و لکن مخصوص احد الامرین فی جمله خلفای داشته
و این منتهی بر کثرت هر یک از الامرین مذکورین صورت پذیرفت
اما بار تداو ایشان از جهت که حضرت صلی علیه السلام چون از
اهل ارتداد که مدلول آیه ان الذین ارتدوا علی اذانهم من مجسد
ما من لهم الحسب بران دلالت مینماید قبول کردید در جواب
فرمود که فلان و فلان مرتد گشته از دین محمدی بر گردیدند و از
وقتی در دست با کسب بوق با ایمان شن در حره مؤمنین داخل شدند
و اینضا از حضرت صلی علیه السلام نقل شده که مراد از طایفه که
مدلول آیه شریفه قلند یقین الدین کفر و ابر بهم غذا باشد است
جماعتی باشند که بر گردند از حق تعالی و خلافت امیر المؤمنین که
من جانب الله انکار نمایند و دین آیه حقیقانه اعزاز و احترام قبول

و اگر ام حضرت را بجای رسانیدن که مردود و او را مردود است
و است و غیر از آن حضرت بلفظ بر بجه نمود ظاهر شود که
منکرین حضرت بعینه در وجه منکرین جمعاً نبوده لغاوتی در این
اعتقاد استفاقت نماید و همچنین آیه شریفه ان الذین آمنوا ثم
كفروا هم امنوا ثم از داد و کفر که بزبان حضرت صادق
مفسر حکام ثلاث و بالعین شسته و لالت بر ارداو
میناید بنا بر سر بلفظ آمنوا و اما بقای ایشان بر کفر
است که متبذل ازین مذکور شد که در لید العقبه اندیشه
گشتن پیش صلوات علیه و آله نموده و چون از سایر مولا حمله
و غرور است امید ایشان منقطع گردید باندختن و باب
جرات نموده حرکت آن محل شیع گردیدند و ایمان

بخدا و رسول اگر صحیح بوده ظاهر موافق باطن اقدام برین قسم خطیات نمود
مسلمانان پیرامون انظور احرى میشوند لیکن ایحکایت صریح الدلالت
بر مقصود نیست **دیگر** ایمان آورده بخدای عزوجل بعد از ملاحظه
امور واقعه یوم العزیر و تاکیدات الهی درین امر و تردیدت حیران
و تهنهات و تدبیرات بنوی و تهنیت نمودن ایشان حضرت
امیرالمومنین را و بسبب نمودن حکم الهی و دیگر امور واقعه از روز
و بعد از دو ماه مخالفت صرف نمودن و ارتکاب آن قسم
از فضیلت کردن و بضعه رسول ایشان زدن و آتش زدن و غیر
افروختن و در خانه فاطمه انداختن و دیگر قبایح که زبان نکرده
رقم شرم دارد که بیان آن علی التفصیل تواند نمود انظور
از معاصی آنست که ایمان بر پسر آخر الزمان آورده باشد

بغایت مستبعد میساید و از خطایات مستعجبه است **دیگر**
آنکه در کتاب سلیم بن قیس مذکورست که چون ابو بکر بعد از
غایب شدن ملاقات نموده از احوال آنحضرت میانه ایشان
حکایت میگذشت ابو بکر گفت که قبل از واقعه مذکور
امر نبوت محمدا نزد من مسکوک بوده کاهی عقل حکم
بصحت و کاهی بطلان مینمود و چون بهنگام استقرار در موضع
مخیم دست بر چشم من مالید و بعد از آنکه گشودم دریا
جسته گشتی و جعفر که روانه جسته شد بود تمامی چشم من
در آمد از بیخورت مرا علم سحر او حاصل شد و دانستم که
یکی از خواتین عادات از او صدور یافته تمامی از مقوله
اعمال سحر است و مذکورست که بعد از آنکه عمر این چکا

از ابو بکر

از ابو بکر شنیدند زای ایشان بر سحر و ساحری آنحضرت تواریف ازین
امر رسوخ نیستند **دیگر** علامه بنیابوری در تفسیر خود نقل نموده که
زنی از اهل مکه که عا که نام داشت بامتنده رعایتی و آرزوی
نوازشی روانه مدینه مطهره گردید و بفرموده رسول الله صلوات
علیه و آله از آنکه اصحاب رعایت یافته حرجت مینمود شخصی اسم
وی خاطب بن ابی طلحه مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت
در آنوقت عازم فتح مکه بود این مضمون را درج نموده بعا که
پیرو وی در میان موی سر خود پنهان نموده روانه کرد
و بعد از آن جبرئیل نازل نموده حضرت رسول از بحکایت
خبر داده آنحضرت امیر المؤمنین و عمر و شخصی دیگر بر اثر عا که
مذکور روان ساخت و فرمود که مکتوبی مثل بر احوال اسلام

و غرض رفتن مکه همراه اوست آن مکتوب از بیکینه و اگر انکار نماید
قبول نماید و چون ایشان روانه شدند بان عورت رسیدند مرتبه
اول عمر بوی رسیدن از و طلب مکتوب نمود و عا که مذکور است انکار
نموده درین امر تاکید تمام نمود و بسوگند نامی تفسیر در زمان
جاهلیت منوکه میساخت عمر قول می را قبول نموده او را گذاشت
و چون حضرت از و سوال نمود که مکتوب مکرر شده او را از چه سبب
گذاشتی گفت که سوگند نامی یاد نمود که مکتوب مذکور نزد او
و از عجزت او را رجز نموده تجویز از آن نمودم و بعد از
شدن این سخن حضرت امیر المومنین متوجه فرموده که در آن
پیغمبر صلی الله علیه و آله بی حجه خلافت نگفته و هر چه فرموده از و
الهی و پیغام گذاری جبرئیل فرموده و بر عا که شمشیر

نمانند

فرمود که یا عا که مکتوب میدی ای کشته میشوی و عا که مکتوب مذکور را
از میان کسوی خود بیرون آورده تسلیم امیر المومنین نمود و بایمان
ظاهر است که اگر کسی اعتقاد بر سالت محمدی داشته گفته و کرده
او را از سر نموده خدا و طریق وحی و آمدن جبرئیل داشته احتمال
کذب در سخنان آن صادق بقول پیرامون خاطر وی نگردد و چگونه
تقدیم قول زنی کافره بر قول پیغمبر خدای داده و بیگوند
بت پرستی کوشش نموده پیغام خدا را اعتبار ننماید و ما هاست
اللات لاله البعید و دیگر آنکه چون پیغمبر صلی الله علیه و آله در موضع
حدیبیه با حواریان العالمین با مشیرین که صلح نموده و غیر نزد پیغمبر
آن گفت هلاک است علی حق آبا تو حقی و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که بر حقم گفت سبب چه بود که این شک در اسلام نموده صلح کرد

صاحبان

حضرت در جواب فرمود که مصلحت آن مقتضی آن بود و بعد از آن
در خدمت پنجم روایت محبت ابی بکر بن باو نیز چنین گفت و از
ابو بکر شنید که حضرت درین واقعه مصلحت آن صلح نموده و قصورهای
بین مرتب نیت عمر در جواب ابو بکر گفت که ما شاکست
فی الاسلام نزد اسلمت مثل شکی بوم مجذبه یعنی از آن روز که
مندان شد مثل شکی که در روز جدیدیه نموده دیگر چنان شکی
از من واقع نشد و این طایفه ایچکایت را در ظرف
از طریق مخالفین نقل نمایند و گوید که باهل اسلام شکت
در اسلام ارتداد است بلکه کفر اصلی و اگر گوئید که توبه نموده
از کفر رجوع نمود این قول مستلزم حرق اجماع هر کسبت
فانهم و انصاف اینست که قرآن کفر ذاتی خلفای شکت

شکت

پیش از دو

پیش از وجود ارتداد ایشانست و عبارت حضرت باقر
در تفسیر آیه کریمه الکفر و الفسوق و العصیان که مفسر باقول
و ثانی و ثالث شمس یعنی ابو بکر و عمر و عثمان مؤید مقام است
اگر چه ارتداد کفر بر مرتدین از اسلام صحیح است اما اطلاق لفظ
نذکور مع ارتداد صریحیه صافه افاده کفر ذاتی نمینماید و یکی
از اشعار موافق کشته و با آنچه حق تعالی از عثمان تپیر با آن نمود
که لفظ عصیان است در آیه شریفه او نیز از بیانات لفظ عصیان
مابیه عصیان نیست و باین عنوان در شسته نظم نظام داده که
ملعون جنتم ابو بکر لعن میدان سکت چیا عمر ایست
عثمان پلید مایه عصیان است ای جمله زبانت اسماست
مبین و صاحب کتاب کامل بھانی در کتاب خود نامه

از نظر خطاب بجانب معموله نقل نموده شتم بر نیکه از دین آبا و اجداد
منحرف شدن بجز محمدی از راه زفته باشی و چون امور دنیوی
بب آن شدن بود که فی الجمله مما شاتی با و بایست از جهت
عمل میشد و لکن فی باطن بالا هر کنا علی الذی کائوا علیه آبا و ابا و در آن
مکتوب مذکور است که چون پیر ابوطالب بزرگان و اهل دانش
و شجاعت از طایفه قریش متماصل ساخت تو نیز ای علوه
در پی اتصال اولاد ابوتراب مسابله کنی و بجز محمد و بنی هاشم
عموما از راه زوی و اگر از جهت مراعات تنفر بعضی از مردم
رعایت ظاهر قوانین بن محمدی نموده رسوخ تمام در آن احراز
تو ظاهر کرد و اما در واقع از طریق تلف و قاعده آبا و اجداد
قدیم منحرف نشد از قانون بزرگدوی و دیگر سخنان در آن

کتاب

کتاب ذکر شدن که زبان مسلم بزرگان الوده توان ساخت و اگر
ایحکایت صورت صحت پذیرد در بیان مقصود کافی بوده
اجتناب بزرگدلیل نخواهد بود و حاصل ای برادر دین روای دوستان
اهل بیت ابرار و ای شیعیان خاندان حیدر که از این ساله را کجا
ذکر معایب و منال و عثمان خاندان بنوی نهوده چون
انذکی از آن مرقوم رقم بیان کرد و بعد از آن شخص تمام در
اینجه مذکور شده و غده نماز بنی و من استعدا جلا فی نقل نشد
و بکذب و افترا صریح بر صفت خیرتر بقیم نیافه و از آنچه اصحاب رسول
صلی الله علیه و آله خصوصاً ائمه و تابعین آل طه و سید نموده
از هزار یکی و از بسیار اندکی در صحیفه نوشته شد و این مرقوم
لا اثم حق و صدق کردین شیعه از معایب و کلمه از منال

رسول

ایشان بود و عرض صحیح از تطهیر آن قطع نظر از اطاعت
امیر پادشاه بجایه کیستستان ذخیره هنگامه قیامت ^{بجایه}
روز حسرت و ندامت گردانیده و سیله نجات و ذریعه
رفع مواخذهت میداند و هر که از هجاب ایمان که مبطله
کتاب و رسایل دین باب توفیق تا در جبین اهل علم داخل
گشت و خواهد که فی الجمله اطلاعی بر بعضی از امور واقع در فضایل اهل
نبوت و مطاعن مخالفان دودمان عصمت و طهارت
حاصل نماید و طیفه وی است که طمحه اوقات صرف مطالعه
این اوراق نمود و بصیرت درین باب کسب کرده مؤلف این
رساله را بوفیق استعلا بعبادت شفاعت اهل بیت رسالت
دُعای نموده کسب عاقبت و دخول در حره مجتبتین و دودمان یولا

دین

و هدایت یابند **تقدم** که چه نماید ستوده کاری از من
کردون گرفت اعتباری از من **بستم** نقشی که چون نامم ماند
بر لوح زمانه یاد کاری از من **بستم** تحقق چون محلی از وجود معتبر
کفر و نفاق اصحاب الشمال و تابعین بی مال کثوف خاطر
ارباب کمال گشت باید دانست که بعد از حصول علم از آیات
و روایات سابقه باستحقاق لعن و طعن آن طایفه ماکه ظریف است
آن از اهل ایمان بنا بر پیروی اطوار ربانی و آثار نبوی و مناسبت
کردار و کفایت اهل بیت مرتضوی صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین است چه بر عامه مکلفین حقه اشئی عشریه لازم و محتمل
که از جماعت مذکور تبرا نموده و متلفظ بخصوص لفظ معین
که موضوعت از جهت اظهار برت که عبارت از لفظ

لعن است کردند ازین جهت در زمره متوفیقین آثار و متبعین
 اطوار اهل بیت اطهار داخل باشند و طریق توضیح این
 از وجه متعدده است اول آنکه چون مضامین صدق این
 روایات معتبره صحیحه ناطق است بآنکه تبار از اعدا وین و دشمنان
 و دو مان خیر المرسلین در تحقق ایمان دخیل بوده مثل نوادر
 ایمان است پس در بصورت ناچار است از اعتبار لفظی
 از الفاظ معینه و آله بر معنی برات چنانچه در جمیع اجزای معتبره در تحصیل
 ایمان صحیح لابد است از لفظی که مجزای قسبه بوده و شعرمانی
 القیصر باشد و لفظ و صنوع بوضع شرعی نبی سنعمل در کتاب
 خداست مصطفی منحصر در خصوص لعن است چنانچه حق جل و علا
 در مقام تحفظ و غضب و اطهار استحقاق عذاب و عقاب

اعداد استبعین لفظ اشارت بمعانی مذکور مینماید که عزب
علیهم و لعنهم و یحییهم اولنک لیعینهم و لیعینهم اللان
 و یضاً الالعه است علی الظاهرین و همچنین فجعل لعنه است علی الکاف
 و در سنت نبوی نیز بر همین لفظ استعمل شده چنانچه در متعلقین
 از پیش آیه فرموده که لعن است من تخلف عن جیش آیه و در
 ماده ابوسفیان و مویبه و پسرش فرموده که لعن است آل کرب
 و التایت و اتقاید حضرت اهل بیت طاهیرین نیز برین
 عمل نموده و در مقام برات از اعدا متکلم کلیه مذکور شده اند
 چنانچه عبارت صنعی وراثش و ایضاً کلام صادق علیه السلام که
 نوکران دین رساله بقت یا قه شاهدت عاقبت پس معلوم شد
 که آنچه مجزای القیصر بوده از اعدا وین نبوی استحقاق برات تلفظ

آن در وجه ظهور سیما منحصراً در کلمه مذکور است پس هر که از اهل
ایمان خواهد که بترا از عادی نموده کامل الایمان و عقیدت کرد و باید
که تلفظ بلفظ مذکور نموده مقرون بقصد قلبی کرد و اندر پنجایچه در سایه
اجزاء ایمان قصد قلبی منافی ایمان بکلامه و البته بران لازم بوده باین عنوان
مقبول ایمانت **وجه** دویم چون پیروی کتاب و سنت از وجوب
و ذنب خالی نبوده خصوصاً در حواله عقایدیه دلیل وجوب است و حجت
و حضرت طاهرین همچنین غضب و سخط پروردگاری و معذرت از
رحمت باری را بخصوص لفظ مذکور مطعون و منصوب علیه گردانند
بهمان صیغه اظهار برائت نموده اند پس لازم است که پیروی
اطوار لفظی و آثار رسالت پناهی و ذمیه طاهره حضرت است
که بندگان نیز چون اراده اظهار برائت از اعدا است نمایند بهمان

لفظ لفظ

لفظ تلفظ نموده منافی با قول خدا و مقرآن با کلامه کبریا می باشد
چون تحقیق لعن منافی لعین بوجه معتبره ثابت شد و در قرآن غیر
و در کثیری از مواضع او امر مقصوده الهیه در ضمن ضمیمه موضوعه خیریه
تحقق یافته و بنا برین تواند بود که اگر چه کلیات مشتمله بر لعن لباس
صیغه خبری ذکر یافته اما محتمل است با احتمال قریب که غرض لعن
عباد و امر ایشان با تیان بکلامه مذکور باشد چنانچه کلامه لعینهم است
لا عنون من حیث الظاهره افاده این مدعا نماید و برین
نقد صحیح لعن دشمنان دین اعم از خلفا و تابعین مستثنی
با دیان باطله و معتبدین بقواعد فاسد مثل خفیه و سافیه
و مایکه و جنبلیه و عامه فرق منوبه بشیعه غیر اثنی عشریه
و غیر ما من لعن لاله و الزنا دقه و سایر الملاحم بانواعها و اما

سابق بپیل تائی و مانع بتنابت یقین الهی و اشارات و کنایات و ^{عنا}
اهل بیت بنوی ۴ و سلم واجب بوده مومنین اینجی فریغ روح ^{حت}
و وسیله نشاط و انباط در متابعت کتاب و سنت است و عبارت
ابن بابویه در مسئله برت در رساله اعتقادات برین وجه است که
و اعتقاد ما فی البرت انفا واجبه من لادیان الاربعه و الاندله الاربعه
و من جمیع شیاعهم و اتباعهم و اهلهم ثم خلق الله ولایم الاقران
و رسوله و الائمة علیهم السلام الا بالبره من اعدائهم چون رقم رساله
برین بحث مذکور خاطر شکسته بود مناسب آن دید که مضامین
مذکور در طی اوراق این رساله با بعضی از زواید سینه بجات اجماع
مرقوم رقم بیان کرد و اندک اگر شخصی از انتقاش مذکور عبارات مسطون
بمخبره مطالع فرصت نیافته خواهد که علی سبیل الاجمال بر آن اطلاع یابد

برجوع بخاتم این رساله نموده از ملاحظه دوسه ورق که مرقوم رقم و ضمیمه
فاین مامور مختص این مایه بوضوح مقصد در ضمن جو اشارت صورت کیا
میاید بنویسند تا **اشارات** او باید دانست که نسبت مرقوم و اخبار
ایشان در امر خلافت خدا و رسول و علم مدخلی نبوده مگر اعیان نیست
که نیابت رسول و خلافت است در روی زمین گفته کسی و اخبار
شخصی غیر موصوم صحیح بوده موافق رضای الهی خواهد بود قلت عقل نقصان
پروی او غایت ظهور دارد چه قطع نظر از دلایل عقلی نظیر
وقایع معموله میانه مردم تعجب وکیل و جهت پادشاه روزگار داشته
باخبار رعیت نبوده ایشان را درین امر مدخلی نیست زیرا که هر کس از
اهل عالم که او را احتیاج نیابتی و قایم مقام با آنچه بنشین خاطر وی فیه
و هلیت این حالت در وی مشاهد نموده او را بر رجوع این امر خصصا

میدهند آنکه صاحب موم درین امر مدخلی نداشته مردم بیکانه
و بی نسبت جهت او نایب تعیین نماید و بنا برین چون تواند بود
که مهمات عالمیان و حوایج و ضرورتیه او میان که حصول آن
موقوف بر وجود خلیفه خدا و رسول است اینان را درین امر و در خل نموده
و پیرامون نشده جمعی از ائمت و طایفه از رعیت باین حکم
قیام نموده بر اهل عقل خفای اندک که بی نوع انسان غیر
زمره معصومین تمامی جائز خطایه اختیارشان شاید مخالف
اراده الهیه باشد و بنا برین چون تواند بود که محل اعمال بقیه
بر مردم واجب باشد که عمل بمقتضای نمایند و از امور
ظاهره بنیه است که اگر بعد از رسیدن از برای هر عام مورد
و استحکام مہام مصطفوی کتاب خداست مصطفی او پس

عقل

عقل کافی نبوده جهت تبیین غوامض امور و حل مشکلات جمہور و بیانی
مقاصد خدا و رسول از کلمات بنیاد است و احادیث نبوی
و تخصیص عام تفصیلاً مطلق و نیز تمام محکلات و مشابہات غیر
ایستجای بوجود نایبی و جانشینی باشد لازم است که استبداد تعیین
ان شخص نموده و پس صلوات علیہ و آله صیر کما به نیابت و خلافت او
ایشان فرماید تا فواید ناموله بر وجودی در زمان حلت حضرت
بر وجود خلیفه و نایب مترتب گردد و اگر سران و حدیث و عقل
کافی بوده وجود نایب محتاج الیه نباشد پس در صورت رعیت
اختیاری نبوده اند امثال آن بر شخص موموم خلیفه اند و طایفه از رسول
موجب زیادتی در امور و بنیه با و مخالف اراده خدا و رسول
علم نموده باشند و نیز اختیار است شاید متعلق شخصی شود که فتن

فتمه باشد و اینصاف طایفه را رسد که جهت خود اناجی و کس در آن
تعیین نموده قول و فعل او را مطاع دانند زیرا که رجحان اختیار کسی
بر اختیار دیگری ظهور نداشته چون همگی جائز و خطا اند چنانکه مکلف
باختیار دیگری تواند شد و در صورت آنش منازعه و مخالفت
استعمال یافته منتهی تا آخر و تسامح و مفسد عظیمه کرد و در حال
آنکه فایده وجود امام رفع این قسم از امور است و غالب اوقات
مستلزم محاربه و مقتله و خون ریختن و تخریب بلاد و تسلط
بر عباد و امثال آن است نمی بینی که بعضی از صحابه اختیار خلافت
علمان نمودند و بعد از آن کثیری از ایشان اتفاق بر قتل وی نمودند تا
احباب و اهل حل و عقد را قطار و امصار درین امر متفق شدن
بودند چنانچه عایشه نیز فریاد بر آورده میگفت قتلوا انفسا قتل الله تعالی

افندوا من قتلوا

قتلوا الحراق المصحف و از محمد بن ابی بکر و عثمان یا سر و غیره مذکور است که قتل او
و حر و بیست که چون امیر المومنین صلوات الله علیه از حجج بر خلائق بطریق
آیات و روایات و تصریحات رسول و ما کلمات الهی در امر
خلافت فاین ندید اثری بران مترتب نیافت آنحضرت نیز
بچین مردمان اتفاقات فرموده درین امر بقاعن سلف عمل
فرموده از جمله مرد میکه خلف از آنحضرت فرموده بمویب پوشند
حسان بن ثابت و عید الله عمر و سعد و قاص و بعضی دیگر نیز متفق
ایشان شده بودند و حاصل آنکه جمعی کثیر جهت معاویه فرموده و خطبه
با امیر المومنین علی علیه السلام کردند و سی هزار کس سطلجه وزیر و عایشه و حفصه
رؤس و داند از آنحضرت من محاربه مجمل و غوغای بصره و قویع پدید
مقاصد بسیار بران ترتیب یافت و چون چیت قائم مقام

المعاص

کتاب و سنت کردیم که بیشتر محبوب است نمودن و بیان حضرت
امیرالمؤمنین و آن قسم که در بنای دین بنویسند واقع شدند
که قلم را قوت تحریر از زبان تفریبت و حکایت است
امیرالمؤمنین و حسین کشیدند خاندان نبوی را متاخر ساختند
تا دانسته شود که شجره پیت انطور غراب آورد و ایضا اگر احوال
از جزویات دین و ملت است باید که حضرت رسول علیه
مثل سایر امور دینیه تشخیص آن داده و یا وصیت بچنان آن فرموده
باشد و اگر خارج ملت و شریعت باشد نبوی که حضرت رسالت
انارت آن نموده باشد اختیار است در بصورت مستقیم
تشریح و بیعت در احکام شریعت باشد ایضا حق جل
فرموده که **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و**

ع
ع
ع
ع

برین

برین تواند بود که بیان خلیف نمودن و تعطیل این منصب و عدم
النفات بشخص آن راضی شده باشد مگر آنکه بهیچ وجه بطریق نبوی
نداشته توضیح و تبیین آنرا خارج از امور محتاج الیهای دین مبین
نبوی دانسته باشد و درین حکام مهمت و رعیت را چه یار
اگر بمقتضای هوای نفس عمل نموده کسی را باسبب خلیفه شمی کرده
و دلیل صحت بر وجود اطاعت آنکس در بیعت منحصر
و از بیعت نیز شخصی واحد گفته نموده برین کان خدا
آنکس را واجب دهند **تعودوا الی الله من الباطل و الی الصلال**
الشیع حق میفرماید که **و ربکم یخلف ما یشاء و یشاء ما کان**
لکم الخیرة و مدلول این آیه مسامحت است و اختیار مهمت
بوده مگر متعاصداصل خلافت و میفرماید **کیس الان**

ان میگرست سدی یعنی ایاطکان گشتند مردمان که ایشان را روا
بی امیری و سرورای و درین باب آیات و روایات بسیار
و چون بخت و اختیار است نمودند نباشد و بندگان خدایا
شدت احتیاج بجا کم و امیر و سردار واقع بوده نظام عالم
و نظام حواله نبی آدم بوجود وی هر بوط است پس باید که این
قبیله از جانب خدا و رسول فیصل یافته و متیقن گردیدند شخص
آن داده باشند چنانچه ایشان را الله تعالی بعد ازین ذکر خواهد فرستاد
و بنا برین لازم است که شخص منصوب از جانب خدا متیقن
بفرموده مصطفی موصوف بوصف عصمت بوده از الایش
صوری و مستقیم باشد تا فایده که بر وجود نبی ترتیب
شد بر وجود خلف نیز ترتیب یابد و الا شخص وی از جانب بلا فایده

صورت یافته

صورت یافته شمره برین ترتیب نماید **تفاوت** ثانیه چون عصمت
از شریک است امامت باشد بمعنی باتفاق دوست و دشمن
در اهل بیت رسالت صورت یافته دیگر از این حالت حقیقت
کیفیت بهره نیست چه الله تعالی جلالت عصمت به بار عنایت
از لیه در بان شاه ولایت و وزیرت معینه انحضرت امر عصمت
که از امور محققه ربانیه است که بعضی از مؤمنان در کاه احدیت با
امتیاز یافته از معاذا حی است در ذوات متفقد شده ایشان
خلق نموده میفرماید که انما یرید الله لیتذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا تا عامه خلایق بدینند که این
زهره رسیده چون اختصاص عصمت یافته و از آلائش صورت
و مستقیم پذیرفته جائه خلقت ایشان باب صانع

نیاید

حضرت از چینه مطهره و کلیمه ربانی منزله و مطهره است پس امر امام
و خلافت در ایشان انحصار یافته بدگری نسبت نداشته باشد
چنانچه حضرت امیرالمومنین در خطبه شقیفه اشارت باین معنی نموده
که و بعلم ان محلی منها علی القطب من الوجود چون این داشته
شد باید دانست که خلافت حضرت امیرالمومنین بنی است که مثل
دعوی خلافت خلفا از وجود دلایل قرآن و حدیث و دلیل
عقل متبر ابوده بجز دهنوای نفس عمر خطاب و دو سه نفر از کربان
نامه سیاه صورت یافته باشد بلکه آیات بنیامین است که در
مصحات بنوی از ان تجاوز است که کاشته صحیفه آنها
و استقصا تواند شد و بدگر اندکی از ان منفرح قلوب همگشت
اول و اولوالارحام بعضی اهل بعضی الله تعالی درین آیه غایت

نمودم خویشان و نزدیکان برابر دیگران نفس بدیم داده تصرفات
ایشان را ولی میداند و میگویم انما ولیکم الله و رسولہ و الذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوٰۃ و هم را کفون و چون
حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در حدیث حضرت است
و حضور عامه اصحاب در وقت نماز و توجه بر کوع کعبه سلیمان
که بوسیله از وسائل برست انحضرت اقتاده بومشایبه فرس
جوی تصدق باین نمود این آیه شریف نزول یافت مشتعل بر آنکه
حکومت و سرداری و مهتریم اختیار و افتد که خدا و رسول
نسبت ببنندگان در عایا واقع است انحضرت نیز در ان شریک
ساخته و حکم و فرمان او را در امور عباد و در نشاء مبداء و میعاد
مثل او امر و نواهی الهی و رسالت پناهی دانسته تفاوتی

وزین امر نزلند تعالیٰ مخلوق است بیچم که آیه مباهله و مجمل اوقات
اینست که میان حضرت رسول و طایفه از رضای منارعه
بود و اینک ایشان را زخم این بود که حضرت علی شرف فرزندی
است تعالیٰ شرف پذیرست و آنحضرت در نفی نهی مباهله منمود
یا آیه ان مثل عیسی عندنا کمثل آدم خلقه من ترب نزل
منود و امر شد که اگر من بعد ایشان بهانه جوئی کند و بر همان
دعوی رنج بشنید ایشان بگو که بیایند با بطلبم زمان ما و زمان شما را
و سرزدان و فرزندان شما را و نضرع و اتمحال بدرگاه ملک متعال
نموده خلاف کونین بلغت هم مقرون و متصل با و بر وجهیکه قبل این
تسبیبات امر مباهله نظام یافت و از دلایل آن عباس چهارم
قل لا ینالکم علیه اجر الا المتووه فی القربی بجم طبعوا و تدو طبعوا رسول

این در این کتاب
باز در این کتاب
اولا

و اولوا الامر منکم شتم الی تبارک فیکم العظیم هفتم مثل اول پسته
هشتم اما مدینه سلم و علی باجها و چون آنحضرت در مدینه علم رسول
باشند پس از در با درون باید رفت نعم است بمنزله هر
من موسی و در معنی شاعری توفیق یافته بر توجه که خدا
اسی و ختی بودند با من تو بگو که هیچ گشته بودند از یار چهار
منی بر خوان بجا که گیس منی بودند دوم اما و علی من نور و
من اصل واحد من شجره و اجده من طین احد یلزد هم من اراد
ان یطر الی دم فی علمه و انوح فی تقویة الحدیث و از دهم تو
ان الریاض اقلام و البجار مدلو و السموات صحف و اللانس
کتاب و محن حساب ما جموا فضایل علی بن ابیطالب نیز دهم
قل کنه با الله الایه چهار دهم بجا که تناسب اما قال

فریبی قال الانبیا عفت دالت نیماید که از دست
 حضرت ابراهیم هر که بر عصمت باشد مستحق خلافت الهی است
 و ثابت شد که حضرت معصوم و مطهر است پس اسحاق خلافت
 او را حاصل باشد و چون سایر الناس با نزدی هم واحدی گوید از
مدلول آیه اولی که کتب فلو علم الايمان ایدهم بروح منهم ان
 رسالت اراده شده و مقصود از اولی که ضرب است اللانا
ضرب استدیم المفلون شیعة اشی عشریه اند شان نزدیم میرین
 حسن صلحا که از اکابر اهل سنت است و وی در تصانیف خود
 ذکر نموده که لوجمیع الناس علی بن طالب لما خلق الله الناس
 یعنی اگر مردم محبت علی بن طالب را داشته باشند و در حق او
 و تعالی آتش خلق میزد و کسی نیست که مخالفان آن حضرت که درین

اداکار

روزگار منحصر در اهل سنت است از محبت آن و الایرتب محمود
 پس آتش دوزخ مخصوص ایشان باشد هم در کتاب ابن عربی
 ایضا از قول مخالفین منقولست که خفعا لم فرموده که ولایه علی
بن طالب حضرت من فل حضرت من بن عبد بنی عقبا بما است
علی بن طالب علیه السلام حصار من است و هر که در حصار من
 در آید از عذاب من این باشد و این روایت دالت نماید
 که اقرار بولایت آن حضرت مثل اغتراف بود و ثابت است
 زیرا که مذکور شد که لا اله الا الله حضرت من و حضرت من من
عبدی پس چنانچه اعقاب بولایت بقراین قبل است و ایضا
 که حضرت رضا علیه السلام چون ذکر این روایت نمود فرمود که
 و لکن بشر و طما و انما من شرطها یعنی او را بولایت بی است

حضرت ائمه اشعی عشر سوومند نباشد بجد هم از صالحانی ایضا
از رسول رب العالمین علی حجت خسته لایضرر معماینه
و بعضک سینه لایضرر معما حسته نوزو هم ابو بکر شیری در
خود ذکر نموده علی خیر البشر من ابی نقی کفر یعنی علی بهتر از نوع
بشر است باین معنی که مثل او در بنی آدم یافت نمی شود بنابراین
بغیرین مردم چون محکوم حکم بدترین مردم با پستم در تحفه الابرار
طبری از رسول یا علی لایضرتک بعد الاکا نو و لایضرتک
الاکا و غیر ادینت که بعد از من کسی بر تو نقتدیم کند الاکا
و ما خیر از تو نکند و خرا و از تا خیر او ترک خدمت و بیعت و
انگیزنت و صاحب کتاب گوید که مستفادان معروفتند
بسی آنجا که تقدیم بر حضرت نموده اند معروف و مشهورند

و مراد ابو بکر و عمر و تابعین است و اما چنانکه متاخرین اند یعنی خلف
از بیعت آن حضرت نموده سالک مسلک عناد و الحاد گردیدند
برین وجه است مویه و عبد الله و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم
و اسامین زید و سعد بن وقاص و غیره بشرف بیعت آن حضرت
تشریف نیافتند و ایضا در کتب و رسائل غیر مخصوص مذکور است
از حضرت رسالت که یا علی لا یجک الامون تقی و لا
یغضک الامنا تقی یعنی مدلول روایت است که هر که
محببت با آن حضرت داشته باشد بصفت ایمان
و تقوی موصوفست و هر که ازین سعادت محروم باشد
بکفر و شقاوت موصوفست و موافق مضمون مسطور است
اینکه رغبت صفهائی در کتاب کشف ذکر نموده که مراد از مدلول

کریمه ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات يجعل لهم الحسن فداء وبراهل
ایمان خفای ندارد که بهترین نعمت های الهی که بت کسان باعطای
آن سزاوار است تنبوت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله
بعالت اعتراف بحقیقت آنحضرت و ازینجمله خطاب است
گشتم خیر آنکه از ما عدا امتیاریافته باین نعمت اختصاص یافته اند
و از کمال مدحت الهی شکر آنکه این نعمت عظمی منحصر در ولایت
و مؤت حضرت امیرالمومنین و ذریت طاهری آن مرکز
دائرة صدق و یقین است که قل لکم اجر الاله مؤتوده
فی القربی و مضمون آیه این است که حق تعالی حضرت رسالت
ما مؤت ساجده که بزجره مکلفین یکدیگر مرلوا و را احد رسالت و تمام
گذاری میان خدا و خلق و تحمل آزار و مشقت پیشمار که لازمه

ابوالموت

احزبت است پیجوه عوضی و اجری منظور نیست الا مؤت اول است
رسالت که ذوی القربی عبارت از است و حضرت
مدلول این آیه را اعتبار نموده در عوض مؤت و اجبه الواع
عداوت و اذیت و امانت نسبت بذریت طاهره
بجای آورده و روایت مشهوره الا من مات علی بعض
ال محمد مات کافر از صفحه خاطر نحو نموده اند و در کتاب مصباح
از احادیث اهل خلاف مذکور است که ابن عباس در ایام
پیماری حضرت رسالت از آنحضرت سوال نموده باین عبارت
که اذ انما نجدک العیاذ بالله فالی من مقصود این است
که بعد از تو ضیفه و قایم مقام تو کیت و احزمت
و اطاعتی که عنوان درست با حضرت اشارت باینست

علاء السلام نموده و رجوع بندگان با حضرت سمت و جوب
پذیرفته و معنی تضرع همین است که مخالفین کنار نیمانند و از قسم و ایا
حیرت الدلالات را معتبر نمیدانند و در کتاب حسن بن علی بن
محمد بن حسن الطبری از کتاب شرف التین مذکور است که ابو بکر
خواب دید که آفتاب از آسمان بیفتاد زمین کپشده شد
پس از آن بنامه ابو بکر افتاد و چون این مضمون را بر بکر ای رسد
گفت پیغمبر خواب بر بنو جده نموده که محمد است بر آخر الزمان ظاهر
گردد و ترا از وی دولتی و منصبی عظیم روی نماید و چون حضرت
رسول مبعوث شد ابو بکر را دعوت نمود و وی دلیل صدق
از آن حضرت طلب داشت حضرت فرمود تا بد حال من خوا
تو و پیغمبر او بنا برین اظهار اسلام ابو بکر ظاهر جهت حصول

مقت

مقاصد و نیوی و امید مال و جاه و عزت و امثال آن
و ظاهر است که سلوک ابو بکر بعد از حضرت رسالت و بعد
وی با اهل بیت قرینه واضح است که او همان وی به نبوت حضرت
از جهت امور مذکور است و دیگر ابو نعیم ذکر نموده که چون آیه آن
الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه نزول
یافت حضرت رسالت پناه بشاه ولایت و سگاه
توجه فرموده که هم انت و شیعتک یاتی یوم القيمة
راضین مرضیین و تاتی شما و ک غصبا ما بجماعتی در
فرقه ناجیه از طریق اهل بیت علیهم السلام ذکر یافته برویا
ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شیبانی از احمد بن
مطرف بن سوار بن الحیان القاسمی بگفته که از ابو جهم المبهلی

بن المیغز بن محمد بن مهلب از عبد اعقاب بن کثیر کوفی از هشتم
بن جید از ابی هاشم از مجاز بن عباس که روزی بیودی نام وی
نقل نزد حضرت رسالت آید بعضی رسانید که بعضی میال
در خاطر خطور نموده اندیت که منحصراً تحقیق آن گفته و اگر جواب
میال مذکور از افاده نبویه معلوم کرد و سبب اسلام و موب
استعمال با عتداف نبویه سبب الانام خواهد نمود و چون به سیدین
کامر مذکور مامور گشت میال متعدده بر آن حضرت عرض نمود
جواب شافی کافی می شد تا حکایت بخلافت مستی من
پرسید که وصی و خلیفه شما چه کس خواهد بود و هیچ فردی
از افراد انبیای ائمه اورا جانشینی معین کرده و از دنیا رطت
نموده حضرت در جواب فرمود که وصی و خلیفه من بعد از

مقصود
بود

من علی بن ابیطالبست و بعد از او فرزندان من حسن و حسین و بعد از
نه کس دیگر از صلب حسین و بعد از آن سایل مذکور التماس
اسامی حضرات ائمه علیهم السلام نموده حضرت التماس آورد
بقول فرموده گفت که بعد از حسین پسر او علی و بعد از علی پسر او
محمد و بعد از محمد پسر او جعفر و بعد از جعفر پسر وی موسی و بعد
از موسی پسر او علی و بعد از علی پسر او محمد و بعد از محمد پسر او
علی و بعد از او پسر حسن و بعد از حسن پسر او محمدی و مجموع
اینها دوازده اند و لقب ابی اسرائیل سایل از مکان نشان
در جنت سوال نمود و حضرت جواب فرمود که همراه من
در درجه من باشند و بعد از شنیدن این حکایت بر نبویه بود
مذکور مسلمان شدن با دای شهادتین قیام نموده در زمره اهل

ایمان داخل شد و بعض رسایند که تفصیل مذکور مثل براسامی اوصیا
مذکور در کتب متقدمه تحریر یافته بهمین ترتیب از حضرت موسی
علیه السلام در بیان پنجمه آخر الزمان و اوصیای او نقل و آنچه
به بیوت پیوسته و در کتاب مذکور بر وایت مفصل از
حسن بن علی بن زکریا عدوی از سلمه بن قیس از علی بن عباس از
ابی ایجاب از عطیته عوفی از ابی سعید خدری بیوجه سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله بقول لائمة بعد کاشی عشر
نعمه من صلب یحیی علیه السلام و التاسع قائمهم قطوبی لمن
اجتمهم و الویل لمن بغضهم حاصل این روایت متضمن مضمون
روایت سابقه است که حضرت تصریح با ما است انشی غیبه
نموده و فرموده که پنجم از صلب حین علیه السلام قائم مقام

وضوح

ایشانست

ایشانست و در کتاب مذکور بر وایت هر زون بن موسی از
محمد بن اسمعیل از عبد الله بن صالح از و شنگ بن سعید از ابی
یوسف حسن بن سعد الانصاری الخربجی از سهل بن سعد انصاری
حاصل این روایت است که سهل مذکور از حضرت فاطمه علیها السلام
از عدد اوصیای پنجمه فرموده ان حضرت فرمود که پنجمه
خطاب با امیر المؤمنین فرموده که یا علی امام و خلیفه بعد
از من تویی و تویی اولی بمؤمنین از نفس ایشان و بعد
از تو پسر تو حسن بن علی اولی بمؤمنین است از نفس ایشان
و همچنین تفصیل و ترتیب معین است هر کدام ایشان را ذکر نموده
و فرموده که اولی بمؤمنین از نفس ایشان است تا بحضرت
صاحب الامر منتهی شده و فرموده که بعد از پدرش حسن عسکری

وی اولی بمؤمنین از نفس ثیان است و بعد از آن سر مود که
یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها فتم ائمة الحق و استنته
الصداق منصور من نصرهم مخذول من خذلهم یعنی حق تعالی بوجه
وی فتح مشارق و مغارب خواهد نمود و میفرماید که ایشانند
ائمه حق و سخن گویان راست یعنی کذب و اقرار بر زبان
ایشان جاری نگشته و نصرت یابد هر که ایشان را یاری نماید
و محروم و محسوب گردد هر که ایشان را محروم سازد و وظایف
که مبالعه حضرت رسالت در امامت حضرت ائمه
معصومین صلوات الله علیهم السلام و علیهم اجمعین خصوصا
تشریحات ائمه در امر حضرت صاحب الزمان نه بر وجهی
سنت وقوع یافته که احتمال خلاف را کنجایش قبول تواند بود

و تاکیدت

و تاکیدات ثانیه بنویسه و تشریحات مود که مصطفویه و تصیصا
ظاهره جزیه و طوایف مخصوصه سماویه از اندان احصا و تقصی
پیرون بوده اگر کسی را دین عقیدت کوروی نور نباشد این قم
از روایات و آیات و دلالات او را کفایت نموده است
برواید نیست و اگر قرص غیظ و غلظت دین بصیرش را نیست
معانی مقصوده در قوالب الفاظ و کلمات باز داشته میهم
مقام مکن فیه هذه اعلم فی فی الاضرة اعلم فی سبلا است
او را هدایت نمودن و براه راست آوردن در غایت تعمر
بلکه تعذرت **اشارت** اهل سنت گویند که حضرت
امیر المؤمنین چون اشج روبر کار خود بود اگر خلافت را از خود
دانستی بایستی که با اصحاب منازعه و مجاربه نموده خواهی شد

از ایشان تخلص نمودی و این اعتراض از غایت جهل و نادانیت
از وجهی متبصره **اول** آنکه حکمت الهی مقتضی بعضی از امور است که
حسن آن منجبت الظاهر فی جمله خفای دارد و اولیای خدا آنچه
از ایشان نماند ظهور پذیرد و بی اگر اراده ربانیه بان تعلق یافته
باشد پیرامون می شوند و از آن جمله است حکایت حضرت رستگار
و امر الهی بخروج وی از مکه معظّمه در شب طلوع و گمان آن از سایه
مردم آفتاب رب العالمین که عبارت است از بنی اسرائیل
و خوابیدن آنحضرت در خوابگاه آن و الّا ربّ تمامی افعال
مذکور نه از روی عجز است تعالیست بلکه بنا بر بعضی مصالح خفیه
ربانیه است که عقل انسان از ادراک آن قاصر است و بحین
بقای طوایف کفار بر صرافت کفر و شقاق ایهمال ایشان در نظام

امور دنیویّه

امور دنیویّه و کثرت اموال و اسباب و غیره تسلط ایشان غالب
اوقات بر اهل تسبیله و غیره تمامی نزد عقل محلی تا نیست و یقین
که حصول امور مذکور نه از جهت حکمت زمره کفره و نه بواسطه
عدم قدرت الهی بر استیصال ایشان و تطیبه روی زمین از نبات
و جو و طوایف مذکور است و ازین تسبیست حکایت بر
خندق که چون کفره از شرکان قریش و اهل فیه و غیره تا
جمعیّت نموده خواستند که هجوم آورده بنای اسلام را منهدم
سازند در آنوقت السلامیان بغایت قلب و سقوت
نمودند استحقاق امر فرمود که حضرت سید مرتضی بر دور ریخته
احداث نمایند که از روایان و نجوم و شیخون و امثال آن
امین و مطمئن کردند و یقین است که وقایع مذکور محمول بر علم

قدرت الهی نبوده تواند بود که موزن کونش مثل باشد بر کبیری آن
مصالح الهی که عقل بشری از ادراک آن عاجزست و ازین است
مصالح حضرت رسول در حدیثه که با مشرکین قریبش نمودند و صلح مذکور
موافق ای اصحاب نبوده در اول مرتبه رضی نشدند و در ثانی ای اصحاب
شرفی ای اصحاب اطاعتی نمودند و این نیز غایت ظهور دارد که مصاحبه
نکردن نه از روی عجز بلکه جهت مصلحت وقت و تطامع امور
مسلمین و بیم از وجع مستحبه دین بالنت که مذکور شد که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام با پیغمبر رضا و شهودی خدا و رسول
صلی الله علیه و آله در آن باشد علم نموده صلح اخلاف پیرامون ظاهرش
نشاید و مرویست که حضرت امیر از آن حضرت توبه نموده منفرمود
که یا علی استغذرتک ایمنی زلفی باشد که است من توبیونای

نمود

نموده از عهد و پیمان تو پیمان کردند و حضرت را بصیر و کمال آسان نمود
و تکلمات و مصابرت بر افعال مذمومه صادر از اصحاب تمامی
محمول بر و صیای صادر از حضرت رسالتت نه عجز آن حضرت آن
اخذ حقوق دینیه خود چون حضرتت بموسی برون باغ غنای محاربه
نموده و میفرمود که ان قوم تصغفونی و کادوا یقتلوننی و سایرین
نیز موافق وصیت پیغمبر است او صیای تا تقدم عمل فرمودند و در عباد
شریف آن حضرت واقع است که مرا مشاجرت بعضی بنیاد بر صفا
بر مکان و محل نباید است که منت اندجاری نشن بر آن شخصی
تن شها جری کثیر که زیاده از زبان و شمان است حمل آورده اخذ حقوق
خود نماید و موافق نیست عبارت آن حضرت در نهج البلاغه و طهفت
من ان اصول بید جراه او صبر علی عیاش و این است بعد از حواری

با وجود عدم ناصر و بنا برین بود که حضرت رسالت با وجود حمایت شاه
ولایت چون معارضه با کثرت قریش ممکن نبود و بفرموده الهی از مکه بیرون
رفت و ازینجا است که استدعا میفرماید و ان لم یکن منکم مائه صابره
یعلو امانین و درین آیه اشان شد که شخصی برابر و کس شتر نمیتواند شد
و اگر فحاشی و لعنت حکم الهی و مراعات قواعد محاربه و مجادله نباشد
سب چه بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مدتی در عقب
طالبانسته امر رسالت پنهان داشتی و بعد از فوت جد و
ابو طالب بطایف رفته انجا مدتی برین منج اوقات گذرانید
و حق تصانف درین مسئله نیست که چون ایمان صحابه و رسوخ
ایمان دولت بنوی استکامی نیافته و اکثر مشرکین لزل بوده بر جمع
الغصه تا اهل شری بودند اگر حضرت متحمل اتعال این اذیت نشد پس

گذراست

مصابت

مصابت رفیع هم مردمیه الطوار نشایسته نمودی بی سلام که از قرظ
صحابه نظام یافته بود مخدوم شسته و دیگری رغبت نمود و الی انقض
الدهر کفر قوت یافته دین میان نبوی منسوخ گردیدی و مؤیدیت آنچه
از حضرت منقول است که لولا قرب عند الناس لکفر لبحا اهدم منی اگر
نه آن بودی که مردم قریب العمد بزبان کفر بودند البته مجاهد با این
نیمودم و این عبارت نیز با حضرت منسوبت قنطرت فاذا ایس
معین غیر اهل پی نبوی چون کسی دیگر اصل بیت که اعانت نماید دیدیم
ازینجه از مطالبت حق خود تقاعد نمودم می صل آنچه جن مخالف در ما
قدرت کامله الهیه و وجود کفار و غلبه ایشان و تسلط بر مسلمانان و کثرت
اموال و بلاد و بسیاری از زخارف دنیوی و عدم استطاعت
اهل اسلام در معارضه و بمقتله ایشان گویند همان سب بعینه جواب ایشان

از شکیبایی که در ماده حضرت امیرالمومنین ^{علیه السلام} اهل خلاف بخاطر گذر زین اند
 و السلام ^{علیه السلام} من اتبع الهدی **اشارت** بجهت است که ختم رساله بر ذکر جمعی
 از عقیدت زمره آتی شریعه نموده تمام کلام بان نظم نماید بدانکه
 از جنبه امور عقادیه و اصول دینیه اعتقاد بوجوب وجود و وحدانیت
 الهیست و خلاصه کلام در نیت است که اعتقاد باید نمود که سلسله مخلوقات
 از علویات و سفلیات و غیره تا من این مخلوقات را ناچار است از
 از وجود یک وجود اول ذات حاصل لیه و برستی خود محتاج به چیزی را نیامد
 نباشد زیرا که ممکن این نیست که ممکن است محتاج است در وجود خود بغیر
 هر چه در دایره امکان است که گذشته باشد تا جمیع اولیای ^{وجودی}
 در وجود خود محتاج خواهند بود به وجودی غیر از اولیای مذکوره تا ایجاد ایشان نماید ^{چونکه}
 خارج از تمامی اولیای مذکوره بوده استی آنهاست ^{چونکه} باید که واجب الوجود

اعتقاد

و اعتقاد باید نمود که وجود واجب و همچنین تا جمیع صفات او از علم و قدرت
 و حیات و غیره تا علین ذات بوده نه بخرو ذات و حسب و نه خایه
 عارض شدن باشد یا معنی که آنچه در سلسله ممکنات بر ذات و صفات
 مترتب میشود بر ذات واجب و صحت ترتیب میاید و اعتقاد باید
 نمود که واجب الوجود ازلی و ابدیت یعنی چو حق نبوده که بوده
 و چو حق نباشد که نباشد و اعتقاد باید نمود که واجب الوجود در اشک
 و مثل و مانند نیست که اگر شرک مقتضی بودی موجب نیست و فسادین
 عالم بر یک قرار نماندی و هر کدام اراده می نمودند غیر از دیکری و این قبح است
 موجب فساد و وضع آسمان و زمین و ما بینها و ما بینهاست و مثل مخلوقات
 در مکانی و جهت نباشد و از قبل اجسام نباشد و معرفت گفته است
 اوقف دور نباشد و هیچ چیز از علم او بیرون نباشد و علمش حاضر جمیع اشیا

منوود و سرچه در خارج نبوعیکه درجه وجود یافته و خواهد یافت بر لویه
نزد است تعالی حاضر بوده و سلسله ممکنات من الازل الی الابد در
معالم ذات ربوبیت در آن ماضی و حال و استقبال انجامین
نباشد و تمامی زمان و مکان و آنچه در زمان مکان حاصل شده بی
تفاوتی در رشته علوم الهیه هلاک پذیرست و حکیم است
خوب گفته **تفسیر** با مکان فرین مکان کینه آسمان کر بر آسمان
و اعتقاد باید نمود که امر و زو فردا گذشته و آینه گذشته که تفاوت داشته
باشد محمولات بطریق کسب و تحصیل معلوم کسی کرده و بنا برین ذواتیکه
در معلومات خود محتاج کسی و نظری نبوده و احتیاج به چیزی داشته آید با بر
تمامی نزد اولاد عالم باشد تفاوت از منته و تصور در صورت تصویرت نماید
و اعتقاد باید نمود که قدرت کامله او احاطه کجی مقدورست نموده در آن

ذرات

ذرات کاینات از تحت قدرت او بیرون نبوده قادر مطلق و افریدگار
در آسمان و زمین آنچه در آسمان زمین خلقه امکان آید باشد تعالی مقدر
و مخلوقات الهیه است و در زمان مکان نیست و هیچ چیزی از جهات نمی آید
ذاتی که پیش از زمان مکان بوده او را چه احتیاج بر زمان مکان باشد و چون
مستغنی باشد او را بدین نیز نتوان دید زیرا که هر چه او را آنچه باید دید غرض در نظر
از اطراف شنید که خواهد بود و چون واجب الوجود در جهت از جهات نیست
پس مرئی تواند شد و آنچه محال فیض اجل است گفته اند که مرئی میشود کفر و زندقه است
زیرا که مستلزم احتیاج او بکانت و محتاج بکانت است الوجود نتواند بود
و اعتقاد است که است تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و چیزی در وی
طول نمیکند و او نیز در چیزی در نمی آید و موجب طولیان کفر و الکاوست
و بعضی از غلات که اعتقاد ایشان است که است تعالی بر زمین

نحفت

علیه السلام در آن باطل و کفر و زندقه است و اعتقاد است که کلام است
 عبارت از این حروف منظم است که در قرآن نوشته و اندک آنرا خلق
 نموده به معنی که آن حروف مجموع در هر خلق شدن بواسطه حرکت جمعی از
 اجسام مثل رحمت زیتون و غیره چنانچه او میان ایجاد حروف و اصوات
 نمایند در هر بواسطه حرکت لسان و بنا برین کلام الهی حادث باشد و آنچه
 مخالف گوید که کلام خدا معنی است قائم بذات حریت بمعنی و اعتقاد
 که است تعاقبات مختار است یعنی افعال او بار او او صد و میساید که او را در آن
 اختیار نباشد مثل آتش در سوختن و اغشاء است که هر فعلی که از آنجا صادر کرد
 در آن مصلحتی و فایده است و عبت و بلا فایده کاری میکند و فعلی که از او واقع
 میشود و در آن فعلی که تیر نمیدهد و مخالف گوید که جمیع افعال تیار و صادر میشود
 و قبح این اغشاء و در غایت ظهور است و اعتقاد است که آنچه از افعال بندگان

که از ایشان

که از ایشان صد و در علی یاد از نیک و بد تمامی باراده ایشان انواع میساید
 از او ایشان خلق نموده بلکه با اختیار ایشان از ایشان صادر میشود و بر عمل
 حسنه سختی توأب و بر اعمال فحشه موجب عقابند و مخالف گوید که
 تمامی از حق تعالی صادر شده و در بند خلق نموده و ظاهر است که است
 با نهایت رحمت و عدل و حکمت اگر فعلی در بند خلق نماید و بند را
 در آن اختیار نباشد چگونه بخشگناه ناکرده را عذاب نماید و بفعلی که از آنجا
 صادر شده باشد و بیکر بر او صادرند و خود با آنرا کفایت و اعتقاد نمودن آن
 سخنان و حروریت که ابوحنیفه از حضرت صادق از افعال عباد و سوا
 حضرت فرمود که اعمال بندگان از بندگانت یا از آنجا که است
 خداوند است اگر آنجا باشد چنانست که او بنده را عذاب کند
 بر فعلی که از خودش صادر شده و اگر مشرک نیز باشد خوب نباشد که در صورت

نیز عذاب و عقاب مخصوص بند باشد و بنا برین فعل بن زینب صادر
 بر فعل حسن متقی ثواب و بر قبح متوجّب عقاب باشد و اعتقاد است
 که چون افعال عباد از ایشان واقع میشود و بواسطه افعال قبیحه متقی عذاب میشوند
 عقل ربّانی است که استدعا نمیکند کفر کاوین دیگر اعمال را عفو فرماید و بنا بر کرم
 و تقصّل و احسان نبی پایان از ایشان در گذراند و نقل تیرید ما عقل در نمیشاید
 چه حقیقاً و تعالی میفرماید که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسکم لا
من رحمۃ ائمان تبدیع الذنوب جمیعاً انه هو العفو الرحیم و اعتقاد
 است که چون تکلیف بندگان بطاعات و عبادات است که عهده
 آن دخول بهشت و نعیم جاودا و قرب درگاه الهی است و این قسم از امور
 از الطاف ربّنا و بنا برین آنچه برب قرب بنین درگاه او و در کتاب
 طاعت و دوری از منیعت باشد عقل حکم میکند که استدعا احوال آن

بعضی از قضا که میفرماید
 در کتاب عبادی الذین
 اسرفوا علی انفسهم

یا ک...

آن چیز لازم الوقوع باشد و بنا برین سلسله انبیا را خلق کرد که چون از دست
 ایشان بران تسلط توانند بود و بخلق رسانین فاین تکلیف ظهور یابد و از
 باید که حقیقاً بعد از مهربانی قیام مقام و جایز است او غضب نماید تا
 آثار نبوت و احکام شریعت و ملت آن نبی در میان بندگان بر
 قرار باشد و هر چه از تملیحات آسمانی که نبی آن روز کار داشته
 بیعلم و صبی و قیام مقام نماید تا هر که محتاج بدین خبری باشد که درین دنیا
 وی دخول بهشت باشد از ایشان نایب و قیام مقام حقین تواند نمود و اعتقاد است
 که عالم یعنی مسوی است یعنی غیر ذات پاک است و صفات وی که غیبت
 اوست آنچه از کتم عدم بوجود آمدن تمامی حادث است یعنی نبوده و پیدا
 شدن و شبهات که از حکما نقل نموده اند بر وجهی که افاده آن نماید که عالم
 قدیم است باطل و نبی اعتبار و ترتیب مقدمات آن بفعل شیطان ایمان

وپروان است و اعتقاد است که صد و پست چهل هزار پیغمبر که بتو
 رسیده از جانب خداست مفوض این صفت است از هر چه خود
 از زمان خالی از وجود پیغمبری یا جان آن پیغمبر نبوده و تمام مضموم و مظهرند و از ایشان
 آنچه گناه و معصیت باشد هیچ وجه صدور نیافته پاک از هر چه معایب است و نقایض
 و مراد از الواعظ منج تن از جمله ایشان نوح و ابراهیم و موسی و علی و محمد و آنچه
 مخالفین اهل بیت به پیغمبران نسبت میدهند که العیاذ بالله خطبتی یا معصیتی
 از ایشان صادر شد خلاص واقع و محض عدوت و دشمنی ایشان بسید است
 و اعتقاد است که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف پیغمبر
 خدا و رسول آخر الزمان است و دین او مانع سایر ادیان و مذاهب است بگانه طایفه
 از اهل جن و عرب و عجم و غیر نامشروع طبعی است مخلوق است مضموم
 و مظهر از جمیع الایس صوری و معنوی و دینی است و در نبوت و اراذل غیر



با اسرار

